

سجل ابریه
۹۳
۱۵

15

15

15

۹۴ / ۷

کتابخانه مسجد اعظم
۳- تمیز الادبیا و ذی
۴- اجوبه السائلین فی

بسمه تعالی

این کتاب بشتخصات ذیل

۱- نام کتاب تمیز الادبیا و موضوع کلام و فقه

مؤلف جمع زین العابدین کرمانه ابن کریم

تاریخ و محل چاپ محکم ۱۲۰۴ و قمری ۱۲۸۳

اهدائی حضرت آیت الله العظمی بروجردی

تحت شماره مسلسل ۵۲۹۱ ثبت دفتر کتابخانه

و در قفسه ۹۴ / ۱۵ ضبط گردید



- ۱- تمیز الادبیا، قاصف ۱۰۲
- ۲- تمیز الادبیا، ر ۵۰
- ۳- اجوبه السائلین، ۱۲۴

۸۶۲۵
بسمه

۸۶۲۴
بسمه

۸۶۵۷
بسمه

کتاب
مستطاب
تبریز

ابن شهاب فیوضات حضرت مستطاب

العالِم الزبانی
والْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنشَأَ لَنَا
هَذِهِ الْإِسْلَامَ وَأَنبَأَنَا بِمَا فِيهِ
أَفَافِي حَاجِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ خَانَ كِرْمَانِ
مَنْعَ اللَّهِ الْمُسْلِمِينَ بَطُولَ بَقَائِهِ زَيْنِ الْقَدِيدِ بِأَقْدَرِ
بِرِّهِ حَسْبَ خَوَاهِشِ جَنَابِ مُسْتَطَابِ أَفَافِي حَاجِّ مُبَارَكِ
بِأَقْدَرِ حِجْهِ خَلْفِ الصِّدْقِ مَرْحُومِ وَبِرِّهِ حَاجِّ
مُحَمَّدِ صَادِقِ جَوْالِبِ الْحُجَّاتِ أَسْلَامُ

اول	۱۳۴۴	چاب
ابران	اودیئل	تبریز

شماره قفسه: ۲۸
شماره کتاب: ۲۱۳
تاریخ ثبت: ۷۸۱۸/۱۴
شماره مسلسل:

شماره ثبت دفتر: ۴۴۸۰۶۵
شماره عمومی: ۵۷۹۱
شماره خصوصی:

(۲۰)

کتاب مستطاب تنزیه الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفى و بعد چنین گوید بنده اثیم
زین العابدین بن کریم که مجلسی اتفاق افتاد با یکی از اجله شایان
 عظیم الشان رفیع البیان از اهل پیرخان از ادب و دانش و فضل و
 پیش و صحبت از هر جای پیش آمد تا آنکه مذاکره نمودند که بعضی در باب عصمت
 انبیاء خدا سلام الله علیهم شبهه میکنند و مطالبه دلیل صریح از کتاب خداوند
 می نمایند یا دلیل دارند که جواب خصم را بگوئیم یا خبر عرض کردم بالفعل که در
 نظر ندارم مگر اینکه نتوانم تمام و اگر دلیل صریح هم دست نیابد البته بضمیمه بعضی
 آیات بعضی میتوان استدلال نمود پس خواهم فرمودند که آنچه بنظر می رسد
 بنویس بلکه انشاء الله جواب بماندین در این باب داده شود این است که باید در
 بفضل خداوند و هدایت و دلالت و اقدام در این امر نمود و از خداوند مسألت
 دارم که مرا توفیق دهد بر حل این اشکال و دفع این داء عضال بزرگان تا آنکه این کتاب

(مبارک)

(۲۱)

مبارک بر ایشان نازل شده است و راستی در علم هستند زیرا که از غیر داء ایشان
 ممکن نیست پی بماند ان بود و خداوند مبارک و تعالی در همین کتاب مجید و رفیع
 حید فرموده است در صفت ان که **مِثْلُ آيَاتِ مُحْكَمَاتٍ هُنَّ أَمْ الْكِتَابِ آخِرُ**
مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلَةٍ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ بعضی از کتاب آیات محکم است که آنها اصل کتابند
 و بعضی آیات متشابه است که بر جاهل منبیه میشود اما کسانی که در دلهای ایشان
 میل و اغراض از حق است پیروی متشابهات میکنند بجهت طلب فتنه و طلب تأویل
 ان بغیر آنچه مقصود خداوند بوده است و نمیدانند تاویل حق انرا مگر خداوند
 و راستی در علم که ایمان بخداوند دارند و اگر چه چشم حقیقت بنکر و ضمه لا یعلم
 تاویل آن را باصل کتاب برگردانند نه بمتشابه خاصه خواهی داشت که علم کتاب کاش
 مخصوص با ایشان است چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند علم کتاب کلام الله
 عندنا آیات علم محکمات را چون پیشتر محل حاجت خلق بوده پیشتر بدیل فرمودند
 و علم متشابهات را مخصوص بخود فرموده اند تا بر حق این مطلب را در مقدمه و بیان
 بیان میکنند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین
 و متقی نمودم این رساله را به تنزیه الانبیاء **مُقَدِّمَةً** بدانکه از جمله چیزها
 که خداوند عالم جل شانیه بان فضیلت داده است حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه
 و آله را بر همه انبیاء این کتاب مبارک است که انرا بعلم خود نازل فرموده و بیان هر چه
 در ان گذارده است چنانکه فرموده است **فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ** و فرموده است

(مبارک)

فيه ثبوتان کلیتی یعنی در آن بیان هر چه هست و فرموده است **وَلَا رَظَب**
وَلَا بَاسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مبین یعنی هیچ روشنی نیست مگر آنکه در کتاب مبین
 هست و فرموده است **وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي مِثْقَالٍ مبین** یعنی هر چیزی را
 در انام مبین که در ظاهر مقصود کتاب است احصا نمودیم ولی بدیهی است که علم هر
 چیزی را هم در ظاهر این کتاب به تفصیل بیان نفرموده است چنانکه تصریح بآن مبین
 در آیه مبارکه **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ**
وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ یعنی رسل را پیش از تو فرستاده ایم که قصه
 بعضی ایشان را برای تو کرده ایم و بعضی را قصه نکرده ایم برای تو و چنانکه قصه اندیاد
 رسل که از اقام مطالب و بایدها خلق بد که خالان و سنان ایشان پیش ایشان بلبکند
 این قسم باشد که بعضی را فرموده و بعضی را نفرموده **سَابِقًا مَوْطِئًا** اوله چنین خواهد
 بود پس مقصود از آنچه فرموده است که بیان هر چیزی را در کتاب گذارد ایم نیز بیان
 ظاهر تفصیلی است که هر کس آن بخورد و علم آن را در پابند و از برای این مطلب
 جهان و حکمتها را بسیار است که چون در رسد تفصیل نیست اما شاره بعضی آنها
 میکنم از جمله اینکه بدیهی است که اگر میخواست خداوند تفصیل هر چیزی را بر زبان
 ظاهر در این کتاب بفرماید البته حفظ آن و ضبط آن و نگاه داشتن آن و انتفاع از
 آن برای غایت امت مشکل باشد و بسیار ضیق و سوج بود و خداوند از باب رحمت
 و شفقت بر خلق حرج را درست نداشته و فرموده است **يُرِيدُ اللَّهُ يَتُوبَ الْكَافِرَ**
وَلَا يُرِيدُ يَكُفِّرَ الْعَاصِرَ و فرموده است **مَا جَعَلَ عَلَيْكَ فِي الدِّينِ مِنْ**
حَرَجٍ و فرموده است **لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** و کتاب با این

۵۰
 اجمال و اختصار مردم از حفظ آن و ضبط آن عاجزند و اگر تفصیل پیش از این داشت
 چه میکردند و مراد است که برای محسوس خداوند کتابی نازل فرمود که در آن همه
 جملات و نوشته میشد و پیغمبر خود را گشتند و کتابشان را سوختند که امر بدنام و
 نشانه از آن نیست بلکه اگر اغراض نکند همان توریته و انجیل هم که این تفصیل
 نبوده بکلی از میان رفته و نمائنده است از آنها مگر آیات معدوده بلکه همین قرآن
 هم که ملاحظه میکنی مواضعی از آن را اخبار ظاهر است بقدر ثلث این را از آن
 اسقاط نموده اند و ضبط نکرده اند و همین هم که مانده خاله از تفصیل و تحریف
 نیست و همین هم علت دیگر است که بعضی مطالب مهمه را بر حجت باید از آن استخراج
 کرد و در صریح آیات نیست چنانکه در اخبار فرموده اند که اگر قرآن بحال خود
 مانده بود هر این اسمهای نامتناهی را در آن علایقه میافتنی و فرمودند که هفتاد
 نفر از قریش را خداوند صریحا اسم برده بود و رقم نموده بود همه را از قرآن بر
 داشتند مگر یک نفر ابو طه که برای از راه و نفیسه و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که عم آنحضرت بود باقی گذاردند خلاصه که علاوه از کتب فارسی و لغات که در
 دلهای مردم است ضعف فتوای از حفظ کتاب عاجز میشود و خاصه اگر تفصیل
 زیاد داشته باشد و علت دیگر اینست که بنیه مردم در تحمل علوم مختلف است
 و همه بیک بار نمیتوانند تحمل تمام علم شوند و این است که بیان را بجز فرموده که
 کسانی که اهل تحصیل آن هستند خورده خورده بمعونه تدبر و تفکر بفرمایند و
 تدبر و تفکرشان زیاد شود استعدادشان برای تحمل بیشتر شود و اینست که در
 آیات بسیار امر بشد تدبر و تفکر در آن فرموده و فرموده است **أَفَلَا**

بَيِّنَاتٍ لِّلَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَفَظَالُهَا بَيِّنَاتٍ لِّلَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَفَظَالُهَا
 با آنکه بر دلها آفته اند و به لحاظ همین عدم عقل است که در اخبار
 بسیار امر یکسان علم از کسانیکه اهل آن نیستند فرموده اند و اگر بخواهیم چنان
 واد که هر یک از این مطالب را ذکر کنیم معنی بطول می بخشد و بسیار است از
 خواندن آن ملول میشوند پیش از آنکه باصل مقصود برسند و علت دیگر
 آنکه آن اندازه که شخص از علم متفع میشود هفتاد و درجه پیش از آن از شخص
 عالم متفع میشود و اگر مردم تحصیل تمام علم بخود می بخشانند برایشان بیشتر
 میشود از علم که حقیقه ال محمد صلوات الله علیه هم اعراض میکردند و حکمت پروردگار
 بر این جاری شده که مردم محتاج باشند و درو باشند و از ایشان
 استفاضه فیض کنند تا آنکه علت غائی در ایشان بروز کند و این است که در
 اخبار فرموده اند که خداوند قرآن را بنظر و شکل فرموده که مردم بکمال خود
 مستغنی از آل محمد علیهم السلام شوند و درو باشند و این است که این
 باغراض نبویه باشد چنانکه تو غلام و نوکر خود را بیک بار مستغنی نمی کنی و
 خورده خورد و چیز را می پخت که همیشه محتاج نبوی باشد و برای خدمت تو حاضر
 باشد نه اینها اغراض نبویه است و شایع است که حضرت علی مرتضی علیه السلام از این اغراض است
 بلکه چون بنیبه خلق محتاج باستفاضه از شخص ایشان بود چنین کردند و این از آن
 کرامت و شرافت آدمی است که چنین بنیبه ضعیفی خداوند باور داده و مثل اینها
 اگر خواست بنیبه ملا حظت کند در حشر این عالم که خلق بیست تا فانی میشوند و حکمت
 خداوند بر این جاری شده که آن را در شواله میشود و دیگر حاجت نماد ندارد

در بیان اینها

و از خاک زمین بخورد و زنده گانی میکند تا حیوانات شریف و غایب را بداند
 شیر از ایشان مادر بخورد تا آنکه مادر را ندانند خود با آنها غذا بدهد و
 بقیه خداوند میتواند که شیر را هم از زمین بخوشاند و باین طفل بدهد و این
 اینکه از ایشان مادر بخورد تا ماهمان قدریکه این طفل محتاج بشیر است از
 آن محتاج بفضل عنایت و حضانت و تربیت مادر است اینست که خداوند بخواند
 که شیر را هم از ایشان مادر بدهد که طفل ناچار باشد از اینک رو بیاورد و بکند
 پس غذای خود را بخورد و از حضانت و شفقت او هم مشتم شود و چنین است
 امر در این مقام که مردم اگر از علم باید متفع شوند هفتاد و درجه بالا از آن
 از شخص عالم باید متفع شوند و این است که خداوند بیک بار و آنها را مستغنی از
 علم نکرده تا اینکه در عالم بکنند و این است که فرمودند در شرح قول خداوند
 قُلْ نَظَرُ الْإِنْسَانِ إِلَى طَعَامِهِ بَيِّنَاتٍ لِّلَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَفَظَالُهَا
 علش که آنرا از که بگیرد پس معلومست که استفاده خلق از عالم پیش از خود علم
 است خلاصه که جهات حکمت بسیار است و در صد و تفصیل نیست پس حکمت
 خداوند بر این قرار گرفته که مردم از ظاهر این کتاب تنفع نمانند حاصل نکنند مگر
 اینکه رجوع با همت کنند و عرض کردند امام علیه السلام از اینها بفرمایند
 که او ما بکنیم القرآن قال بلی لو وجد والد مقتدر بعبه ابا قرآن کفایت امرها
 را نمیکند فرمود پس چرا میکنید اگر مقتدر بر این نباشد که حاصل این است که
 بعد از آنکه از ما اعراض کردند جهات که مقتدر بر این نباشد و این است
 که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از قول خدای عز و جل

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَرُمُودَ كِتَابِ نَازِلِ شَدِيدِ
 در علی بن ابیطالب حسن و حسین علیهم السلام عرض کردند که مردم میگویند چرا
 اسم علی را و اهل بیت او را علیهم السلام نبرده در کتاب خدا فرمود بگویند بایست
 که رسول خدا نماز هم بر او نازل شده و خداوند اسم نبرده که سه یا چهار تا آنکه غیر
 صلی الله علیه و آله تعریف فرمود بر اهل بیت و زکوة هم بر او نازل شد و اسم نبرد که از
 چهل درم یک درم تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف فرمود و حج هم بر او نازل
 شد و فرمود که هفت شوط طواف کنید تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف کرد
 و همچنین نازل شد أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
 و در علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
 الله و باره علی فرمود من کنتم مولاه فمولى مولاه و فرمود او صیحه بکتاب الله و اهل
 بیت و آخر حدیث که حاصل است که خداوند در ظاهر کتاب بجمالی بیان فرموده و پیغمبر
 و ائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم تعریف کتاب فرموده اند و همین جهت در ظاهر
 میگویند علم هر چیز در کتاب هست زیرا که از تعریف همان بجمالات ابیطالب معلوم
 شده است و این بدیهی است که اگر سلطان حکومت معین کند با فرمان سلطنتی و
 نشان سلطنت بر اهل بلدی در فرمان اعلان کند که احکام و مقاصد خود را با او
 سپرده ایم و از او بید برید یا نه این است که در این صورت ما همه احکام حکومت را
 بسطان نسبت میدهم و میگوئیم که ما بموجب فرمان پادشاه اطاعت داریم پس
 همین حکم حکومت مفاد فرمان پادشاه میشود و چنین است امر و انعام که بعد از آنکه
 خداوند در فرمان طاعت از فرمان خود فرموده که هر چه رسول آورد بگردید پس در این

بقره هر چه رسول صلی الله علیه و آله بفرماید عینا مفاد کتاب خداست که جملا
 بیان آن فرموده است و این یک وجه ظاهری است که برای عامه مردم که اهل
 علم نبوده اند فرموده اند و الا که در خود کتاب مخالفت و شایر امور و این بیان
 فرموده وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلْيُخْشِعْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفْقَهُونَ
 الصَّلَاةَ وَنُتُونِ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ فرموده است و اجاعی است
 است که این ایه در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده است و آیات دیگر
 شایده این معنی است خلاصه که عرض این است که علم هر چیز در کتاب هست
 هدایت و دلالت محمد علیهم السلام میتوان دست آورد و اگر نعوذ بالله کسی
 ایشان اعراض کند و خواسته باشد از ظاهر کتاب چیزی بفهمد البته گمراه خواهد شد
 زیرا که از حکمای بزرگ خداوندان است که در این کتاب آیات متشابه بسیار قرار
 داده که محتمل معانی متعدد است که شاید بعضی از آنها حق باشد و بعضی
 باطله تا هر کسی بخواهد در عالم ذر قبول کرده است از کفر یا ایمان یا نفاق و در این
 عالم بتواند متمسک دست بیاورد و از پی آن برود و اگر همه آیات کتاب محکمه
 بودند که هیچ احتمال معنی باطل را نداشته و فقط اهل باطل نمیتوانستند بر باطل
 خود تکیه دست بیاورند و قوت ظاهر اسلام هم نمیکند است که بدون دلیل
 از پی باطل خود بروند و این است که عقاید باطله آنهاست و میماند و اظهار
 نمیکردند و حجت بر آنها تمام نمیشد اگر چه حکما کافی در ردع و منع و ابطال
 عقاید آنهاست اما که عقیده اش باطل است مستندی بیکان خود از
 مشایقان دست بیاورد و حکم را رد میکند چنانکه در ظاهر اسلام اگر نبودند

کسانکه بظاهر اسلام باشند و در باطن کفر و الحاد داشته باشند مستحق مجازات
 ضعیف که نظر ایشان منحرف بود و دست نیامد و چاره نداشتند که خود را بآئمه
 معصومین سلام الله علیه که حق از ایشان مفارقت نمیکند ببندند و نادر
 دنیا زندگانی کنند اما بعد از آنکه همچو اشخاص در میان امت پیدا شدند
 ضعیف که بالنسبه ضعیف بودند و خود را با آنها بستند و کفر و شقاوت خود را اظهار
 کردند و از حکمت خداوند و تمامیت حق تعالی است که اسباب برای امری در ملک
 موجود باشد تا هر کس بحسب بخت خود رفتار نماید و فرمود **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ**
شَاكِلَةٍ یعنی علی بنی تئیه خلاصه که این یک ستر بود و از اسرار بودن متشابهات
 در کلام خداوند و اسرار بسیار بر این است که این رساله را کجایش
 بیان آنها نیست و حکم در بیان اسرار و خفیه ناچار از متشابهات است چنانچه
 در سوره که حقیقه بحر عمیقی است که شناورد و دان میسر نیست مگر برای هر که
 خداوند خواهد و دیگران هر چه داخل بدان شوند غرض خواهند شد ملاحظه بکنند
 بچرا خداوند در باب قدر در اعمال عباد میفرماید **وَيَتَنَاوَلُهُمُ أَعْمَالُهُمْ** یعنی متناول
 آنهاست و در اعمالشان را بچشم میفرماید **وَيَنْتَقِلُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ**
 یعنی شیطان اعمالشان را در راه آنها زینت داده بچشم میفرماید **شَالَا لَكِنَّهُ**
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ اتَّبَعَ هَوَاهُ یعنی ركون بسوء زمین کرده و متابعت
 هوا خود نموده پس کسیکه عقیده او بر جبر است باینکه او را میگوید خدا
 اینطور خواسته و تفصیل از بند نیست و کسیکه عقیده او بر تفویض است باینکه
 ثانیه و ثالث میگوید و میگوید شیطان را گذار شده باینفوس خودشان که

(مفهوم)

میخواهند بکنند و همه آنها باطلست و هر یک آنها بیان یکطرف مسأله است که
 بعضی توضیح آنطرف بنطور فرموده است اما گوشه نظران ملتفت نیستند که مسأله
 را طرف دیگر هم هست که باید ختم بان نمود و آن آن است که چون سبب غایت است
 بعضیان بوده و خدا هم عصیان را در نظر او زینت داده که اشاره بهر دو میفرماید
 خداوند آنها که میفرماید **يَهْدِيهِمْ وَيَجْزِيهِمْ بِأَمْرٍ أَلِيمٍ** و میفرماید **يَكْفُرْ هَيِّئْ**
لَهُمْ یعنی خداوند هدایت میکند ایشان را بسبب ایمان ایشان و لعن میکند
 ایشان را بسبب کفرشان پس هدایت و لعن از خداست و ایمان و کفر از بند
 و هر دو لازم و ملزوم یکدیگر است و معدن لك مسأله آن قدر عمیق است که
 محول علماء در آن در میانه اند و چاره هم از الفاظ متشابه نیست که هر کوشه از
 مسأله برآید توضیح شده باشد و از اینجمله است مسأله عصمت اینها سلام الله علیه
 که خداوند از الفاظ و عبارات بیان فرموده که بعضی آنها اثبات حکم است که
 تشابه در الفاظ نیست و بعضی آنها متشابهات است که با افعال و دلالت بر خلاف محکم
 بکنند و اسرار این بسیار است که اشاره به بعضی آنها نمودیم که از جمله الفاظ امان ظاهر
 است که خداوند خواسته را به هر طایفه مستحق دست باشد که هر کس بتواند عقیده
 قلبی خود را اظهار کند و دیگران که اگر الفاظ و عبارات هر فیهی بود که دلالت بر
 رفعت شان و عظمت محضت جلالت ایشان میکرد باینجا میآید از این الفاظ
 ایشان را از عتبدگی خدام بیرون میبردند چنانکه معدن لك بر در و شاهان
 و جبر حدیثی است که از حسین بن روح اعلی الله مقامه راجع است باینکه اینها و اینها
 روایت شده که حاصلش این است که مقصود حکایت این بود که اینها را و اینها را

(مفهوم)

معجزات و کرامات باشند که دلیل صدق ایشان باشد و با وجود معجزات مردم ایشان را از حد بندگی بیرون میبردند این بود که خداوند ایشان را بوسیله بلاها فرموده که دلیل بندگی ایشان باشد و چنین است امر در این مقام اگر همه اشراف و فضیلت انبیاء پیش مردم مان که حوصله و کسالت خود را از حد بندگی بیرون میبردند و این است که گاهی از این قبیل الفاظ هم در باره ایشان فرموده که مردم را ضعیف جاهل از حد تجاوز نکنند و مردم مان بصیر قوی الايمان هم میدانند که مخالف انبیاء و غیر انبیاء میباشد و با زبان حال است جاری شده و خوان و خوان انبیاء خدا نیست با ایشان نشده است چنانکه اهل بیت عصمت سلام الله علیه هم در غایب بودن با دشمنان میفرمودند که ای مردم از این بلاها که بر ما جاری شده گمان نکنید که در اینها هوای از جانب خدا نیست بپندارید که سلام الله علیه بر ما فرستاده است و برای شما کرامت است که محفوظ مانده اید بلکه غایت خواهد داشت که این کرامت ما بوده و از همان شما بوده است و علت حقیقی برای صدور اینگونه نشانیها در باره انبیاء آنست که مقام عصمت برای ایشان هر چند که مقام بلند است خداوند هم بر حسب قابلیتها شریف و طیفها طیبه ایشان را معصوم فرموده و معذرت آن عصمت ایشان از جانب خداست و خداست که ایشان را حفظ میفرماید قابلیت بخودی خود هر چند که نیکو باشد قادر بر حفظ خویش است چنانکه اشاره باین میفرماید قول خداوند در خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله **أَنْ تَبْتَئَكَ لَعَنَّاكَ لَعْنًا كَدُّتَ تَرْكُنَ إِلَيْنِمْ شَيْئًا فَلْيَلَاكُنْ** این بود که ما تو را نگاه داشتیم و ثابت فرمودیم نزد یک بودی که ركون و اعتماد بر اینها بکنی و بنی

دو بار حضرت یوسف علیه السلام میفرماید **وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ هِيَ الْوَلَانِ** برای برهان توبه یعنی زلفا قصد یوسف را کرد و یوسف هم قصد او را میکرد اگر نه این بود که برهان خدا را دید و محفوظ ماند پس انبیاء معصوم هستند و عصمتشان بحفظ خداوند است و عصمت بیان همین نکته خداوند این قسم میفرماید که مردم در توحیدشان سست نشوند و معذرت آنقدر ضعیفند که باندک چیزی عقاید فاسد برای خود اتخاذ میکنند چنانکه مثلا حضرت عیسی علیه السلام که زن گرفت چنان نیست و بویست باور دادند چرا که صاحب ذبحه نداشتند و در حدیث شریف فرمودند که عیسی علیه السلام در آخر الزمان خواهد آمد و زن خواهد گرفت و صاحب ولاد خواهد شد تا آنکه مردم بدانند که خدا نبوده و برای صاحب هست خلاصه که حکمهای خداوندی نهایت است و در مراتب ایشان باید محکات کلام خداوند و فرمایان حج او دارست بیارود و درین خود را از محکات درست کند و اگر و بر همین عقلیه صحیح است بیارود و از در معرفت و بصیرت یقین با خدا بکند بعد از آن هر متشاهی که بآن برخورد باز رجوع بچکمان آیات و سنن جامعه رسل بکنند پس اگر حل متشاهی از برای او شد فیها المراد اگر نشد آنها را بجای خود بگذارد و دست از محکات بردارد چنانکه هرگاه مریض باشد و طبیب بگوید داد و تبه چند را معین و معلوم برای تو بخور کند و امر کند که بخورد آن وقت در دانش کلام بگوید خور مثلا خوب میوه ایست و خوردن آن نوعا خوب است و شفا است تو نباید در این خال بگوئی که نمیخورد از خورده کرده برای این است که من بخورم بلکه باید بفرستاده همان دستور اصل که میفرماید عمل کنی

همان دو که امر کرده استعمال کن و خور و رانجوری تا وقتی که معلوم شود که غرض او
 از این تعریف چه بوده و آیا تجویز میکند که تو بخوری یا نه و البته ترك کردن محکمان
 و گرفتن بمشایات اسباب فساد است و اگر شخص طالب سلامت خود هست بقیست
 چنین نمیکند مگر اینکه واقعا از شدت مرض و انحراف مزاج طالب سلامتی خود نباشد
 که در اینحال البته تعریفیکه طبیب زخیره کرده از اغیبت مبهم و از انشائول به
 کند و بشا خود را هلاک میکند و انحراف مزاج بجای می رسد که بشا عذر هلاک خود
 هم میکند و ستم را بخورد و بعضی هسکه خود را هلاک کند و از خداوند مساکت و
 بحق اولیاء و مقرران درگاهش که همیشه ما را بر جاده مستقیم و راه هدایت بلند
 و توفیق سلوک از اغیبت فرماید و اگر مرضیم هسکه نقد طبع ما را منحرف نکند که
 عدا و اخیار طالب هلاک خود باشیم و اگر سهو و ذبیان و خطای هم از ما سرزد
 ان را معفو دارد و لا حول الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاه

باب اول

در اثبات عصمت انبیاء خدا صلوات الله علیهم و در آن چند فصل است
فصل بدانکه عده غرض ما که جواب از سوال جناب سائل است اثبات
 عصمت انبیاء است با ثبات قرآنی چون باید بطوری نوشت که نفع ان عام بک
 و کلام هم که جاهلند و ذهنشان مسبوق بشه نیست انتفاع از آن حاصل کند
 این است که در دست داشتیم اول بعضی ادله عقلیه بر عصمت ایشان فایده کنیم که از همان
 ایشان مستعد بر قبول حق شود و الا کسیکه هیچ وجه سابقه بصیرت و معرفت نداشته
 باشد و فی و اثبات و حکم و متشاهی از کتاب خدا ببیند البته حیران و سرگردان

میشود که کدام بگو قبول کند چنانکه اگر انسان از وضع و ترتیب مقلد ابد الطال
 ندارد و اخبار مختلف از وضع ان مقام با و برسد سرگردان میشود که کدام بک
 موافق و اقصی اما اگر از وضع الجملة مسبق باشد و اخبار مختلف با و برسد
 صحیح و سقیم یار است و در وضع اخبار تمیز میدهد و علم انجا دارد است میاورد
 سرگردان نمیشود و ادله عقلیه هم که ما افایده میکنیم الحمد لله اصلا ما خود از کلام
 خدا و فرمایش پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم است و کاتبه شریعت برای همانها که
 مقدم میداریم تا از همان ما را حاضر کنند و بفرمان آنها و بداند که علما و حکما
 تعریف عصمت را با اختلاف کرده اند و آنچه در نزد ما حقست از تعریفان است که
 ملکه است و یانه که منع میکند شخص از فعل معصیت و میل سوء ان با اینکه قادر
 بر عصمت هم هست و اگر بیان و تحقیق ان را بر بیانات شافیه کافی خواسته باشد
 رجوع کن بکتاب شایخ ما اعلی الله مقامهم مانند رساله شریفه عصمت و رجعت از
 شیخ اوحدا علی الله مقامه کتاب بیارک فطره سلیمه از مولایم بزرگوار و اللہ ما جدد
 اعلى الله مقامه سابر کتب ایشان که در اینساله نوشته اند که بهتر از آنها نخواهد یافت
 و ما هم با اختصار و اجمال بحول الله المتعال بعضی از آنچه از ایشان اقتباس کرده ایم
 در این اوراق بنویسیم و بداند که انواع ادله عقلیه بسیار است و کلیات آنها سه
 است که خداوند اشاره باینها فرموده در کلام خود که میفرماید اذع الی سبیل
 ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جاد لهم بالقی هی احسن بین
 بخوان مردم را بر راه خداوند بدلیل حکمت و بدلیل موعظة حسنه و بخوان که با
 ایشان بجاد دله بالقی هی احسن و ما هم از هر یک آنها بطور اختصار بدلیل میاورد

واقلا از قبل بخود که احسن اند است و نزد بکر باز همان مردم غرض می بینم
بدیهی است که خداوند اینها را نصب فرموده است و در میان خلق بجهت اینکه
مردم را راه نداشت بخوانند و خبر بشنوند صلاح و فساد ایشان را بپایان
نمهند و تا آنجا که بر خلق تمام کنند و هر که خواسته باشد براه حق برسد و هر که
خواسته باشد از حق محروم شود و البته باید ایشان را نوازد و ابتدا و بعد ایشان
و قول ایشان بر یقین باشند و یقین و صدق ایشان را بنویسد و قطع بداند که
اینکه بایسته نباشد و غرض از اینست که ایشان را بکند و بگوید که بدیهی است که
اگر انسان در سلوک راهی و یقین نباشد که او را بمقتضی میسر نماند البته در پیوسته
ماورد بد و اضطرار از زلزله خود مدد یابد و بگوید که در وقت ضرورت و در وقت
بر میگرد و نظام همین خال خواهد ماند تا اجل او برسد و از جمله صود بکسر
نماند و این است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده است **إِنَّ الْفَلَاقَ لَا**
يُغْنِي مِنَ الْيَقِينِ یعنی شکی نیست از یقین انسان را و حق به نیاز نمی کند بعد بقول نمیشود
و اینها بسیار در در وقت مضطر و غافلین بخلق در کتاب مجید خود نازل فرموده و خدا
بشما را زوال محمد علیه السلام در این باب وارد شده است حتی آنکه فرموده اند
إِنَّ الْكَذِبَ لَا يَنْفَعُ مَن كَذَبَ یعنی مظهر از هر دروغ و کذب و اگر بخواند این باب را
و این مطلب را ذکر کنیم بشما از خدا می کند و در وقت مضطر نیست و خداوند
است که بر هیچ غافل این مطلب پوشیده نباشد که اگر توفیق الهی داشته باشد تا
که بکفر منصفان است و در سر می آید آن بگوید و در پیوسته بگوید که
بکند و در وقت بیاضی هرگز بمقتضی نخواهد رسید و اگر کسی که اهل این باب است

بیکار خود بگوید که در مقام تردید اگر طرفه مطابق با وی است از شک می کند
و اگر یک طرف رجحان دارد و طرف دیگر مرجوح است آنکه مرجوح است و تم می کند
و آنکه راجع است ظن می گوئیم پس ظن که طریق راجع شد ممکن است که مرگه راه
مقتضی در نزد قیظون باشد یعنی رجحان داشته باشد بیک طرف رجحان بود
این صورت بجز این که تو مایلتر باشی یا نظر خواهی بود پس شال و قفچه و در مقتضی
بر میگرد و باز در وقت و در مقتضی و باز بکند و بر میگرد و پس از خود توفیق بمقتضی
می شود و شاید بر عرض می کنم این اثبات نیست که کرده و چنین نیست و طبیعت
انسان را خداوند طور قرار داده که تا سلامت و در مواسر و در باب خود راه
نمیدهد مشغول بکار خود و سر راه خود هست و پیش میرود و همینکه در هر راه
بجود راه و در چیز نمیکند و در که شک میکند و همینکه شک کرد چیزی نمیکند و در
مظنه برخلاف مقصود میکند و چیزی نمیکند و در که بکلی و بکسر و بخلاف آن
میکند اما آنچه بدیهی است که اگر بکسر یا خطا خواسته توفیق در طهارت و وضوی خود بکند
همین خطا بجزی که او توفیق بجای می رسد که اگر هزار بار خود را بآب بپاشد و از
یقین نمیکند که داخل آب شده و اعضا توفیق شده و غسل تو می شود است و چه
بپاشد که اشخاص و سوا به قبل از صبح بجام میرودند و مشغول نظاره و غسل میشوند
تا آفتاب بلند شود و اگر یقین نکنند و بمقتضی نرسند و با اعتقاد بقاء بر جنات
مثلا از آب یا چاره اذاب بیرون آیند بلکه بشما توفیق دارند دست برندارند
و بدیده شده که اگر غش کرده و دیگران او را از آب بیرون آورده اند و هر آن
خطا مختصر نیست که اول بخود راه داد و همان توفیق شد که این درخت قوی

و سوا برادر و ملا و درویش و بیست که در اخبار فرموده اند از شکست فاض
و ناظنت فلا نص یقهر که شکست کردی بکن و اعتنا بشک خود مکن و هر
مظنه حاصل کردی حکم مکن و اینست که از فرموده اند کثیر شک اعتنا بشک خود
نکند تا آنکه شک او زایل شود و فرمودند لا ترابوا فتکوا فتکفروا یعنی
بخود راه ندهند که شک کنند و کافر شوند و در بیان شک است که طرف و هم
پس از این است که درم را بخود راه ندهند که قوت بگیرد و شک نه او و پس
باعث کفر میشود خلاصه پس کول بخور که اگر مظنه به نیت مقصود داشته باشم و
بمقصود بیشتر خواهم رفت و اگر بکنم و رو بقب بروم و قدم پاده قدم رو بمقد
خواهم گذاشت و آخر خواهم رسید که همان بکند بیکه رو بقب میرسد شيطان
این را غیبه فکر میکند برای رخت خلافت مقصود و خور و خور این را اینار میکند
تا آنکه بکلی فوراً از سر بمقصود مضرت کند و از نیت آن محروم گرداند خلاصه که
هر امری از امور کار و ابا عز و یقین کردی نتیجه میگیر و اگر نترسد و اضطراب
نمورد نتیجه موافق مقصود نخواهی بود حتی آنکه اگر در آن لحظه است و چندان
متنب و بیانات قلبیه نیست از روی اضطراب و ترس بخوری نفع نمیدهد بکمال
است که ضرر میکند و اگر از روی یقین خورد که نافعست نفع میدهد حتی آنکه
اگر در واقع مضرت هم بوده در صورتیکه یقین بنفع آن داشته باشی یا آنکه مضرت
میشود و نفع میکند یا لا اقل ضرر و تخفیف میباشد و از همین بابت که فرمود
اند اگر حدیثی تو رسید که امری برای علی شمرده باشند و عمل کنی بامیدان اجر
خداوند بتوانی اجر را میدهد و اگر چه حدیث در واقع انظوری که توشه نباشد

باشد و از همین بابت معجزات و خوارق عاده که از انبیاء خداست بپذیرد و هر
قوت یقین ایشان است که کار را برخلاف عادت جاری میکنند چنانکه در
خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند که عیسی بن مریم بر آب راه میرفت فرمود
این از ضعف یقین او بود و اگر یقینش بیشتر بود بر هوا راه میرفت خلاصه عرض این
است که نیت هر مقصودی از یقین است و اگر انسان تردید داشته باشد ولو
طرفه مقصود و بجهان داشته باشد آخر مقصود نخواهد رسید و بدیهی است که خداوند
انبیاء و فرستاده است که راه رسیدن بدو رضای خدا را دست بدهند و البته
باید حال ایشان و اقوال ایشان قیاسی باشد که مردم یقین بجهتشان داشته باشند
تا از روی یقین و اطمینان راهی که ایشان دست میدهند بپذیرند و اگر چه
نباشد لازم آید که خداوند سبب نافع برای ایشان فرموده باشد و خداوند
اجل از آنست که سببی قرار بدهد برای مقصد که نافع باشد و موصول
نباشد مثل مردم جاهل که الهی برای کار میبازند که آن کار از آن الهی بر نیاید
و گمان دارم که این مقدمه که عرض کردم از بدیهیات اولیه باشد که هر عقول
مردم از این پسندد و چون منکر این مطلب شد عرض میکنم که شبه نیست که
اگر انبیاء خدا در قولشان و فعلشان احتمال هم بود و خطا و نسیان و جهل و عدم
معصیت نبود و محالست که کسی یقین بقول ایشان بکند زیرا که در هر جزئی
قول ایشان احتمال خلاف و لو ضعیف باشد میرود و شخص غافل یقین نمیکند
که این کلام را درست گفته باشند یا خطا کرده باشند و یقین نکند عمل او
صحیح میشود بلکه از همین جایی بطلان قول جامع را که قبل از بعثت انبیاء

تجویز معصیت با سهو و نسیان و جهل برایشان نموده اند زیرا که بدیهی است
 که کسی که ناچار از او بگذرد که معصیت کار بوده باشد و ناسی و ناهم و جاهل
 بوده است بالفرض که بمقام عصمت برسد از آن احتمال پیدا دهد که این بات
 وقتی بطبیعت و عادت قدیمه خود برگردد و بمقتضای آن حکم کند بلکه یقیناً چنین
 خواهد بود و حال سابقه او همیشه از خود را ولو ضعیف باشد خواهد داشت
 زیرا که آن طبیعت است که جلد و فطرت آن بر آن رخنه شده و مبنای خلقت آن
 بر آن بوده است و آنچه بعد بالفرض کتاب کرده باشد فشرع است که برخلاف
 طبیعت جاری شده و چیزی که بنا شد بقدری باشد بکوتی ضعیف میشود و
 بمقتضای طبیعت خود بر میگردد چنانکه سنگی را که از طبیعت آن است که برت
 افتاده باشد اگر بقوت تمام قتل از اجواباندا زده تا و قشکه حرارت حرکت دادن
 تو یا آن فکست بالامر و در همین که حرارت کرسد باز بهبوط مینماید ملاحظه کن
 قول خداوند را که در صفت شیوخ و پیران میفرماید **وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى**
أَوَّلِ الْعُمُرِ لِكُلِّ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا یعنی بعضی از شما را زده میشود
 بسوی اول عمر تا آنکه ندانند بعد از آنست که چیزی را و نکته لطیفه از آن کلام
 اینست که هر چه ملغی شود که در دماغه میگویند که از اجل خود و حال خود برگردد
 و اینگونه شیوخ البتة کثرت باید باشند که در طفولیت و اوایل سن جاهل بوده اند
 و طبیعتشان مجبول بر جهل و نادانی بوده بعد بقدر جهد در کتاب تحصیل
 علم نموده اند و بعد که انحال و ایشان ضعیف میشود و باره زده میگردد میشوند
 حال اول که همان جهل و نادانی باشد حال اگر انبیاء خدا هم حالشان این باشد

که در اول سنشان مجبول بر جهل سهو و نسیان باشند و بعد بقوت عمل و
 اکتساب قسراً بمقامات غالبه برسند یقیناً در آخر عمر خورده و غمراپشان
 ضعیف میشود و بحال اولیه خود بر میگردد و اگر بگویند که خداوند بخلاف عادت
 آنها در حال کمال نگاه میدارد عرض میکنم پس ممکن است که از اول خلقت هم بر
 خلاف عادت غایب بشیر آنها را معصوم و خلقت فرماید و البته بمقتضای حکمت
 چنین خواهد کرد زیرا که اگر چنین نباشد اسباب سلب یقین و اطمینان از غایت
 ایشان خواهد بود و از این گذشته که نبی و امت و امام و مأمور در این حال هم
 التواء میشدند و مرتبه برای انبیاء نمینامند و این است که حضرت صادق علیه السلام
 در صفت امام میفرماید که نباید معصوم باشد از همه گناهان تا آنکه باین تمیز داشته
 از مأمومین غیر معصومین و اگر معصوم نباشند مردم این نمیشوند از ایشان که
 داخل شوند و آنچه مردم داخل میشوند از گناهات که آنها را اله لاک میکنند داخل
 شود در شهوات و لذات و اگر داخل در این چیزها شود محتاج میشود بکسی دیگر که
 ائمه حدود خدا را بر او بکشد پس باید امام و مأمور باشد و جایز نیست که امام
 صفة باشد و حضرت صاحب الامر علیه السلام میفرماید که خداوند میان ائمه و بندگان
 و بنی عم ایشان فرق گذاشته که حجة از مجموع امام از مأمور شناخته شود و بر
 ائمه و مأمور گناهان و بر مأمور از عیوب و مظهر از درستی و مظهر از شبیه فرمود
 و ایشان را از ان علم و مستوع حکمت و موضع سر خود قرار داده و نباید بدلیل
 فرموده و اگر اینطور نبود مردم همه علی التواله بودند و هر کوی مدعی امر خدا میگرد
 جل که مقام امامت باشد میشد و حق از باطل و علم از جهل شناخته نمیشد

خلاصه پس این را که البته باید ائمه و انبیاء سلام الله علیهم همه معصومان و نوب و
 سهو و غلطی نباشند و همین قدر از دلیل ایجاد الهی احسن اکتفا میکنیم
 و اما بدلیل بوعظ حسنه عرض میکنم که آیا اگر انبیاء خدا از اول خلقت تا آخر
 زندگانی شان معصومان نبودند و خطا و معصیت نباشند بهتر است و
 کاملتر و اوله و ارجح است یا آنکه اگر در هر حال احتمال هر یک اینها برود بدیهه است که
 اگر چنین باشد فایده که منظور و نظر خداوند بوده از بعثت انبیا حاصل نمیشود و
 اگر بالفرض بشود بسیار جزئی و ناقابل خواهد بود تصور کن که اگر شخص بی ایمان یا
 و مردم را منع از بعضی مباحات نمود و وعده عذابهای الهی در فعل افراد و بعد در
 اعمال خود یاد دهد شد که همان مباحات را بجا آورد چه از روی عمد باشد یا سهو و
 نسیان البته مردم اعتمادشان بقول او را بدلیل میشود و ترسانشان از مخالفت امر او
 تمام میشود و احتمال میدهدند با یقین میکنند که آنچه از عقابهای الهی بر این معصیان
 شمرده است همه دروغ بوده و مانند لولو یا اصطلاح و یک سر و ذوقی بوده است
 که اطفال را با آنها میترسانند و اگر عذاب را قیصر بود و خود شخص را یقین بان داشت
 البته از روی عمد که یقیناً مرتکبان اعمال نمیشد بلکه سهو و نسیان هم غرض او
 نمیشد زیرا که اگر شخص یقین صادق بعد از عذاب خداوند داشته باشد همیشه آن
 عذاب در خاطر او مثل خواهد بود و هرگز از آن فراموش نخواهد کرد و اگر چه بین که
 خود را از خطا و اغفاد بعد از عذاب خدا میکنیم و معدن لك فراموش میکنیم و خطا از
 ماس میزند این از ضعف اعتقاد و یقین ماست که غافل از آن شده ایم و اگر
 اعتقاد شخص بر آن باشد و قلبش آلوده گردد و خورد و باشد بجزیه هرگز غفلت از

ان امری میکند تصور کن که هرگاه مثلاً از خانه بیرون روی دشمن قوی را ملا
 کنی که قصد قتل کرده و بنام تو را بگنارد به ممکن است که در اثنا راه فرار از دشمن
 فراموش کنی و بنشیند یا بجای مشغول شود و معصیتی هرگز تصور نمیشود و اگر چنین
 کنی معلوم است که از اول دروغ میگفتی و اینه ندانستی و این هم بگویم طوری بود
 که خود را بصورت کسی که از دشمن فرار کرده و زاوردی و الا اگر کسی واقعا از دشمن
 ترسیده باشد محال است تا جائیکه احتمال رسیدن او را بدهد و قوت نماید بلکه
 بعد از رسیدن بامن هم باز محال و قوت و ملاحظه اینها خود ندارد و همینطور هم
 گریزد تا جائی که دیگر که این بوده و از ابی که در نگاه دارد و هر چه از این کمتر شد
 دلیل این است که ترس او را کرده که توانسته خود را در کمال نیتی که ناراد از
 عذاب خدا ترسانند و بالفرض خود او مرتکب عصیان میشود یا فراموش از عذاب خدا
 میکند معلوم است که با اصلا دروغ میگفتند با اعتقاد بسیار ضعیفی داشته
 که فراموش کرده است که هیچیک از اینها شایسته مقام نبوت نیست و نسبت بقبل
 از بعثت او عرض میکنم که اگر اینقدر ضعیف تا ایمان و یقین باشد چگونه با عرض
 راسخ عمل خواهد کرد تا لایق مقام نبوت شود و خداوند در کتاب مجید خود فرمود
 است **اللَّهُ أَكْبَرُ حَبِثُ يَجْعَلُ مَالَهُ** یعنی خدا ذاتا راست که راست
 خود را در کجا قرار دهد پس باید بحسب قابلیت استعدا این امر را داشته باشد
 چنانکه گفته اند **نطقه ياك يابدا** که شود قابل فیض **ورنه هزناك**
 کلی لولو و مرجان نشود **و اگر** این بود که پس در هر کسی احتمال نبوت نیست
 و فضیلتی نبود که خداوند بفرستاید خدا بهتر میداند که که را رسول قرار دهد خدا که

عرض این است که بداند و در این راه و در این است که از بد و خاقتنا
تا آخر معصوم و مطهر باشند و الا که دعوت ایشان مقرر شود و مورد ثمره نخواهد بود
و غایه که به عمل بایستد و عظم و نصیحت و اثری در قلوب خلق نخواهد کرد و خاصه که
اعمال و اقوال اینها هر یک مشابه است و سخن ایشان بعضی قوی است و بعضی ضعیف
و هر از ایشان دعوت است پس اگر زبان خود منع از عصیان کند و بفعل خود مرتکب
عصیان شود این مثل این است که در یک موضوع بکن و نکن هر دو اکتفا باشد
و این البته اسباب جبر است و مدعوی است که با امثال او را بکنند یا ناکند و عمل
او بکنند یا نه است که در اعمالی که مخصوص بنوی با موقع میشود مخصوص تصریح
میکنند که این عمل مخصوص بنوی است و اکتفا نکند و در مقامی فرمودند که لا تظنوا
اننا اصنعنا انا اصنعنا و ما تو مروی نظر نکنید بآنچه من بجا میآورم شما بجا آورید
آنچه مرا کرده میشود اما این در مواقع خاصه است مثل اینکه غایه امت را از نیکو
بیش از چهار زن دائم منع فرمود و خود آنحضرت ثانی زن میگرفت و تصریح فرمود
که این مخصوص من است تا اسباب جبر نشود و شب هر دو در مردم رخنه نکند اما از
مواقع خاصه که گمان شد در هر چیز باید نایب باشند کرد و خداوند بفرماید لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ مِنَ الْبَرِّ و فیما مر
هست و اگر مغایض با هم شدند بعضی منع از مصیبت نمود و خود او مرتکب شد قطعا
اسباب جبر میشود و این در حکمت خداوند نقص است که رسول را بفرستد که مردم
از روی الطمان از او بپند گیرند و او را بقسمی قرار دهد که سبب جبر ایشان بشود
و ما خود جاهل و متعجب هستیم و همین اسباب است که امر را بود و قرار دادن سبب که باز نمود

حیرت باشد عالج فاسد با فساد است و خداوند اجل از آن است و ان الله لا
یفعل بعباد الا الاصلح و چگونه خداوند را اوله میکند و حال آنکه اینها را
از ترك اوله منع فرموده بلکه غایه امر از او تکاپ مکر و هات منع کرده و خود او
خلافه و لا یزال در این امر بزرگ که علت غائی همه موجودات مبتنی بر آنست که
فرمود و مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ انا خواهد فرمود و
و كَلَّا و معاذ الله و همین دلیل مو عظمه جاری شده است خداوند در کلام خود
که بفرماید أَفَنُفِيتُكَ إِلَى الْحَىِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَلْهِيكَ إِلَّا أَنْ يَهْدِيكَ
و همین مطلبی که منظور ما است اثبات فرموده است و مراد از آن آن است که با
اینکه هدایت میکند بوی حق را و از راست با اینکه متابعت کرده شود با آنکه
مهدی نمیشود با هدایت نمیکند مگر اینکه هدایت کرده شود و از آنچه عرض کرد
دانش که قول و عمل اینها خدا هم از سخن اینها است که خلفا با آنها هدایت
میکنند و باید متابعت کرده شود پس عبادی هم که اینها میکنند هدایتی است
و لو اینکه در اینحال بزبان هم خطاب بامت چیزی نفرمایند مانند دلیل که جبر
هدایت راه پیش میافتد و بنا میگردد رفتن و چیزی هم نمیکوید و تو همان
رفتن او هدایت مینماید و اینها خدا هم همین منوال بمل خود خلفا هدایت به
کنند و بدیه است که شخص خاصه در حال معصیت هدایت بوی خداوند نمیکند
مانند دلیل که از او خواسته تو را از و بگویمان ببر و او در بیم و در این البته
نیست و مضل است و خود را کلاه میکند و اجناسا اگر در اثنای سیرم برگردد
و در بگویمان برود چون تراز او دیده که در بیم میرفت در حال ثانیه هم احتیاج

میداند که بازت بدو بخلاف مقصود میرود و اعتماد تو زوایل شود پس
 آنکه که بدست استقامت در مقصود میرود و اولی است بمشایبت نا آنکه
 گاهی بخلاف مقصود میرود و آنکه که هرگز معصیت نکرده و نمیکند و سهو و
 نسیان را و بجز این نیست البته اولی و احق است بمشایبت کردن و اگر بگوئی که اولی
 احق است و در این شبهه نیست ولی کلام در این است که آیا امکان دارد و جو
 ایست که اشخاص یا امکان ندارد و چون بخلاف غارت غامه بشر است میگوئی
 امکان ندارد عرض میکنم آری که باید دانسته باشد اگر انکار کنی که بناء اینها همه
 بر معجزات و خوارق عادات است و چه مانع است که اینهم بخلاف غارت غامه
 بشر ممکن باشد و ثابت است که ممکن نیست یعنی چه و حال آنکه توبه بدی در امثال
 خود که بکطاعت پاد و طاعت پاد بکمال و در عمل را بر وجه صواب بکنی یا بک
 سهو و نسیان از توبه سر میزند و برادر خود را بخال مندرگراشد و تو را ملتفت کند
 و مشت نمونه خروار است پس امکان دارد که کسی هم باشد که همه عمل او بر حق
 باشد و قدرت خداوند را نمیتوان سلب کرد که از عهده خلقت چنین خلقی بر
 نیاید و این از کونا هم نظر تو است که بگوئی چنین چیزی نمیشود اما نمی بیند و از آنجا
 که بک که کثیر التهم است و کثیر التنبهان و کثیر المعصیان و بک که نسبت به
 سهو و نسیان و عصیان او کم است و دیگر از آن که در دیگران از آن کثیر
 پس اگر اینقدر را علانیه می بینی چه مانع است که برسد بجای که بگذارد و این
 احوال نباشد و هرگز سهو و نسیان نداشته باشد و چنان استقامت و اعتماد
 در او باشد که هرگز رغبت بمعصیت نکند خلاصه که اینها ثواب و بلا و

شیطانیست که میخواهد باینها ایمان ما را زایل کند و الا قدرت خداوند بی غایت
 است و صلاحیت بحر امکان به حد و غایت و خاتم اینها با آن عظمت دایم و در
 بود و در حق علما میگفت و حال آنکه از اول خلقت صاحب عصمت
 کلیه بود باری و در این مقام مندرگرا شد و توبه را که جماعی گفته اند که اینها
 در امور تبلیغیه و اعمال و افعال تکلیفیه خود و امتان خود سهو و نسیان و خطا
 ندارند و معصیت از ایشان سر نمی زند تا در امور طبیعیه ممکن است که بعض
 این حالات برایشان چاره شود و اینهم از کمال نادانی و جهالت این جماعت است که
 اینطور گمان کرده اند زیرا که خداوند برای هر چیزی از طبیعتان و الهیات حکم
 قرار داده و در حدیث شریف فرمودند که ان الله سبحانه جعل لكل شیء عتار و علی
 کل من تعدی حد من حد و الله حد ایضاً خداوند برای هر چیزی حد قرار داده
 و بر هر که تعدی کند از حد از حد و خداوند حد مقرر داشته است و با حق
 و اشامه و خواب و بیداری و مشی و جلوس و سایر امور غایبه طبیعیه ما
 بیکم مانده است که در اینها توجیه و سهو و نسیان و خطا بر اینها خدا بکنیم و همه
 این اقوال بر ایشان از در جهل است اول آنکه رجوع به سنن اینها نمیکنیم و غیب
 که در هر باب چه فرموده اند و عصمت و محقق اعمال و اقوال ایشان ناچاره و حق
 نباید باشد و ثانی آنکه بعضی هستند که بنا بر قدرت و هم نازان نیستند و از آن
 عنوان استکار بکه دارند میخواهند با اینها و اولیای هم را کرده باشند یا خود
 را برتر از ایشان شمرده باشند مانند شیطان که از اول از شدت استکار بکه
 داشت نسبت با آدم صغی علی السلام رفتار نمود و خلقی من ناز و خلقه

من طایف گفت و بعضی مردم چون تکبر یافته شان زیاد شد خواستند خود را بمقام
انبیاء برسانند و بدیهیست که نمیتوانند این است که میخواهند باین احوال متماثل
و انکار رضا بر ایشان ایشان را از مقام خود پائین بیاورند بلکه اگر هم برسند
پس خودشان هم نتوانند مدعی نبوت شوند و دیده شده اند اشخاصی که امام را
بیش از باب بجهت جامع الشرائط فرض نمیکند بلکه یکی از ایشان گفت که اگر
سید الشهداء صلوات الله علیه را و اخفاء و وجهت بفرمایند باید نزد مردم
میراستد شریف درین اصول بخواند بلکه شنیده شد از یکی که بر طبق فرمان ایشان پیغمبر
صلی الله علیه و آله را که فرمود گفت نبی آدم بین الماء والطین او گفت کت فیهما
و آدم بین الماء والطین و هر دو را سار نیست که چون خود را نمیتوانیم بالا ببریم
انبیاء و اولیاء خود با الله پائین بیاوریم تا هم برسیم و الا که در امور طبیعت خود
اگر خواسته باشیم بکمال انکشاف بیاوریم و بعضی از زوکره ها باشند که خلف و عد
کنند و عداوت و نفور مردم را هم گرفته و مغشوش نمایند و بکنفریه هم باشد که غش
نمیکند و خلاف و عد نمینمایند و خوب هم مبتدا و البته شخص غافل دانا از آن شخص
و زکریا و ول بشار نمیکند و او را الحق و اوله میدانند که انکشاف خود را بیاورند
نادیگران بلکه بکدام فعل از یکی از ایشان تقلید بکنند اما مکن معامله خود را با او
ترک میکنی و حال آنکه جایز است که دیگر تقلید نکند مع ذلك تواضعا ط خود را از دست
نمیدهی حال اگر در یک ساختن انکشاف تا قابل بنا بر این است نسبت بانبیاء خدا
که مبنای دین و ایمان و جمیع امور دنیا و آخرت بر اقوال و اعمال ایشان است چه
خود بود و یا خداوند علیه چنانچه در بعضی از خطبای ایشان امر کرده ام و

عالم است خواهد گشت خاشاک و کال و معاناته و همین ندیم اندلیل و عظم
اقتضای میکند و اما از دلیل حکمت اگر چه قدری از اذهان مردم دور است ولی
سیر دارم و لا حول ولا قوة الا بالله که زبان ایشان عرضه کن تا عوام هم بفهمند
پس عرض میکنم که خداوند را نیست بگانه به مناسبت که با احد از خلق خود مناسبت
ندارد و مثل او چیزی نیست و با احد هم ضدیت ندارد زیرا که اگر مثل خلق بود
پس او هم خلق میشد و اگر خدا ایشان هم بود بجز خدا و بجز ایشان میشد مانند
سرکه که عسل و دیگر است و زری که عسل و دیگر است پس باز هر دو در عسل و
شریک میشدند و هر دو خلق بودند پس خداوند نه مثل خلق است و نه ضد
ایشان و از هیچ جهت شبیه و نظیر از برای او نیست و این است که بحث ذات با احد
از خلق ندارد و عداوت ذات با احد نخواهد داشت و قرابت و پیوندی با احدی
ندارد حتی آنکه ال محمد صلوات الله علیه هم که اشرف خلق خدا باشند فرمودند که شما
ما با خدا قرابتی نیست و خداوند خطاب به پیغمبر خود میفرماید قُلْ اِنْ كَانَ
لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰلَمِیْنَ بَعْنِ اِذَا قَالَ خدایند فرزند من بودم
اول عالمین بودم یعنی من از همه کس اول بودم که فرزند خدا باشم زیرا که اول
عبادت کنندگانم و حال آنکه من فرزند خدا نیستم و خداوند منم نازل فرمود
اِنَّ قُلُوبَهُمْ غَافِلَةٌ اَللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ پس احد ذاتی و منزه و نسبتی با ذات خدا نیست
و امر و مشیت برود و کار هم که اول خلق او است که بعد از آنکه نبود ایجاد فرمود
لا محاله اختصاصی بچیز و کسی نخواهد داشت و چیزی سوا آن با آن نبوده که

اختصاصی آن باشد و کیفیت و وصف خاصه ندارد چنانکه فرمودند لا
 کف لفعله کما لا یفله به فعل خدا را کفایت نیست چنانکه خود را و کفایتی نیست
 و همین فعل خداست ظهور لا کفایتی و که برای خلق فرموده چنانکه فرموده است
 وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ بَيْنَ أَمْرِيَانِ نَبِيٍّ مَكْرُومٍ كَذِبٍ عَلَاقٍ مَجْرِبٍ بَكْرٍ
 حسب قابلیت آن روز میکند مانند آفتاب که یکیت و نور او یکیت و در هر
 آینه بر حسب قابلیت او بر وزن میکند پس امر خدا و فعل او و قول او و نور او که هر چه
 از یک چیز است یکیت و معدنک صاحب کمال است و غایت هم هست زیرا که ظهور
 کمال است و ظهور کمال طلق صاحب کمال مطلق است و همینکه شلق قابلیت های
 معلومه اشیا میگرد بر حسب ظاهر روز میکند پس هر قابلیت که ضافه و لطیف
 و برین نک و شکل امر خدا را بر حسب خود امر حکایت میکند و هر قابلیت که در نک و شکل
 او خود دارد بر حسب خود حکایت میکند مانند آنکه آینه اگر ضافه و لطیف و برین نک
 و شکل شود نور آفتاب مانند آفتاب حکایت میکند و اگر در شد و نک و شکل از
 خود دارد بر حسب نک خود حکایت میکند و نور آفتاب از صفات اصلی خود
 اندازد و تو میباید که در اصل نور آفتاب خصوصیت و قرابت با بعضی از آینه ها
 نیست که با آنها اندر و برین یک و بتواند با بعضی ندارد که با آنها دور و گسرت
 رسد مگر همینکه خود آینه ها مختلف هستند و هر یک بر حسب خود حکایت میکنند
 و اختلاف آینه ها بخانه میرسد که یکی بینه مثل آفتاب میدرخشد که هیچ فرق
 در میان نیست مگر همینکه آفتاب متبوع است و اصل نور آینه تابع است و فرع
 و دیگر فرع در میان نیست و این است که گفته میشود نور آفتاب با آینه ضافی

رسیده و از وی و خبر را رسیده و یک آینه بخانه میرسد از که در وقت و غلطت نک
 که از نور آفتاب حکایت نمیکند مگر همینقدر که خود را بنماید و دیگر از نور آفتاب
 از این نیست مانند قطعه اجری که در برابر آفتاب افتاده باشد و همینقدر شد
 شد که خود را جودیده میشود پس گفته میشود که آفتاب حکایت نکرده و نور و در
 آفتاب با جو رسیده زیرا که آنچه از او جودیده میشود در نک آفتاب است نه شکل
 آفتاب و هیچ شباهت با آن ندارد و تو اگر خواهی وصف آفتاب نور او و خبر او
 و وی و در لاک بر او از آجر دست پیاوری بدی بمطلب خواهی رسید و بیک
 برخلاف مراد دلالت خواهد کرد و نه خود و خبری از آفتاب دارد و نه خبری بنوع
 دارد مثل دیگر هرگاه جماعه حاضر باشند که بعضی از آنها گوش شنوا دارند و بعضی
 کنند و در آن محل صدای بلند شود و فضا را آن محل را پر کنند تا داخل ثقبه های گوش
 میشود پس آنها که شنوا هستند صوت را میشنوند و آنها که گرنه با آینه میشوند
 و آنها هم که شنوا هستند اگر بعضی از آنها طبعی در گوش خود داشته باشند و بعضی
 سالر باشند آینه آنکه مثل بطین گوش است صوت خارج باطن گوش را غلط
 میشود و از صفات خود میبایند تا بخانه که همینقدر صدای میشود و نمیفهمد که
 گویند چه گفت و یکی قوه سامعه او ضعیف است بطور ضعف میشود و یکی قویست بطور
 میشود و همچنین اگر شخصی بد را شود شیخ او در هوا ظاهر شود و جماعه کوزان باشند بعضی
 بشنایان پس کوزان که ابتدا خبر را از آمدن آن شخص نمیشنوند و بشنایان هر یک
 حسب خود پیرانکه چشم او سالم است و بشنایان شخص را با همان رنگ و شکل
 که دارد و آنکس که چشم او مرده است و حره دارد آن شخص را بر خلاف واقع

قرمز به بند و وصف و باقرمز به خواهد کرد و آنکه که احوال است و در نامه بند
 و حال اینکه در واقع یکست و همچنین در هر ماه که در شعر به نسبت با نجه از شا
 اوست که در آن کند بهین منوال خواهد بود و در هر یک اینها خصوصیت از جانب
 صوت حنا و شیخ ذی شیخ نیست و همه اختلافات از شاعر و مداریک ما است
 چون این امثال حکیمان را دانسته عرض میکنم امر خداوند و وحی او باین منوال است و
 جانب او اخلاص نیست و صوت او نور او همه جایز کرده و اینست که فرمود
 لا یزعم فیها نور الا نور الله و لا یسمع فیها صوت الا صوت الله و لا یقابلیان خلق مختلف
 است و هر یک بر حسب خود حکایت میکنند پس اگر قابلیت پاک و پاکیزه شد و در جمیع
 صفات و اخلاق و اقوال و افعال بر صفت مثبت محبوبه خداوند شد حکایت او را
 علمای علیه میکنند و اگر اندک اختلاف با آن نداشته باشد بهمان انداز او را
 تفسیر خواهد داد و از صرافت محبوبیت آن در نزد خداوند خواهد انداخت و اگر
 اختلاف زیاد تر شد تفسیر و تکیه بل زیاد تر خواهد شد تا جای که بیک از صفات
 اولیه بیاقتد و برخلاف داده و رضای پروردگار شود و اگر چه حقیقت تفسیر
 تبدیل و روانه است باشد امر را از صرافت خود خواهد انداخت و به یک درجه از آن
 هست که از شدت کمی ملحق بیدم خواهد شد چون قطره سرکه که در بحر عطر بریزند
 اگر چه علمای مبدل که همین قطره هم به اثر نخواهد بود و چون بسیار است
 کان لریکن شمرده میشود و حال چون این مطلب را دانستی بدانکه شرف تو با بر و اعلا
 و عدل آنها قابلیت محمد و آل محمد است علیه السلام که ظهور نور پروردگار
 را بدو انقیاد نمیدهد مگر بهیچک خداست و ایشان خلق خداوند و بنده او

چنانکه در دعا بقوامتک و علامتک الحق لا یطیل الحیاة کل مکان پس
 جان من عزتک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خاضعین فی قسم بیدم تو را
 ای پروردنده بحق مقامات و علامتات که همه جایز از وجود خود پر کرده اند و باها
 میباشند تو را هر که بشناسد و فرق میان تو و آنها نیست مگر بهیچک آنها
 بندگان تو هستند و خلق تو و چگونه فرق گذارده میشود و حال اینکه نور
 پروردگار را از جای دیگر بدیده نشد مگر از رخسان ایشان و بایشان فقط شنا
 شد پس چگونه فرق میتوان گذاشت و درون درجه ایشان درجه ایشان و سلیف
 است با اختلاف در جاتی که دارند و ایشان بحسب صفای قابلیت اگر چه بدرجه آن
 محمد علیه السلام نرسیده اند و خواهند رسید اما معدن آن اختلاف هم که در ایشان
 حاصل شد نوعا مثل اختلاف از قطره سرکه است که در بحر عطر ریخته باشد که ابتدا
 تفسیر طعم و از بعد از آن فهمیده نمیشود و باین درجه نیست که امر خدا را تفسیر داد و حق
 کند و رضای خدا را بر گردانید و مخط کند بلکه مشغول تفسیر همینقدر است که فکرت
 بالایزه و بطاعت نیست و بهیچک در ترک اولایه از او سرزنند و الا بدرجه ایشان
 رسید با یکلی بهیچک خطا و ایشان غار غرا و شود چنین نیست زیرا که ایشان که بعد
 از آل محمد اقرب انوارند بنور پروردگار اگر نباشد از انقیاد صفات در ایشان
 دیده شود یا با هم این صفات را حمل بر خداوند کنند پس باید خدا هم بهیچک نسبت
 غرض او شود و خطا کند و معصیت نماید و معصیت که را بکند و با او امر و نهی
 و او ای خداوند هست که خداوند معصیت را بکند و اگر بگوید در انداختن ایشان
 زیرا که ملک ملک است و امر او را در هر یک امر و نهی نیست که خداوند معصیت

بکند اتحاد و اینها چنین نیستند بلکه همه بندگان خداوند و خداست امر و نهی
 عرض میکنم صحیح است و خداست امر و نهی و احد شرابا و نیست اما خداوند احد
 و نهی و ذات خود فرموده زیرا که امر و نهی مخلوق با مثال و خدا ذات و جانی که
 مثل و ضد نیست امر و نهی انجا چه میکند اما بعد از آنکه خداوند میبادی علما که
 ال محمدند علیهم السلام و انبیاء خدا علی نبیا و آله و علیهم السلام ایجاد فرمود و
 بسبب ایشان و مواظبت ایشان سایر خلق را در جای خود آنها ایجاد فرمود و ایشان
 و قرآن و احادیث و انذار پیدا شد ندان وقت بر زبان انبیاء بناء امر و نهی کنند
 پیغمبر چون ایشان اعلی و اکمل اجزاء ملک بودند و قلب تطبیق هم عالم بودند و شبه
 خلایق بیشتر پروردگار و محبوب ایشان در نزد خداوند پس هر چه با ایشان و با
 فطره و سلبقه ایشان موافق بود محبوب خدا شد و باین بر زبان ایشان امر فرمود
 و هر چه با ایشان و با فطره و سلبقه ایشان مخالف بود مفسوز خداوند شد و از آن
 بر زبان ایشان امر فرمود و این است معنی فرمان ایشان که فرمودند ان الله اذ
 نبیة فاحسن اوبه حیة ازل علیه انک لعلی خلق عظیم ثم فوجی الیه امر و نهی
 و مکروه و اخبار فرموده اند که خداوند امر و نهی را با ایشان تفویض فرموده که حلال
 میکنند هر چه بخواهند و حرام میکنند هر چه بخواهند و امام علیه السلام در حدیث
 شریف میفرماید که خداوند امر و نهی را بجاتم صلی الله علیه و آله تفویض فرموده و
 این است که در کتاب خود میفرماید احکم بحکم الله حکم کن با پیغمبر
 خداوند بنویسند این است و همه مظلوم همین است که خداوند ایشان را مظهر
 خبر و شرف داده که هر چه با ایشان موافق است خبر است و هر چه با ایشان مخالف

است شراکت و این است که فرمودند نحن اسلم کل غیر و من غیر عنا حق و در
 زیارت میخواند ان ذکر الخیر کنیم اسلمه و فرموده و ما واه و منتهای پیغمبر
 ایشان و مولا من اگر ذکر خیر شود شما اینها کمال ان و ذریع ان و معدن ان و در
 ان و منتهای ان پس نیکی است که ایشان به پسندند و بدی ان است که ایشان
 نپسندند و خدا اینطور خواسته و ایشانند میزان خیر و شر و این است که فرمود
 و السّماء رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا
 برده و میزان که امام باشد در میان گذارده یا بگو ال محمد تم را بالا برده زیرا
 که در صفت امام هم در حدیث طارق بن شهاب فرموده الامام هو السماء الطلیعة
 امام آسمان است و انداز است پس خاتم و ائمة سلام الله علیهم را بالا برده و میزان
 که انبیاء خدا باشند در میان گذارده پس خود ایشان میزان خیر و شرند و صواب
 و خطا و طاعت و عصیان پس چگونه است که خداوند ایشان را میزان طاعت و معصیت
 فرموده معصیت سر میزند و اگر سر میزد میزان نمیشد و ندان است که در این
 باشد زیرا که خدا ایشان را اینطور خلقت فرموده بر حسب قابلیتشان و از دست
 خدام هرگز بیرون نمیروند و بر خلاف مثبت او هم حکم نمیشد و خداوند
 میفرماید و مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ شَاءَ مَا يَمْضِي مگر اینکه خدا
 بخواهد و فرموده است اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ
 بِرُوحٍ مِنْهُ پس هر شایید خداست و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 خدا عز و جل ما را بخود و انگذا رده و اگر ما را بخود و اگر او را بخود و بعضی
 خواهیم بود و لکن ما کما فی همتهم که خدا عز و جل فرموده اُرْعَوْ لِسَانُكُمْ

پرسه غاوسالت از ایشان است و انتحاب از خدا را بدو اشرك خدا نپسند
 و خدا ایشان را بطور مباحنه چنانكه ميفرمايد **وَاصْطَلَعْتَ لَعْنَتِي**
 و با اگر تو از او نه ساخته در كمال اعتدال آن وقت از آن را با آن تمیز داری
 و كرو ز یاد را معین كردی ایا از او شرک تو است و در تعیین او از آن نه و الله
 كه تراز و از خود وجود نداشت و توازن را با اعتدال ساخته و بعد گرفتاری در
 بالا آوردی و كرو ز یاد را تو معین كردی اگر تراز و از ایشان ندانم و در كس
 ابد انتحابین و زنی از آن نمیشود و خورده خورده هم فاسد و خراب می شود و
 چنین است امر ایشان پیر ایشان میزان خبر و شرند و صواب خطا و فطره مستقیم
 ایشان غیر از اینكه و حقت و استقامت و ندگر نمی پسند و با وجود قدرشكه بر
 عصیان دارند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در دعای عرض میکند غیر ضعیف
 بعضی فیما برضیک عی و بر قدر ضعیف بنی بخیل نیستم بنفر خود را آنچه توان
 از من راضی میکند زیرا كه قویان مرا پسندیدند یا مرا یا آن راضی کرده كه در ضعیف
 را از با بخیل بگیریم یعنی مرا مگر خفت کرده كه خوب را پسندم و راضی باشم
 باشم و بد را نه پسندم و با آن خطا داشت باشم پس و قبحكه خداوند ایشان را این
 طور خفت فرموده بر حسب قیاسات شریفه ایشان پس چگونه راضی بمصیبت
 میشوند یا از خدا فراموش میکنند و بی و نشان غارض ایشان میشود و شخص
 پیغمبر صلی الله علیه و آله ذكر خداست چنانكه ذكر او را فرموده است و اهل بیت
 او را بنیاد خدا سلام الله علیهم كه اقرب خلفند با ایشان اهل دگرند كه فرمود
وَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خلاصه كه این

بیانا از آنها بجه نیست و كتب مشایخ ما اعلم الله مقامهم بر است از آنها پس انبیاء خدا
 نایاب در جبهه نرسند كه شو خدا را موافق واقع بشوند و نور خدا را موافق حقیقت
 به بینند بمقام **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** بوجی **إِلَّا أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ**
 نمیرسند و نبوت بر ایشان صدق نمیکند و موافق این مقام بر آن هر كه با نجا رسیده
 همین مناصب است و بیانات و سهو و خطا و نشان و غفلت كه هر از صفات طبیعت
 است كه برخلاف كنونه الهی است و التلایم **فصل** در ذكر بعضی از ایشان
 كه بعضی از علماء با آنها استدلال بر عصمت انبیاء نموده اند و اگر چه اغلب آنها بآل
 الزمان است و معراجی ندارد ولی هر چه هست حق است و صمیم و صریح از آنها
 هر آینه هست كه بعد انشاء الله ذكر میکنیم از جمله اینكه شك نیست كه مكلفین
 مامورند بمنابت انبیاء و اوصیاء و خداوند فرموده است **مَّا آتَاكُمُ**
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه رسول برای شما
 آورد بگیرد و آنچه منی فرمود منتهی شوید و فرموده است **قَامُوا بِإِلَهِهِ وَ**
رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَخِي الَّذِي يَأْمُرُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ یعنی ایمان بیاوردید بخدا و رسول او كه نبی است و ایمان
 بخدا و كلمات او آورده و متابعت بكنید او را شاید هدايت بیاید و لعل
 كلام خدا را می و جوبت یعنی البته هدايت بیاید چنانكه در اخبار فرموده اند
 و از این قبیل آیات در متابعت انبیاء بسیار است و فرموده است **إِنْ أَوَّلَكُمُ**
الْأَسْرَافُ فَاصْبِرُوا لَهُ یعنی اولای مردم با برهم كنانه اند كه
 متابعت او را كردند و دلیل بر متابعت اوصیاء و ائمه نیز بسیار است و خداوند

مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ بَعْدَ رُكْنِ نِصْفِ عَذَابِ مُحْصَنَاتٍ زُلْجُو
 است پس بنا بر این اگر بنا باشد اینها و او سپاه مصیبت خدا را بکنند باید عذاب
 ایشان است و عذاب سایر خلق باشد و حال اینکما بن بالاتفاق باطلست بلکه
 خداوند بواسطه وجود نفی عذاب و از امت مسلم بر میدارد چه جای اینکه خود و او را
 باشد عذاب مبتلا کند و فرموده است خطاب بجامه انبیاء صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
 وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
 يَسْتَغْفِرُونَ خداوند عذاب نکند امت نیست مادام که تو در میان ایشان و
 عذاب نکند ایشان نیست مادام که استغفار میکنند پس وجود رسول خدا امان
 از عذاب برای دیگران است و مقول نیست که خود او معذب باشد و نیز اگر کفر یا
 ذنبی از ایشان سرزند بمقام نبوت و امامت نمیرسند بجهت اینکه همیشه گناه از
 ایشان سرزد ظاهر خواهند بود و لولا اینکه بنفس خود ظلم کرده باشند چنانکه خداوند
 فرموده وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بنی بنا ظلم نکردند
 و لکن خود ظلم کردند و فرموده است وَفِيهِمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ بعضی از ایشان
 ظلم کننده بنفس خود هستند و همینکه ظالم شدند البته بر عهد نبوت و امامت
 نمیرسند بجهت اینکه رتبه نبوت در اعلیٰ علیین است و ظلم و دنا سفل باشد و
 خداوند بحضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود اِنِّیْ جَاعِلٌ
 لِلنَّاسِ اِمَامًا مِنْ قَوْمٍ اِبْرَاهِیْمَ قَرِیْبًا و امام قرار میدهم بر حضرت ابراهیم این
 مقام را اعظم شمرده برای ذریه خود هم سوال کرد و عرض کرد وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ
 بعضی از ذریه مرا هم امام قرار بده و برای همه سوال نکرد زیرا که میدانست که بعضی از

ایشان کافر میشوند و مستحق امامت نیستند و لکن برای مؤمنین از ایشان سوال
 کرد پس خداوند جواب داد که هر کجا از او گناه سرزند و اگر چه ضعیف باشد ولو
 بکمرش باشد اسم ظالم را و صافی نمیکند و اگر چه مؤمن باشد و ظالم را از مقام
 امامت دور است بجهت اینکه ان عهد خداست که حق است و ایشان او است
 صدق است بجهت در همه مواطن یا خداوند بصدق ظاهر و در جمیع احوال
 مطیع او باشد و اشاره به اینها فرمود که لَا یَسْأَلُ عَمَّا فَعَلَ الْفَاطِمَةُ مِنْ
 بَطَالِیْنِ نمیرسد و هر که مصیبت از او سرزند ظالمست و لود و عمر بکمرش باشد
 بجهت اینکه در علم اصول ثابت و محقق شد که صدق و شوق در حقیقت مشروط
 ببقاء مبدء نیست که مثلا همیشه مشغول بظلم باشد تا ظالم را و صدق کند بلکه
 بیکار هم در حقیقت کافی است و لولا اینکه در ظاهر همیشه مبدء نباشد مشوق است
 نشود خلاصه پس اگر ظالم امام نشود البته پیغمبر هم نمیشود زیرا که اول باید امام
 شود و بعد از آن پیغمبر را اگر امام نشد بطریق اولی پیغمبر نمیشود خلاصه که از این
 قیاس در که و اثبات بسیار است و شاید بعضی از اخبار مجاز بعضی اینها باشد
 و ما نیز فصل دیگر عنوان میکنیم و بعضی بازانند که منما یم و لا قوه الا بالله
 وَالتَّوْفِیْقُ وَالهْدَایَةُ مِنَ اللّٰهِ **فصل** اول بدانکه گفت و شریک و مصیبت
 همه یسب شیطان در انسان سرایت میکند و شیطان بدین نیست و خداوند
 میفرماید وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ اِنَّهٗ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ
 اِنَّمَا یَاْمُرُکُمْ بِالنَّوَءِ وَالْفَحْشَاءِ وَاَنْ تَقُولُوْا عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
 بجهت متابعت گامهای شیطان و پیروی از آنکند که او دشمن شماست خدا

اینست و جز این نیست که امر میکند شما را بیک که شامل هر مصیبتی است و امر
 میکند بفاحشه و اینکه بر خدا بندید آنچه نمیدانید بلکه سهو و نسیان و خطا
 هم از غلبه شیطان است و خداوند میفرماید **فَأَنشَأَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ**
وَفَرَّغَهُ است و **مَا السَّانِيَةُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ** و همچنین
 در دعای کثیر التوبه میگوید که داخل بیت الخلا میشود بخواند **بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِذْنِهِ**
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ الرَّجِيصِ الْخَبِيثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و شبهه در این
 مطلب نیست و سخن در این است که ابا شیطان بر این پایه خدا غالب میشود که
 ایشان را بمصیبت پناه و نسیان و دارد با خبر و در کتاب خداوند بعض
 مشایخ از قبیل ائمه که در باره حضرت آدم ع نازل شده است گفت
 که بیان آنها در باب بعد انشاء الله خواهد آمد و در این مقام ما از حکیمان
 کتاب استدلال میگیریم که شیطان بر این پایه خدا غالب نمیشود پس بدانکه خداوند
 میفرماید از قول شیطان **رَبِّ إِنِّي اغْوَيْتَنِي لَأَزِيَنَّكَ لَمْ تَكُنْ فِي الْأَرْضِ**
وَلَا غَوَيْتَنِي لَمْ أَجْعَلْ مِنْ أَجْدَادِكَ مِنْهُمْ الْخَالَصِينَ و
 نیز از قول او میفرماید **فَوَيْلٌ لَكَ لَا غَوَيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا**
عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْخَالَصِينَ پس خود شیطان اقرار کرده است که قادر
 بر اغواء مخلصین نیست و خداوند نیز میفرماید **إِنَّ عِبَادِي لَشَرٌّ**
لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ و فرموده است
إِنَّ عِبَادِي لَشَرٌّ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا
 یعنی بد رستگه بندگان من تو مسلط بر ایشان نیستی مگر من که متابعت تو را

کند از غاوی و در پایه دیگر و کفایت میکند برودند تو که و کل باشد بر بندگان
 خود پس شیطان را دست روی میخاست این نیست و این پایه خدا سلام الله علیه هم
 از مخلصین هستند چنانکه خداوند میفرماید **قُلْ إِنِّ خَاجُونَ تِلْكَ**
وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ
وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ بنویس که ای پیغمبر ایشان که ابا حاجه یا ما که
 در خدا و حال اینکه او برودند ما و شما است و برای ما است اعمال ما و برای شما
 است اعمال شما و برای ما و مخلصین هم و در باره حضرت یوسف فرموده است
كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْخَالَصِينَ
 هم چنین کردیم تا اینکه صرف کنیم از او بد و فحشاء را بد رستگه و از بندگان
 مخلص ما است و در باره حضرت موسی علیه السلام فرموده است **وَإِذْ كُنَّا فِي**
الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا یا در کتاب
 موسی را که او مخلص بود و رسول نبی بود و در باره حضرت ابراهیم و بعض
 ذرینا و میفرماید **وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِّأَبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي**
الْأَبْدَانِ و **الْأَبْصَارِ** **إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ**
وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ و **وَإِذْ كُنَّا نُمَسِّكُ**
الْبَسَمَ وَذَلِكَ الْكَيْفَ كُلٌّ مِنْ الْأَخْيَارِ یا در کتاب ما ابراهیم
 اسحق و یعقوب را که صاحبان دستها و چشمها بودند و قوت و طاعت و
 بصیرت و دین داشتند بد رستگه ما خالص کردیم ایشان را بخالصه ذکر و
 اخوت و ایشان در نزد ما از مصطفین اخبارند و یاد کن اسمعیل و یسح و

و انکه را که از اخبار بودند و مشتبه نشود و مراد و سزا به قبل از این که
 میفرماید وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ إِنَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ
 يُضِلُّ عَذَابٍ بِغِيٍّ يَارَبِّكَ بِنْدَهُ مَا أَتُوبُ زَارِقِينَ نَدَاكَ دُرُودِ
 خود را که شیطان من نموده بنوع عذاب پس بگو که غرض توانست که
 اینها مخلصند و شیطان سلطنتی بر مخلصین ندارد و حال اینکه این ایه
 صریح است که شیطان من آتوب نموده زیرا که در حدیث وارد شده است
 که شیطان بر عقل و سلطان نشاء بود و من ظاهر شدن او را کرده بود که
 او را مبتلا ببلایها نموده بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هفت سال
 مرض را طول کشید پس مراد از من شیطان مرض ظاهر می او بوده و مانع از
 آن نیست و هر بلا که از سایر مردم می آید یا می رسد از شیطان بولی
 بنفوس مقدسه ایشان مسلط نمیشود و نیز در خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله
 میفرماید اِنَّا اَنْزَلْنَا لَكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ
 الدِّينَ اَللّٰهُ الَّذِي دِينُ الْخَالِصِ وَنَزَّهَ عَنْ مِثْلِ اَنْ
 اعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَاَمْرٌ لَّانْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ
 و میفرماید قُلِ اللَّهُ اَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ
 مِنْ دُونِهِ که هر امر خداوند است باینکه در عبادت او خالص باشد
 خلوص از بد و جبر است که فرموده است اِنَّمَا يَرْبِدُ اللَّهُ لِيَدَّ مِثْبَ
 عَنْكُمْ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَبُطْهَرَكُمْ تَطْهَرُ اِهْلُ الْبَيْتِ و
 جز این نیست که خداوند میخواهد که رجس شت را از شما اهل بیت ببرد و شما

پاک و پاکیزه کند و نماز است که رجس موجود بوده که میخواهد ببرد بلکه از این
 خلقت پاک و پاکیزه بوده اند و بلفظ مضارع که فرموده است میباید است که
 دلالت بر دوام و ثبات داشته باشد و بگوید که همیشه خداوند این را داده و داشته
 خواهد داشت چنانکه در فارسی هم معروف است که سوال میکنی از خال پاک که
 و میگوید چه میکنی و مقصود توان نیست که بعد از این چه میکنی بلکه مقصود
 اینست که حال پاک است و تو چیت و چنین است امر را به بنیاد که و مراد از
 و استمرار این اراده است از بد و خلقت ایشان تا ابد خلاصه پس شیطان را
 بنیاد مخلصین خداوند گشت و نیست و وقتیکه دست وی نداشته باشد
 از هر گناه و خطا و هوشتان و هر چه می آید و نیز از این که دلالت بر این
 میکند ایا نیست که در شهادت ایشان نازل شده که میفرماید فَكَيْفَ اِذَا
 جِئْنَا مِنْ كُلِّ امْتَةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا بِنَفْسِكَ
 است هر که او را هم از هر امتی شهادت دهد و بر آن شهادت شهادت و در
 و بدیهی است که در هر امتی اعلی و اولی بمقام شهادت از نبی آن امت نیست
 و خداوند میفرماید لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِيدًا
 عَلَى النَّاسِ وَشَهِيدًا لَكُمْ عَادِلٌ باشد و معصیت کار عادل نیست و
 شهادت او قبول نمیشود و خداوند میفرماید قُلْ اَتَقْبَلُوا لَكُمْ شَهِيدًا
 اَبَدًا وَاُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 که نیستند شهداء مردم مگر رسول و ائمه و دو شایسته بجهت اینکه جایز
 نیست که خداوند شاهد ببرد ایشان را و حال اینکه در میان ایشان کس

است که بجا از نیست شهادت او در دنیا بر آخرت خود چه بجا می آید بر خلق و نیز که
 سهو و نسیان و خطا دارد قابل توبه شهادت در قیامت نیست و خداوند میفرماید
 وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ
 هُمْ يَعْلَمُونَ و بدیهی است که شاه و نایب و خا طه در آن حال علم ندارند و اگر
 چه در دنیا در شهادت ظاهر و در اوقات با این درجه شفاعت نباشد اما
 مع ذلك کسی که عدالت ظاهر پیدا و تحریر او از فوق معلوم نباشد شهادت او
 مسموع نیست و کسی که فراموش کار باشد نمیتواند شهادت بدهد و مع ذلك
 عرصه اعراض هم هست و دخل یا مورد واقعه حقیقه ندارد اما در قیامت با این
 منوال نیست و کسی که از روی علم شهادت بدهد مضلت و خداوند او را
 شاهد بر خلق نیکی و خود او میفرماید مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ
 الْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُخَيَّرَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا
 یعنی من ایشان را شاهد بر خلق آسمانها و زمین نکردم و گواه کننده گان را بعد
 خود نگرفتم پس اعضا و اشهاد خداوند باید علمشان به شایسته خطا باشد که
 کسی توانا باشد از آنکه بپایند و کسی که در کلام خود و عمل خود که راجع به نفس
 خود است سهو و نسیان و خطا داشته باشد البته نسبت بشا بر خلق بطریق اولی
 نسیان و خطا خواهد داشت پس چگونه میشود که خداوند کبریا که مصیبت کار
 است و شاه و نایب است شاهد بر خلق خود بگیرد و بمقتضای شهادت او در باره
 ایشان حکم کند پس درباره کسی شهادت بگیرد و وفق بدو و غایب سهو و نسیان بدهد
 و خداوند بمقتضای شهادت او را عذاب کند و خال آنکه در واقع مؤمن باشد یا

برعکس درباره کافر به شهادت با ایمان بدهد و خداوند او را منم فرماید همه اینها
 خطاست و چنین شاهد خداوند نخواهد گرفت و خود او میفرماید قُلْ أَعْمَلُوا
 فَبِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَدَرَجَاتُ الْإِيمَانِ مَخْصُوصٌ
 بآئمه و بعد از ایشان بانبیاء خداست و خداوند خطاب بخلق میفرماید که
 عمل کنید که زود باشد که ببیند خداوند عمل شما را و رسول او و مؤمنون
 ببینند و آن شاه و نایب و خا طه در وقت اعمال خلایق بطور صواب و نسیان
 و اگر بد و قمار و شکر کرد و بد او میفرماید نخواهد بود خلاصه پس لازم مقام
 شهادت هم عصمت است و همچنین مقام شفاعت هم که لازم شهادت است و
 انبیاء شهادت و نسیان و شفاء آخرت هم بطور است و آیه مبارکه را ملاحظه
 نمودی که میفرماید وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا
 مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ و بدیهی است که کسی که خود او مصیبت کار
 و شاه و خا طه شفیع مطلق نمیشود و خود او محتاج بشفیع دیگر است که از جوار
 اعمال خود و بگنزند و اگر چه در حقیقه میگوئیم که همه خلق محتاج بشفاعت محمد
 و آل محمد علیهم السلام هستند و شفاعت ایشان نسبت بانبیاء مثل شفاعت
 است که شامل عامه خلق میشود بلکه حقیقتش همان مصطفی است که از فضل
 آل محمد علیهم السلام در انبیا بر و ز کرده که همان واسطه در دنیا مصیبت نمیکند
 و سهو و نسیان غرضشان نمیشود و تعبیر از همین مطلب که او در و میشود باینکه
 اشال ایشان محتاج بشفاعت نیستند و این است که خداوند میفرماید مَا عَلَى
 الْحَسَنِینَ مِنْ سَبِيلٍ یعنی بر بنوکاران راه بحث و ایرادی نیست و مستحق

عذاب نیستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید انما شفاعتی لاهل الکتاب
من فقه و اما المحسنون فاعلمهم من سبیل که اشار به این ایه مبارک است که
میفرماید شفاعت من برای اهل معصیتها بکس است انما انت من و اما بنو کلام
برای ایشان نیست خلاصه که کسی که باید شفعه دیگران شود البته باید خود
او در خداوند و عقید و مقرب باشد و معصیت کار باشد از او فریب بخیزد
و در آنست پس اینها که شفعه است خود میشوند باید خودشان معصوم باشند و
از جمله اینها که خداوند از قول ذکر تا نقل میفرماید قَسْبُكُم مِّنْ لَّدُنْكَ
وَلَبَّائُوا رَبِّي وَرَبِّیْ مِنْ اِلِیَّ یَعْقُوبُ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا بر طلب
فرزند می کند که وارث او باشد و وارث ال یعقوب و پسندیده خدا باشد
و البته وارث ال یعقوب است حضرت یعقوب و حضرت ابراهیم و نوح و آدم و
و سایر اینها که در میان بوده اند و سایر اینها نیز اسرار است که بعد از یعقوب سزا
الله بوده اند همه خواهد بود و البته میراث اینها در هر دو بنا نبوده بلکه علو
و اخلاق و مقامات و صفات مرتبه ایشان بوده است و فرمودند العلماء
و شدة الانبیاء لان الانبیاء لم یورثوا و هذلا و انما اولوا احوالهم
احادیهم پس میراث اینها احادیث و اخبار است که از جانب خداوند آمده اند که
من جمله همین حدیث است ایشان است و این است که بعد از آنکه خداوند را در عالم دنیا
و استجاب فرمود و بجهت او داد میفرماید یا یحیی خذ الکیاب بقوه و
الانبناء الحکر صبیبا و حنانا من لدنا و زکوة و کان یفقا و برا
یوالدیه و لکن جبارا عصبیا و سلام علیه یوم ولد

و یوم یموت و یوم یبعث حیا انبناءم موردین مرادشان از عصمتی که
نهی میکند چیست غیر از آنچه بیان فرموده و خلاصه بعد از آنکه معلوم شد که این
فرزند باید وارث انبناء علیهم السلام تا آدم باشد میفرماید که ای یحیی یا
بقوه بکس بجهت با کمال جد و اجتهاد بان عمل کن و فتور در آن نداشته باش
میفرماید در صفت ملائکه یَسْمُونَ اللَّیْلَ فَلا تَهَارُوا لَیْلَتَهُمْ وَ
شیع می کنند در روز و شب مستی نمی کنند و حضرت یحیی در عمل چنین بود
مثل سایر اینها که وارث آنها بود و حکم را با و دادیم در حالی که صبی بود و معلوم
است که اگر انبناء خدا در حال صبا و صغر صاحب عصمت نبودند متوجه حکم خدا
نمیشدند و فرمود که صاحب محبت و شفقت بود از زدن و پاک و پاک بود و
میراث بود بپدر و مادر خود و جبار معصیت کار نبود و سلام برادر و روزی که
تولد کرد در روزی که میمیرد و روزی که زنده میشود و معصوم میشود و همین سلام
حدا بر او است و بوده است از هر چه و نفی و عیب و نسیان و آنچه
از اعمال و امر و ضرر کرده شود و در مورد انبناء میفرماید هُنَا لَیْلَ
و غار ذکر تبارکته قال رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّیَّةً نَّحْسَةً
اِنَّكَ سَمِیعُ الدَّعَیِّاتِ تا بکه میفرماید اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ
فَمَنْصَلٍ قَابِ لِحُکْمِکَ مِنْ اللهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا
یَنْبَغِی مِنَ الصَّالِحِیْنَ و اگر العاقله انبناء از حقیقتی که کنیز می
که هر دو دلیل معصیت اینها است که طوبی و چهارم و قن بطور حقیقت
میکنند که در هیچ ریاس و انجاس نبره و نغمه نباشد و حضور چه کسی که در عصمت

کرده و رضای خدا و از جمیع شهوات منع کرده و صالح و قنوت که دیگر فساد در
او راه بر نیاشد و همه اینها دلیل عصمت است و بیزارم از معصیت و سهو و نسیان
و خطا و ذل و نیز در سوره مبارکه مریم در باره علی علیه السلام میفرماید
فَإِذَا رَأَتْ إِلَهُهُ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمَدِ
صِدْقًا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي أَنَا فِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَرَأَيْتُ الدِّينَ وَلَمْ يَجْعَلْنِي
جَبَّارًا شَفِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا بنی مریم علیها السلام اشاره نمود بحضرت عیسی که
از خود او بر سید گفتند چگونه تکلم کنیم با صبی که در گهواره است پس خود
حضرت بشکلم درآمد و فرمود من بنده خدا هستم که کتاب بر من فرستاده و مرا نبی قرار
داده و این مقام بندگی بندگی اختصاصی است که هر کس باین مقام نرسد این
از آن قبل است که میفرماید وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ
نَذِيرًا وبنده معصیت کار از غای ازادی دارد و رتبه بندگی از کرد
خود دور کرده است و اگر چه عبد است اما عبد باقیست و اینست که فرمود
وَمَرَّابَارَكَ قَرَارِ دَادِ هَرَجَا بَاشْمِ وَبَدِي هِيَ اسْتِ كَغَايَةِ مَسْتَحَقِّ رَحْمَتِ وَبَرَكَتِ
نَیْسْتِ نَمِی بِنِی كِه تَوْرِ صَالِحِ بِسَبِّ عَقْرَانَه چگونه مستحق عذاب شدند و قو
لوط بسبب آن عمل قبیح چگونه شهید شده ایشان سرنگون شد و هلاک شدند

و قوم شعب بسبب نخس و کجاست که از خدا جدا شد و بدین و کلمات فرموده است
وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُنْقَرِفَهَا فَانْفَقُوا فِيهَا
فَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هُنَا أَمِيرًا وَكَرَاهِلًا كُنَّا
مِنَ الْفُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ
خَبِيرًا بصیرا اینها مکه و مدینه که قریه را هلاک کنیم بسیار میکنند
آن قریه را پس حق میکند و دان قریه پس مستحق عذاب میشوند پس هلاک میکنند
انکار هلاک کردن و چه بسیار که هلاک کردیم از اهل قریه را بعد از نوح و
کفایت میکند پس ورنه تو که نا اویس باشد بکارها و بندگان خود پرگاه
کلمه باعث زوال رحمت و برکت و مرید عقل و علم زیاده تر باشد در عمل کثرت
عقوبت و هم پیش راست چنانکه در فصل سابق دانستی و اگر اینها خدا معصیت
کار باشند محل نزول رحمت و برکت نمیشوند که مبارک باشند چنانکه در بار
عیسی فرمود و چنانکه در باره ابراهیم و اسحق میفرماید وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى
إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ پس بر ابراهیم
اسحق برکت فرستادیم و بعضی از ذریه ایشان نیکوکارند و برکات شامل
ایشان میشود و بعضی علایقه نفس خود ظلم میکنند بسبب معصیتها که اسباب
زوال برکت میشود از ایشان خلاصه که باز حضرت عیسی علیه السلام میفرماید که
مَرَّابَارَكَ بِنَمَازِ وَذِكْرِهِ فَرَمُودَه مَا دَامَ كَرَنَدَه هَسْتَمِ بِرِخْوَدِ نَمَازِ مَنَعِ ارْتِخَا
و منکر میکند اگر بطور حققت باشد چنانکه فرمود إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْفِي
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و من و تو که گرفتار فحشاء و منکر هم نماز

درست نکردیم و الا که البته اثر نماند و همچنین زکوة که فرموده حقیقتش
 ترکیه اخلاق است از همه خجالت و اجار و الا نمیدان که عیسی بن مریم
 اندوخته از مال دنیا داشت که زکوة ظاهر فقط منظور باشد و خود انحصار
 میفرمایند که و قود من در دستان بخانه است که آفتاب نباشد و چاه خنک
 من در دستان شایه که همها و تلهها است و غذای من علف پیا بان است و غله
 از خود ندیدم پس زکوة معروف بر ذراتش قرار نمیگرفت ولی از جمیع اعضا و جوارح
 و مشاعر خود زکوة میداد و زبانه و پا کن از هر چه خلاف رضاء بود ردگذا
 بود میکرد خلاصه و فرمود که مرا هر نان بنامدم فرموده و مرا خال را شقی قرار نداد
 رسالت بر من روزی که مولد شدم و روزی که میمردم روزی که باز زنده میشوم
 میمردم بر کجا معصیت در وجود چنین کسی که ظلم و جبر و شقاوت نیست با او
 میشود و همیشه ملائمت با او هست و نیز در سوره الاعیان میفرماید اِنَّ
 قَوْلَ الْمَلِكِ يَامَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يَخْتَارُ لِكُلِّ امَّةٍ مِنْهُ
 اِمَّةً الْمَسِيحَ عِيسَى بِنَ مَرْيَمَ وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ
 الْمُفْتَرِ بِهِنَّ وَوَجْهٌ كَيْفَ اسْتَكْبَرَتْ قِبَاحَتِ وَرَشْقِي دَرْدَن بَاشَد وَمَقَرَّب
 كَسْبَت كِه از همه مضاعف و ملل و امراض که لازمه دوری از خداست منزه باشد
 خداوند میفرماید الشَّاقِقُونَ الشَّاقِقُونَ اُولَٰئِكَ الْمُفَرِّقُونَ
 پس کسانی که شایق بپویه خداوند در حقیقت و سابق بپویه خیر اند در دنیا
 ایشان مقرب هستند و البته بعد از آنکه هر چند از خدا باشد و هر چه از
 نفس بلی پس مقرب بپویه خدا کیست که همه اعمال و حسنات باشد بلکه

اعمال و وجه حسنات زیرا که فرمود حسنات لا ابرار بها للمغربین و حسنات
 مقربین فوق حسنات ابرار است و بدانکه یقین به لالت این اثبات حاصل نمیشود
 مگر اینکه واقعا اهل شایه باشد و الا با عناد و لجاج هزار بار چه بجز از این دریم
 نمیکنند الا امرایه بغاوت و لامن اولیائه یقبلون حکم بالغه فاما انتم الا
 و التذرع قوم لا یؤمنون و نیز در همین سوره میفرماید و
 اِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ اِذْ هَمَّ اَنَّهُ كَانَ صِدْقًا نَبِیًّا اِذْ قَالَ
 لَا یبَدِیْ بِاَبِّیْ لَیْسَ بِلَا اَبٍ مَّعَ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُغْنِیْ عَنْكَ شِیْءًا
 يَا اَبِّیْ اِنِّیْ قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِكَ فَاَتَّبِعْنِیْ اَهْدِکَ صِرَاطًا
 سَوِیًّا يَا اَبِّیْ لَا تَتَّبِعِ الشَّیْطَانَ اِنَّ الشَّیْطَانَ كَانَ
 لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا يَا اَبِّیْ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمْسُکَ عَذَابٌ مِّنَ
 الرَّحْمٰنِ فَتُکَوِّنَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیًّا عَرْضَ مِکَمَ صِدْقٍ صِیغَةٍ
 مبالغانه است و باید جمیع اقوال و افعال صادق باشد و مصیبت از شخصی که
 خود را بپویه دعای بپویه خداوند میسر و البته کند بیست که بر خدا باشد و در
 دعای خود هم کاذب است و همچنین شایه و نایب البته راستگو نیست و اگر راست
 میگوید و موافق اعتقاد خود سخن میگوید البته به هو و نپایان در این حال
 بر او صدق نمیکنند و باز میفرماید که ای پدر که مرادتم انحضرت است که اندر
 باشد بر عبادت میگویند چیزی را که نه میشوند و نه می بینند و نه تو را می بینند
 از چیزی و اگر خود او مصیبت میکرد البته عبادت هوای خود میکرد و از خدا
 خود گرفته بود چنانچه میفرماید اَمَّا نَحْنُ اَللّٰهُ هَوَا و هَمَّ اِبْرَاهِیْمَ

تَنْفَعُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَكَ كَرَامَةُ اللَّهِ أَكْبَرُ بِسْمِ اللَّهِ وَكَرَّخَدَاوَنَد
 بولم یمن اوله منع از معصیت میکند و فرمود در سوره انبیا و مَا اَرْسَلْنَا
 مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا نُوْحِيَ الْبَيِّنَاتُ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِی
 وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ الَّذِیْ یُعِزُّ مَن یَشَاءُ وَ یُذِلُّ مَن یَشَاءُ
 لَا یَسْتَوِی بَالِقُوتِی وَ قُلُوبُهُمْ یَسْتَوِی یَعْلَمُ الْغُیُوبُ اَنۢبِیَهِمْ
 وَ مَا حَلَفَ بِہُمْ وَ لَا یَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنۢ ارَادَ مِنْ قَبْلِہٖ وَ یَعْلَمُ سِرَّہُمْ
 مُشْفِقُوْنَ عَزَّ وَ جَلَّ بِکُمْ عَزَّ وَ جَلَّ رَحْمَتِہٖ وَ یَعْلَمُ سِرَّہُمْ وَ یَعْلَمُ
 و شاید در باره سایر انبیا هم گفته باشند زیرا که بود همه خود را پسران درویش
 خدا میشمردند و سخن انبیا: اللہ و احبنا و یسئلونہ و البشر در باره انبیا
 بطریق اولی این جنار ترا میگوید اند پس خداوند میفرماید که گفت خداوند
 فرزند گرفتار و میفرماید منزه است خداوند از فرزندان بلکه انبیا بندگان گرامی
 خداوند هستند که سبقت بر خداوند نمیگیرند بقول ایشان بامر او عمل
 میکنند باین دیگر صریحتر از این چه میفرماید که دلیل عصمت باشد که ابتدا
 سبقت بر خداوند در قوت نمیگیرند و بامر او عمل میکنند و در باره خاتم انبیا
 سَلِّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم مَا یَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحٰی یُوْحٰی
 یعنی از هوای خود نطق نمیکند و نیست آن مگر وحی خداوند و تو میدانی که نطق
 و قول و در شامل جمیع اعمال هم میشود و عریض باشد و اعم میگوید قال
 بید هکذا و نطق اعضا و جوارح هم که صریح قرآن است پس قول و نطق انبیا جمیعاً
 از خداوند غایت است جمیع اعمالشان از او است و اینست که بطور اطلاق فرمود

بامر او عمل میکنند و سهو و نهان هم همین دلیل از ایشان نمی شود زیرا که قول
 شاه و ناسم هم سبقت است که بر خدا گرفتار و لو اینکه از روی غفلت باشد غفلت
 و جهالت و نهان خلاف ذکر است و ایشان سستی در ذکر خدا نمیکنند و نهان
 در باره حضرت ابراهیم علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ اٰتٰنَا اِبْرٰہِیْمَ زَکٰوۃً
 مِنْ قَبْلِ ذٰلِکَ وَ کَآئِیۡدَ عَالَمِیۡنَ یعنی رشد ابراهیم را با ایشان کرده ایم و باو
 عالم بودیم و رشد بمعنی هدایت است و ضد ضلالت و غوایت و هر معصیتی
 و سهو و نهان از اضلال و اغواء شیطان است بدون شبهه و باز میفرماید
 قَالَ بَلٰی یٰۤاٰیُّکُمْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الَّذِیۡ فَطَرَهُنَّ وَاَنَا
 عَلٰی ذٰلِکُمْ مِنَ الشّٰہِدِیۡنَ و از تو سوال میکنم که کسیکه نامد بر
 توحید خدا هست اگر معصیت کند نه این است که شهادت بشک و متابعت شیطان
 و هوای خود دارد پس نعوذ بالله شاهد زود است که مدعی شهادت توحید است
 انوقت هوای خود را اله خود میگیرد پس محالست که معصیت کند و قول و عمل
 شهادت توحید از او شنید و دیده شود خلاصه نا اینکه میفرماید وَ هَبْنَا
 لَہٗ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ نَافِلَہٗ وَ کُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِیۡنَ وَ جَعَلْنَاہُمْ
 اٰمَّةً یَّحْمَدُوْنَ بِاَمْرِ نَا وَاَوْحٰیۡنَا اِلَیْہِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰتِ وَ اَقَامَ الصَّلٰوۃَ
 وَاٰتٰنَاہُ الزَّکٰوۃَ وَ کَانَ نَا غَاۡیِدِیۡنَ وَلَوْ ظَلَّ اَلْبَنٰۤی حٰکِمًا و عَلٰی
 وَجْہِنَاہُ مِنَ الْقُرْبٰی اِلَیَّ کَانَ تَمَّ مِلَّ الْخَیْرٰتِ اِنَّہُمْ کَاٰفُوۡا
 قَوْمَ سُوۡۃٍ فَاٰیِسِفِیۡنَ وَاَدْخَلْنَاہُ فِی رَحْمٰتِنَا اِنَّہُ مِنَ الصّٰلِحِیۡنَ
 و همچنین ایات دیگر بعد از این در باره انبیا که همه را از صالحین شمرده و

ایشان را نمانده خوانده است که عبادت میکنند بامری خدا و فعل خیرات با ایشان رفته
 شده و عبادت خدا نموده اند و همه اینها شاهد عصمت ایشان است و اگر بنا
 باشد انانیت و پیشوای مردم معصیت کار باشد و خداوند او را اختیار فرموده باشد
 پس معلومست که خدا خافرا برای معصیت خافست فرموده و این است که امام
 معصیت کار برایشان فرستاده که بامری خدا و عبادت او دارم معصیت و حال اینکه
 در جای دیگر فرمود لا یتال عهدی الظالمین یعنی عهد امامت بظالم
 نمیدم و معصیت کار ظالمست بفرموده آنها با یاد بگری و غایت ایجاد خلق هم
 عبادت معصیت و ما خالفك الحق و الانس لا یعبدون
 فرموده است و برای معصیت خفت نشاء اند و اینها را هم فرستاده که معصیت
 کنند و خفت معصیت و دارند و باز در باره ذکر توبه میفرماید فاستجیبوا
 له و وقبنا له یحیی و اصلحنا له زوجة انهم كانوا ابرعون
 فی الخبرات و بدعوننا رعبا و رعبا و كانوا لنا خاشعین
 عرض میکنم شکی نیست که انسان در مرغال مامور بخیر است و لو ذکر شد
 باشد فقط و کسیکه مامور در خیرات دارد دیگر بحال معصیت برای او نیست
 زیرا که البته معصیت و طاعت و خیر و شر نیست بحد بگرد و در انحال که انسان
 مشغول بشیر است از خیر محرومست و ممنوع بر کند در فعل خیر نموده باشد
 نکرده است زیرا که مامور لازم است نیست که شری ترک کند و خیر را بجا آورد
 خلاصه که اگرند بر تفکر و انانیت قرآن بشود و همه را حمل بر حقیقت بکنی و بجا
 که در باره روانه دارد معصیت که بنا بر این است و قرآن دلیل این مطلب است

و اما با نتیج خیر بعضی که بنظر میاید ذکر میکنم در سوره طافات در چندین آیه
 سلام بر حضرت نوح و ابراهیم و موسی و هرون و آل پس و غیر ایشان فرستاده
 است و نسبت بمریک فرموده است انا کذلک نجزي المؤمنین انما
 من عبادنا المؤمنین پس از برای ایشان سلام نیست انانیت بدان
 و قلوب و ایشان را محسن خوانده است و در جای دیگر ما علی المؤمنین
 من سبیل میفرماید و فرموده است وَلَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرینَ
 عَلَى الْمُؤْمِنینَ سَبیلًا پس برای شیطان هرگز راه نبوده ایشان نیست
 و این است که خود ان ملعون افر کرده و گفته است لا غیوة لهم اجمعین
 الا عبادك منهم المخلصین و نیز در باره ابراهیم علیه السلام میفرماید
 و ان من شیعی لا یزیمه اذ جاء ربه بقلوب سلیم پس قلب او سالم
 از هر عمل و غشوست و سلامتی همه اعضا و جوارح بسلامت قلبست و در سوره
 شعراء مکرر از قول مریک از انبیاء میفرماید در خطاب باقت اینی لکم
 رسول امین فأتوا الله و اطیعوا ملاحظه کن بیدان آنکه دانستی که
 همه اقوال و اعمال انبیاء از لسان دعوت ایشان است که خلق مامورند بایشان
 قولیه و فعلیه ایشان بگردد اگر احتمال خلاف و خطا رسیده و ایشان در ایشان
 برود چگونه بطور حقیقت موصوف بامانت خواهند شد و اگر بعد بایست
 نشان مخالفست امر خداوند در ایشان امکان داشته باشد البته در ان امر
 قول با عمل ایشان از خداوند نخواهد بود بلکه از شیطان خواهد بود و
 مناسب ندارد که بفرماید از این پس هر چه اطاعت مرا کنید زیرا که اطاعت

و در این حال اطاعت شیطان است نه بر مهربان از خدا پس اگر ملتفت این
نکات باشی ایان و ادله بیاری و عصمت ایشان خواهی یافت و ملاحظه کن قدس
رشته دست بد هم اقتضای میکنم و اگر شخصی بداند که خداوند اینها را برای چه
قرارداده و مقصود او چه بوده است و آیا اسباب را که برای هر کار در مملکت خلقت
فرموده اسباب اقتضای است که صلاحیت بر آن کار بطور کمال ندارد یا کمال است
البته مشهور در عصمت انبیاء و صیحا نمیکند و فی الواقع کتاب که الفام اینگونه است
و شبهات میکنند در خدام شک دارند و در انبیاء او این شک دارند و ثابت
تو حق و بر این خداوند ایشان را منع میکند که بکسر منکر شوند اینست که
متشکک باین شبهات میشوند و اگر واقعا طاعت میکنند و متشکک اند که خداوند
بجهت امتحان و افتخار خلق در آیات کتاب گدازده آنها را برای ایشان اسباب
شده است تا بحول و قوه خداوند و بقدر و بکسر توفیق عنایت فرماید و رفع این شبهه
را هم میکنم شاید از این قبل مردم بعضی شبهات از ایشان زایل شود و لا قوه
لا بالله **باب** **در بیان**
بعضی آیات متشابهه که موهم ضد و عصیان است از انبیاء خدا پاسبان
نشان از ایشان و در آن مقدمه و چند فصل است **مقدمه**
بدانکه خداوند همه بندگان را از دو جهت آفریده است که یکی جهت اینست که
بخداوند دارند و دیگری جهت اینست که بنفوس خود دارند که تعبیر از همین دو جهت
در کلام حکما بوجود و ماهیت و ماده و صورت و نور و ظلمت و عقل و جهل
و غیر اینهاست مقامات آورده اند و علت این امر آنست که چون خداوند

دوست داشت که شناخته شود و خلق را خلقت فرمود تا اینکه شناخته شود و لا قوه
بر این است که یک جهت باو داشته باشند که بآن جهت او را بشناسند و بیوی او
دلیل کنند و یک جهت بنفوس خود داشته باشند که غار و باو شوند پس بیاری
در یک جهت اعلا جهت معرفت و جهت اسفل جهت غار و همه چیز را برای این دو جهت
است و حضرت امام رضا علیه السلام در حدیث شریف فرمودند ان الله لم
یخلق شیئا فدا قائما بذاته بل یزاد من الدلالة علیه که حاصل این است که
چون غرض خداوند شناختن نفس خود و دلالت بر نفس خود بوده این است که
همه چیز را صاحب و جهت قرار داده که یک جهت بیوی او داشته باشند که دلیل او
باشد و نماینده او و جلوه او و یک جهت بیوی نفس خود داشته باشند و بدین جهت
که همه چیز و نور و کمال و حسن از خداوند عالمست و بر روزان در بند ارا آن جهت
است که بیوی خداوند دارد و جمیع شرف و ظلمت و نفوس و قیامات از بند است
از جهت نفس او است و خداوند میفرماید **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ**
اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ نَسِئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ و این دو جهت نوعا بر غایت
یکدیگرند چنانکه خداوند بجهت ادم علیه السلام فرمود یا ادم روح من
روح و طبیعت من علی خلاف کنونی بروی نطق و طبیعت من تکلمت علم
ما لیس لک و هر یک از این دو جهت که در بند ضعیف شود دیگر قوت خواهد
گرفت و هر یک که قوت گرفت دیگر ضعیف خواهد شد چون اینست که حکایت
نور آفتاب میکند هر چه آفتاب از خود ضعیف باشد و نماینده که خود را از خود زایل
کند حکایت نور آفتاب بهتر میکند و هر چه از خود قوی شود و بیشتر خود را بنماید

نور افشای را که نور بنام دارد اگر تعادل کند بر صفت الهی و صفت خورشید و نورانی
 و هر چه هم که یکی از این دو صفت باشد باز از خود را همان اندازه خواهد نمود
 قطره سرکه که در بحر محیط ریخته باشند و لو ابتدا غلبه کند که نلش باشد ولی باز
 هست و از خود را داد و اما مکان ندارد که مخلوق باشد که صاحب این دو صفت باشد
 زیرا که لازمه آن اینست که خلق بسط باشد و خلق بسط معقول نیست و کائنات
 که عقل و مافوق را بپای داشته اند اگر عرضشان نشاط حقیقی است بسط
 کرده اند و چنین نیست و اما غلبه در صفت عقل بر صفت غلبه که خداوند از آن
 چهار چیز خلقت فرموده است و صریح فرمایش ایشان است که مشبه الله که اول
 خلقت صاحب همت است حکما از امر کمال و بسطین شمرده اند خلاصه و چون
 غرض خداوند معرفت خود را بوده است و هر چه همت خودی بنده ضعیفتر باشد
 معرفت او بخداوند نرسد و از خود خواهد شد اینست که اینها را و اینها را و اینها را و
 ضعیف کردن بجانب خودی است و اینهمه گریه و زاری و تضرع و بیقراره ایشان
 نزد خداوند برای همین است و چون محال است که بمقام نشاط که مختص ذات خدا
 است برسند این است که تضرع و زاری ایشان هم تمام شده نیست بلکه هر چه
 از ایشان لازم بود تضرع ایشان است و چه چنانکه حکما از این در این
 صفت بمقام محمد و آل محمد علیهم السلام رسیده است و در لوح احدی الله علیه و آله
 قلمی که میگرد که بنده مقدس مثل یک بندگی بچوشت میامد امیر المؤمنین علیه السلام
 تسبیح چندی مرتبه تسبیح میگرد و در روزی که در آن روز که خداوند بنده را
 یَا فَخْرُ الْاَلَمِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْاَوَّلَ مَا نَقْدَمُ مِنْ ذَنْبِكَ مَا لَا نَقْدَمُ

باز و لوح احدی الله علیه و آله که میگرد و نا اینکه غایت عرض کرد و این است که
 خداوند شما را امر زید است و دیگر امر که میگرد و فرموده ایا من بند شاکری
 نیستم خلاصه که هر چه مقام ایشان در علم و معرفت و مشاهده نور عظمت جلالت
 برود کار با لازمه در تیر ایشان از خداوند پیشتر میشود و همان جزئی ناقابل
 که از جهت بندگی در ایشان هست در نظر ایشان پیشتر است از تجار و فراریان
 از آن جهت میشود و بنا بر خلق که در خوش از جهت ظلمت خود هستند از این است که
 همت نورانیست در ایشان منتهیست چون خفاش که همت نور افشای غروب میکند
 بیرون میاید و قوت میگیرد و همت که باطن طالع میشود و باخ خود غریبه و با
 ظلمت و کاف خود پیش میگرد پس از محمد صلوات الله علیه و سایر انبیاء و اولیا
 که تابع ایشان هستند از همان جزئی ناقابل از او شایسته که در ایشان است و اما
 مدخلی اینست بلکه از باب اینکه از اصل هر شری و دانسته اند و لو آنکه هیچ شری
 از ایشان سر نرزد و عصمت حقیقه داشته اند معدلک نیست معاصی بسیار
 هم بخود میدهند و اعتراف بانها میکنند و توبه و تائب از آنها دارند چنانچه در
 مناقب آنها می ایشان معلوم است و اگر مناقب حضرت تاجدار سلام الله علیه را
 دیده باشی که چگونه نسبت به عضوها از خود معصیتی داده است قدر خود را پیشتر
 و میدانی که چه قدر جاهلیم تا که همیشه نفس خود را از گناه بر می میسریم و حضرت
 یوسف علیه السلام میفرماید وَاَوْرَثَنِي نَقِيَّةً اِنْ النَّفْسَ لَمَّا تَرَاهُ اِلَّا سَوَاءً
 اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي و هم از همین باب است که عرض شد با اینکه خداوند ایشان را
 بمقتضای قابلیت بر این مناصب فرموده اما احد بنده نیست که خود را در حضور

الآيات عند الله نامردم بدانند که ایشان شریک خدا نیستند و بدانند
 که خداوند باری میکند بر دست ایشان افعال خود را چنانکه اگر ورپر باشد
 جلال و زاری که در است در کلام خود را تمام بنظر بگوید که من اگر خواهم
 میکنم و اگر نخواهم چنان میکنم نه این است که هر خواهند گفت که این خود شریک
 است و سلطنت دیگر غیر از خداوند ندارد اما اگر با همه شان و جلالت که حق است
 را هم میکند که تواضع داشته باشد در هر مورد بگوید که اگر اعلی حضرت سلطان
 خواسته باشد چنین میکنم هر خواهند دانست که این نوکر پادشاه است و از خود
 را نه باید نهایت مقرب درگاه است و امر سلطان بر زبان او در دست و جاری میشود
 و این است که همیشه میگوید من از خود را نه ندارم و مرا قوت و قدرت بر امر نیست
 و کمال بتی که از همین مقام میشود چنین است امر دین مقام و محض اظهار توحید
 خداوندی خودشان اینها و اولها اینگونه الفاظ در بیان خود میکنند تا هر که
 بداند که ایشان بنده خداوند و خدای بنده است و اینست که خداوند بفرست
 علیه علیه بفرماید **وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَازِّنِي فَتَنْفُخُ**
فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَازِّنِي وَبِزُي الْأَكْشَدِ وَالْأَزْوَاجِ يَازِّنِي
وَإِذْ تَخْرِجُ الْمَوْتِ يَازِّنِي ملاحظه کن که جز به و میفرماید باز من
 ناکم گمان نکند که هیچ جز از ان از عیبی با شغل واقع میشود و از قول
 خود عیب میفرماید **أَبَى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ**
فَتَنْفُخُ فَيَكُونُ طَيْرًا يَازِّنِي اللَّهُ وَبِزُي الْأَكْشَدِ وَالْأَزْوَاجِ
وَأَحْيَا أَوَّلِي يَازِّنِي اللَّهُ و هر برای این است که ایشان را شریک خدا

نکند و مستقل و عمل انفرادی و باز نکند و بگوید اینهاست که بندگان بکار
 پستی و حقارت و ذللی که دارند خودشان اهلست توجیه خطاب خداوند بگوید
 ندانند و خطایات خداوند را بدینا و اولیا واقع میشود بلکه چه بپایند که اعتقاد
 اندازند و خداوند برایشان دارد بشود چنانکه میفرماید **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي**
الْأَرْضَ نَنْفُخُ فِيهَا مِنْ طَرَفَيْهَا یعنی با نفی میبینند که ما بالا و زمین میفرستیم
 و از اگر میکنیم از اطرافش و امام علیه السلام فرمود یعنی بموت علماء و در عهد
 شریف فرمودند که خداوند بعد از آنکه علقه خلقت فرمود و او را امر باقبال
 و دبار فرمود و اطاعت نمود با و فرمود و عزت و جلالت ما خلقت خلفا هو
أَحِبُّ إِلَيْكَ وَلَا أَكْثَلَكَ لَا يَمُنُّ أَحِبُّ مَالَهُ إِلَّا بِالْإِذْنِ عَنِ يَدَاكَ
أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَتَيْتُ و در حدیث دیگر همین مضمون و بجای احب احسن فرمود
 و غرض اینست که عقل با آنکه اطوع و احب و احسن خلقت معذلت خداوند
 میفرماید تو را عقاب میکنم و تو را ثواب میدهم با آنکه عقل بجهت خود میفرماید
 نمیکند و فرمودند **الْعَقْلُ يَأْبَى عِبْدَ الرَّحْمَنِ** و انکسب به الجنان معذلت خود
 جبریل بخوردی خود اهلست خطاب خداوند و ثواب عقاب و را ببدانند و
 اینست که همه را نسبت به عقل میفرماید ایا نمیدانید که بلاها و مصیبات که بر شما
 و ائمه اطهار سلام الله علیهم دارد آمد هر بسبب توبی امت مرحومه بود و ایا
 نشنیده که خداوند بر میفرست علیهم السلام نازل فرمود **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ**
فِي الْأَمْرِ مَبْیَاتًا و **لَا يَنْفَعُكَ** **مِنْ رَبِّكَ وَمَا نَاخِرُ**
 و بمصوم عرض کردند که چه چیز است که علیهم السلام چه بوده که خداوند را میزند

فرمود ان الله حل التبیخ نوب شعبة علوشم غفره الله و مشکلی شود امرایه فر
 که خداوند فرموده لا تزوروا الزرة و ذروا اخرا ب چه گاه بر عقلست اگر چهل
 مصیبت کند و چه گاه بر اینها و ویناست اگر امتنان ایشان مصیبت کنند
 و چرا عقوبت اعمال امت با ایشان باید بدو ایضا که را جوابهای متعارف است اما
 یکوای که در اینجا بیان میشود اینست که ایشان چون باب و وسیله اند از جانب
 خلق به خدا و از جانب خدا به خلق اینست که هر چه مخلوق برسد بسبب ایشان
 میرسد اما معذرتك بلاها و مصیباتی که با ایشان میرسد از او در مدافعت ایشان
 احلی از شماست و باعث دفع درجیات ایشان میشود و این است که در بعضی از حدیث
 الله علیه و آله و سلم که علیه السلام فرمود یا احب ان لك عند الله درجة
 لا تالها الا انك تالها و منبکه مصیبت از ایشان بقا و زکری و بیعتان و در
 ایشان رسید باعث کفاره گناهان ایشان میشود پس تحمل ایشان مضایق
 محن را چون در تحصیل درجات و مقامات غالب است و با ایشان گواراست مانند
 نسبی که در طلب فواید بسیار زکری بر خود هموار می بیند خلاصه که عرضم این است که
 از این باب هم که ایشان ابواب غاملات خداوند با خلق اینست که از بابا تاك اعفر
 اعمیر با جاره اعراضات بسیار که اصلا رایج با مقت از جانب خدا نیست با ایشان
 میشود و مخصوص در حدیث شریف فرموده اند که بسیار از این خطابات رایج
 با ایشانست و خداوند با ایشان فرموده اما چون اهل بیت تو چه خطاب نداشته اند
 این است که اینها را و لیا را مخاطب قرار داده و فرمایند فرموده است و نیاز نکنند دیگر
 در این مقام عرض میکنم که شبهه نیست که درجیات طاعت و مصیبت نسبت با ایشان

در بیان عقوبات تفاوت میکند و در اختیار الی الله علیه و آله و سلم
 این مطالب است و در عرف ظاهر خلق البته میانه که چه بسیار اعمال طاعت
 پسندیده است که از فطیم پسندیده نیست و طفل رسوله و چهار ساله که با یک
 طفل یکساله میکند بجای آورد و مورد مواخذه خواهد بود و باز از این میان
 بعضی اعمال پسندیده است که از طفل هفت و هشت ساله پسندیده نیست و از او
 باز اعمال پسندیده است که از طفل ماهی پسندیده نیست و از او اعمال پسندیده
 است که از بالغ نمی بینند و آن کسی که در او اهل بلوغ است تکلیف او سهولت است
 تا کسی که بکمال پادرسال از بلوغ او گذشت و نمکند ابهین نسبت با او میرسد
 و هر چه عقل و کمال زیاد تر میشود تکلیف سخت تر میشود و این است که فرمودند
 الا بر رتبتهن المرفیهن و همین منوال خواهد رفت تا بد درجات عصمت میرسد
 و در ازل درجات عصمت تکلیف سهولت است تا درجه دوم و سه و مشا تکلیف
 اینهاست که بر نفس خود معیوث بودند نسبت بکسانی که معیوث و غیر خود بوده اند و آن
 قرن میکند و همچنین تکلیف اینها نسبت بر سلفین البته فرق خواهد کرد و همچنین
 تکلیف بر سلفین نسبت با اولی الامر ایشان البته فرق میکند و تکلیف شایر اولی الامر
 با خاتم اینها و ائمه اطهار صلوات الله علیهم البته فرق میکند و اگر چه در درجه
 او صیاء شایر اینها گرفته تا خاتم و ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه نسبت بکسانی
 خلق صوره هستند و از هم پیک ایشان عملی که بکمال خلاف رضایه پروردگار است
 سر نمی زنند و معذرتك ترك اولی از همه ایشان نمیتوان سلب کرد مگر الی محمد
 که صاحب عصمت کلیه اند و برای ترك اولی هم درجیات نیست بحسب درجات شایر اینها

پس بیا علی که نسبت بعضی از ایشان اولی شود و نسبت بعضی ایشان اولی
 اولی و بعضی از ایشان مرتکبان عمل شوند و بعضی مرتکب شوند و اگر حکمت سبب
 و تربیت خلق است نسبت با شخصه که حکمت همین است که خداوند قرار داده ایا
 غیبه یعنی که در تربیت اطفال بکرونیام بچند اندک بالنسبه که عقل و کرم بکرونی
 رده بخواند که فی الجمله بکرونی بیشتر باشد و بکرونی زلاله بچند خواهد که از رده هم
 غافل و نادان تر باشد و بکرونی و عمل بچند خواهد که کمالات هم نادان تر باشد و بکرونی با
 در نزد بعضی طالب مبتدئ در سر بخواند و بکرونی باید از عالم مشی نماند نماید و
 بکرونی از مشی با اختلاف و اعمال عالمانه و دارنده تربیت طفل بچند الالبته
 هم بچند است و هم بچند است و بچند است در اختلاف درجات اینها و اوصاف که
 بحسب مناسب آنکه منظور و نظر حکیم علی الاطلاق است امر را چاره فرموده و حق در
 خاتم صلی الله علیه و آله با کمال رفعت مقامیکه بر افاضه حضرت است بهمین مناسبان
 و سنان و سرفرازی با اختلاف درجات بیان ایشان و عامات معین شده است و
 حکمت پروردگار و جعل او بر این قرار گرفته که اشارت بان میفرماید و از اینها که
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمُ الْفُرُجَ الْبَازِغَةَ فِيهَا قُرْآنٌ ظَاهِرٌ وَقَدْ نَزَّلْنَا
 فِيهَا الْقُرْآنَ بِرُؤُوفٍ مِّنَ الْبَازِغَةِ وَآيَاتُهَا فِيهَا وَدَرَجَاتُهَا عِدَّةٌ
 فَمِمَّا يَرَاهُ الَّذِينَ قَرَأُوا ظَاهِرَهُ وَبَاطِنُهُ هُنَّ الَّذِينَ قَرَأُوا وَفَلَا يُفْهَمُ
 إِلَّا تَحْمِيلُهُمُ التَّالِيمَ كَرَاهِيَانِ مَكِينٍ وَيُطَاوِفُ مَعَهُمْ خَلَاَصُكَ غَضَمِ
 این بود که از اینها درجه و اوصاف و اینها را درجه و اوصاف کلی سلام الله علیه
 و درجه و اوصاف و نسبت بکافه خانی معصومند و مظهری در میان خودشان

باز نسبتی است و کمال ایشان مختلف است و کلیه اعمالشان نسبت به این
 هم خبر است و نور و ظلمات خداوند تا نسبت بخودشان و درجه و اوصاف خود ایشان و
 و غیر اینها است و اختلاف درجات و مقامات ایشان بهمین است و اخیل
 دَرَجَاتُ مَنَاصِبٍ أَوْ مَنَاصِبُ الْأَلَه مَقَامٌ مَّعْلُومٌ تِلْكَ الرُّسُلُ
 فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ
 فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَآيَاتُنَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْبَقِيَّاتِ وَ
 آيَاتُ نَاهُ يَرْوِجُ الْقُدْسِ بِرَأْفَةٍ بِأَنَّهُمْ اخْتَلَفَ دَرَجَاتُ هَكَذَا
 تَكَالُفَ أَهْلَانِ هَمْ بِحَسَبِ خِلَافِ دَرَجَاتِهِانِ مَتَّفَاعُوتِ و علاوه بر اینها و کمال
 که منظور و نظر خداوند است که هر چه ترقی دادن ایشان اعتراضات را که از
 ایشان میسر میسر میسر است سبب امتثال ایشان باشد باین سبب و تا نسبت به خودشان و نسبت به
 نامتقی با ایشان شوند و این اعتراضات دلیل آن نیست که واقعا مصیبتی از ایشان
 سر زده باشد و خلاف عصمت نوعی که دارند و فساد نموده باشند بلکه ممکن
 سبب است و تربیت لازم را بر این است ملاحظه کن که اگر امر عباد با فضل شکر کرد
 خود بگوید که فلان دایره با فلان دایره در خط تو چو ابقدر سر بوی با هم تفاوت
 کرده است این سخن در حق است که در آن متوسط و بیش ندارد که بگوئیم برای آنها
 هم عیب است بلکه اگر چه از آنجا چنین نوشته بود مستحق مرازان خلعت و تمام
 و له برای افضل شاکر و این عیب است و برای اعتراض میکند تا سبب کند و میسر و
 نقص را هم از خط خود دور کند و مثل میسر شود و بر این قیاس کن سایر امور را که
 مقام تعلیم و تربیت و سبب تقدیر و تقدیر مقتضای میسر و شرع میسر و تقدیر

ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

فصل از جمله ابیات متشابهه که با آنها اعتراف نموده اند کسانیکه قائل
 بجزا صد و در معصیت از اینها شده اند بعضی باینست که در مخاطبات با پیغمبر
 صلی الله علیه و آله نازل شده مثل ای عفا الله عنک لیرزقک الله حیه
 بآبیت لک الذین صدقوا و نعلم ان کاذبین بعضی
 از تو عفو کند چرا اذن راوی آنها را بقعود و زامن نکرده تا اهل عذر و
 کسانیکه بدون عذر نشنیده باشند چون عفو گفته نمیشود مگر بعد از
 صدور ذنب پس لاک میکند که از خاتم صلی الله علیه و آله گاه سر زده باشد
 غایب خداوند عفو فرموده و جواب داده اند از این که این لفظ استعمال کرده
 میشود در مقام لطف و مهربانی در معاصیه و اگر چه عتاب و فضل جایز باشد
 فقط منظور از اینها لطف است و تا اینجا هم بعضی آمده اند که این بجهت ارشاد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده که بعضی اگر اذن نداده بودی بهتر میشناخته آنها را و
 این کتاب نیست غایت ترک و لایه باشد عرض میکنم با عطفاد ما ترک اولی هم از
 خاتم اینها صلی الله علیه و آله سر نهی و نهی و صاحب تقدیر از همه اینها بریست
 بعضی نام اینها را باینست که در جواب مامون فرمود که این ابیات از جمله ابائیت کبریا
 اعتراف و اسمی با جاریه نازل شده که خداوند مخاطبه با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
 و مراد امت است و از این جمله است قول خدا عز وجل لئن اشرکت
 انی جلعن عمارک و لتکونن من الخاسرین و قول خدا عز وجل
 و لو لا ان تبشاک لعدک ذک ترکن الیهیم شیهنا

قلیلا و مامون عرض کرد راست فرمودی باین رسول الله عرض میکنم هر که
 قوارخ و سب و اخطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله نیت نموده باشد بیهوش و این باید
 ندارد که بسبب بیاهلیت نزدیک بودند و در اینها شان است و ضعیف بلکه
 بسیار و از ایشان منافقین بودند از این قبیل مخالفین بسیار میکردند که مثلا
 رسول خدا صلی الله علیه و آله خون کپس را در پیغمبر میبرد و بعضی منافقین او را پشیمان
 میدادند و میامدند با صراحت و هر چه تمامتر از ایشان میکردند تا مثلاً جمعی بعد از این
 غیر عذر و غیر بر تقاضا از چهار داشتند و بظاهر ناچار بودند که در حق هم
 بر قعود داشته باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بداد و اخست نمیداد و
 بعضی از ضعیفاء است فریب میدادند و با خورده و با صراحت میامدند و از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله اجازه میکردند و رسول خدا هم ناچار میشد و اجازه میداد و از وقت
 این نتیجه از دست میرفت که تمیز میدادند و بعد از این داده شود پس خداوند باین
 قسم از باب تألیف و اسمی با جاریه فرمایند میکند که عفا الله عنک لیرزقک الله
 حیه و در غیر این مواقع نیز مکرر میشد که مخالفان را محض تر میکردند و نتیجه
 سوء اثر میدادند چنانکه نظر میباید در جنگ احد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 مصحح نمیداشت که از شهر مدینه بیرون رود و جمعی از اصحاب صراحت کردند
 بیرون تشریف برد و از همه صدقات و قتل جماعی از اصحاب برایشان وارد آمد و
 مشکل نشود برای تو که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اینها میزدی برفت ناموس این
 خطاب افتشود زیرا که از اینها محض بر مدارات با امانت و عفو و صغیر بود خداوند
 همین قسم او را مامور فرموده بود و اعانه غنیمت واضح بر او نازل شده بود و ثانی اینکه

بن خلق ضعیف تا بحیه علیها بیستم خود نمیبندد بقیه بان حاصل نمیکند و این است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله محض تربیت و زیاده کردن بقیه ایشان مکرر در اینند
 افکار را در داده خود را میفرمود و همیشه اصرار میکردند مسوولان را با اجابت قرین
 میداشت تا بیک غایت اهواء و آراء خود را میبندد و بقیه کنند که آنچه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله از اول بفرمود حق بود و از روی علم و بصیرت تا بعد از آن شاید
 اصل تسلیم شوند و از اصرار و جاهل بر دارند و جهالت اهل این قبیله
 مضرات بسیار دارد چنانکه امام علیه السلام در باب بیج بفرموده باید که اگر قوی
 اینها اصرار بجای آورده بودند و حکم خدا را با همان اینها و اخلاف که در اول داشت
 تسلیم میکردند و هرگز آنکه در بیج کرده بودند کاف بود و مطلب حاصل میشد اما از
 جهالت می نپیش کردند و آن البقره تشابه عایشا گفتند تا آخر با نجا رسید که
 آن بقره معین معلوم شد و بقیه کز آن خریدند و خسارت بردند و اگر این
 اصرار و انکار بود بودند و کار و بیج شده بود عجز بود و خدمت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله میامدند و اصرار میکردند که ما خوب بسیار داریم
 بر یزد و قوت و عیال و غیره اینها از کوه ندارد و تفریق میفرمود که چرا اینقدر
 اصرار میکنید بقاء قسم اگر بگویم با شما واجب میشود و اگر واجب شد کافر میشود
 دست بر دارد و مثل بنی اسرائیل بر خود سخت نکند خلاصه که در این عفو الله
 تمکین حاصل تمام و تا علیه السلام فرمود این از باب ایاک اعفی و ایضا با جلاء
 است و معلوم است که این زن در خصیصه که در آیه مذکور است باید با اصرار
 جهالت است و واقع شده باشد و مامون هم این مطلب را میدانشند که ناچار شده

و عرض کرده است فرمود و اگر نمیدانست با عناد باطنی که داشت تصدیق نمیکرد
 چنانکه در بناحیث دیگر اوست که نمیتوانست برادر و پدر و پسر و کونای نمیکرد
 تا اینکه ملزم میشد و عرض میکرد از اجزاء الجوارب سقط السوال و خود اینگونه الفاظ
 مثل عفا الله عنک از باب نلطف در خطاب در کلام عرب معروف است مثل
 لفظ استغفرت الله که بسیار استعمال است و بسیار بازمان این است که نباید
 فشاری را بر این شخص باشد که دعا با اصلاح ان میکنی و طال اینکه چنین نیست
 و چه بسیار میشد که بزرگان و عارفین اصحاب ائمه خدمت ایشان عرض میکردند
 اصلحک الله و ابدا اراد ما بنوا نداشتند که در شما فساد است که خدا اصلاح
 کند بلکه از باب نلطف در خطاب است بمن هرگز نمیبینم که در توفیاری باشد
 و چنین است لفظ عفا الله عنک و مقصود این است که هرگز نمیبینم که تو مذنب
 باشی و همیشه از بد و خلفت خود مشمول عفو خداوند بوده و خواه بود و اگر
 جمله ایات این مبارک که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
 است و بعضی گفته اند غایت ترک اولای از انحضرت سر زده باشد و این خطا
 است زیرا که انحضرت صلی الله علیه و آله از ترک اولای هم بریده بوده اند از این گذشته که
 تو میباید ترک اولای معنی این است که حسنه باشد که حسنه بالا از ان هم باشد
 و که حسنه نیست و با اختیار کند و بالا از ترک کند و حسنه ذنب شمرده نمیشود
 اگر چه فرموده اند حسنات الابرار و سیئات المفترین اما نگاه بالا ترا که بر این تحمل
 نمیکند و از این گذشته که مقرب تر از خاتم اینها است که حسنه و تهنیه بالا از این
 بر این جواب که خاله از تحقیق است و عرض کردم که در حدیث شریف فرمودند که

اینها که مان شبیهان علی بن ابی طالب علیه السلام است که آنحضرت تحمل فرمود و خدا
 بر او نازل شد و این معنی باطنی است اما در حدیث مامون وارد شده است که از
 حضرت امام رضا علیه السلام از این ایه سوال کرد فرمود که احدی نزد مشرکین اهل
 مکه نبود که در مشرکین از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد بجهت اینکه بصد
 شصت بنده را میسر میدهند و این که ایشان را بیکه اخلاص دعوت فرمود و ایشان
 زن و عظیم و دشوار آمد و گفتند اجعل الالهة لها واحدا و اخرا به بعد ایا
 خدا بان را یک خدا گرفته است این چیز عجیبی است و همینکه خداوند مکه را بر پیغمبر صلی
 الله علیه و آله فتح فرمود با و فرمود که یا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر
 لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر یعنی برای توفیق اشکار
 کردیم به شما این که خداوند پیغمبر را تو گاهان پیش و بعد تو را که در نزد مشرکین اهل
 مکه داشته که دعوت بوحید کردی در سابق و لاحق بجهت اینکه مشرکین مکه
 بعضی اسلام آوردند و بعضی از مکه برون رفتند و کسانی که از ایشان باقی
 ماندند قادر بر انکار توحید نبودند و دعوت او را ناچار پسندیدند پس
 حکام او در نزد ایشان مغفور شد بعلیه که برایشان حاصل فرموده بود مانع عرض
 کرد الله ذلك يا ابا الحسن و در حدیث از این ظاهر است که همین مضمون روایت شده است
 اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون قتل و اسبصال و مؤاخذه از عداوت
 سابقه و قتال که کرده بودند مکه را فتح فرمود و از آنها عفو فرمود اینست که آنها هم
 از حکام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد آنها طاعت کنند و حقیقت بر سبیل
 استیلا بر مشرکین هر نازل شد که عمل رسول خدا را کامیاب نموده و نظام را برهم

شهر بهین است که ما برای توفیق کردیم که نگاه تو امر به باشد و معلوم است که
 این نگاه همین قسم نگاه باشد که در حدیث شریف اشاره بان شده و همین معنیست
 آنکه خداوند در خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید وَ وَجَدَ لَكَ
 ضَالًّا فَهَدَى و در حدیث فرمودند که پیغمبر خداوند تو را در نزد قوم تو
 ضال و گمشده یافت پس آنها را به معرفت تو هدایت فرمود و از جمله ايات که
 باز در همین حدیث مامون سوال از آن نموده ایا اینست که در باب زینب
 زینب بن خاضه نازل شد که میفرماید وَ اِنَّ نَفْوٰى لِّلَّذِي اَنۡتَمُ اللّٰهُ عَلَيْهِ
 لَا تَنۡعَتُ عَلَيْهِ اَمۡسِكَ عَلَيۡكَ وَوَجَّعَ وَاقُوۡا اللّٰهَ وَتَخَفِ
 فِيۡ نَفۡسِكَ مَا اللّٰهُ مُبۡدِيۡهِ وَتَخۡشَى النَّاسَ وَاللّٰهُ اَحۡقٰ اَنْ تَخۡشٰهُ
 و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود آنچه خلاصه ش اینست که رسول خدا صلی
 الله علیه و آله قصد خانه زینب بن خاضه را فرمود و در امری وقت او را در یک غسل
 میبکشد پس فرمود با و سبحان الله خَلَقَكَ و مقصود آنحضرت تنزه به خدا
 بنابر آنکه و تعالی بود از قول کسی که گمان کرده که ملائکه بنات خدا هستند و خدا
 بر او در کرده است و همینکه زینب بخانه برگشت زن با و خبر داد که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله آمد و بمن اینطور فرمود و زینب ندانست که مقصود چه بوده و گمان کرد
 از حسن او عجب فرموده پس آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد که
 زن من بد خلقت و بیچاره ام او را طلاق بدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
 نصیحت فرمود که زن خود را نگاه دار و از خدا بپرهیز و از انطرف خداوند انطباع
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای آنحضرت شمرده بود و اینکه زینب هم یکی از انجملات

و این طایفه در نفس خود پنهان فرمود و برای زید اظهار نکرد و از مردم پنهان
 که بگویند محمد بن ولایت خود میگوید که زن تو زود باشد که در وجه من باشد و بخوا
 عیب بگیرند پس خداوند نازل فرمود بر او که یاد بیاور و آنوقت را که میگویند بآنکه
 خداوند اسلام را با و انعام فرموده و تو از او را با و انعام کرده که نگاه دار و زوجه
 خود را و از خدا بپرهیز و در نفس خود پنهان میکنی آنچه خداوند آشکار خواهد کرد
 و بعد از آن زید بن حارثه در اطلال گفت و عده از او نگاه داشت پس خداوند
 او را با پیغمبر صلی الله علیه و آله تزویج فرمود و این آیه را نازل کرد قُلْ مَا
 قَضَىٰ بُدُّ مِنْهَا وَطَرَّازُ وَجَنَّا كَالْكَبَلِ الْيَكُونُ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ
 وَطَرَّازُ وَغرض آنست که چون زید پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود
 مردم گمان میکردند که پسر خوانده حکم پسر دارد و زن او برید و حرمت و خال
 اینک چنین نیست پس خداوند مخصوصا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 که این تزویج را بکند تا مردم بدانند که زن پسر خوانده برید و مثل زن پسر نیست که
 حرام باشد خلاصه که باز خداوند دانست که منافقین عیب بگیرند پس نازل فرمود
 مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِوَ مَا تَوَدَّ عَرَضَ كَرِهَ
 سِوَهُ مَا شَفَا دَاوَى بَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَوَاضِعَ فَرْمُوكَ أَيْضًا كَمَا شَبَّهَ بُوَدَّ مِنْ
 خلاصه که ملاخطه کن که هیچ عیبی در این بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و تقیه
 نزدین خلالت حتی آنکه فرموده است إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ
 اتَّقَا كُفْرَ بَنِي كِرَامٍ وَشَمَانِزَ خَدَاوند هر کس است که تقیه او بیش از اینست و عرض

کرد و خدمت امام علیه السلام که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تقیه میفرمود و فرمود
 اتق بعد از قول آیه وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ دیگر تقیه میفرمود و تومید
 که این آیه در حجة الوداع نازل شد و در حدیث است لال فرمودند برای تقیه
 حضرت امیر علیه السلام تقیه ها که از این پیغمبر رسیده مثل حضرت ابراهیم
 و موسی و یوسف و غیر ایشان خلاصه که تقیه از دین خداست و ابدا عیبی بر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد نمیشود که تقیه از جهت مال فرموده و ابراز نداده که
 زینب را خواهم گرفت و زینب زینبیم قبل از تزویج بود خالیک زن زید بود
 عیب نیست زیرا که نظره او بکشته بدو و عداقتی میافتد ممنوع نیست و در
 شریعت حتی آنکه فرموده اند انظره الاوله لك و الثانية عليك پس ابدا عیبی در
 این واقع بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد نیست و عیبها همه از جهالت ما است
فصل از منشا جهات مشكله قرآن ایه نیست که در عصیان آدم علیه السلام
 نازل شده است و علما از عامه شیعیه در این باب بحثها و بیانها کرده اند و گویان
 ایشان را قف بر حقیقت شده اند مگر مشایخ ما اعلم الله مقام هم که خداوند ایشان
 حلال مشکلات و در صورت کتاب اخبار اهل بیت اطهار سلام الله علیهم قرار داده
 بیانات شافیه که بعد از این باب فرموده اند و این ناچیز هم بقدریکه از توفیق پانان
 ایشان رضوان الله علیهم فهمیده ام در رساله که چند قبل در جواب یکی از علماء
 جناب قلمه نوشته ام شرح داده ام ولی عرض است و بزیان علی نوشته شده و مناسب
 وضع این رساله نیست اینست که مجلی هم در این مقام بزیان غامبهانه عرض میکنم که
 البته شنبه آید که خداوند این خلق را قبل از این دنیا در عالم ذو خلقت فرموده و

با ایشان تکلیف فرموده است و هر کسی بر حسب افضای قابلیت و اختیار بیکه خداوند
 از فضل انبیا و خود باز نهد داده است بنوعی عوث پروردگار را قبول نموده بعد
 آنها را فرموده است باین عالم که در آن تکلیفست و عرصه امتحان و آفتان و
 مزد و آخرت که هر چه اینجا بکار می رود آخرت بدو می رسد و در آخرت همان عالم
 نداشت که باز اینجا بر میگردد و این عرضیکه کرد مردن نظر چهل چنین میباشد
 که گمان میکند مثل کسی که در وطن خود بار و ستوری داده شود و او بجای بیدار
 و بیدار بماند بگویم مثلاً از ایران برود بهند و نشان دهد از آنجا همان قسم که دستور
 اول را بدین فرستاده اند و او کتاب خود را نموده باز ب وطن برگردد و در آنجا
 تعجب نماید و اینها خیالات غامبهانه جاهلان است و چنین نیست اما عرصه
 قدر و منزلت انسانیت که قبل از این بدن خلقت شده اما نه پیش که مثلاً در دنیا
 سابق باشد بلکه نفس انسان با این بدن با هم خلقت میشوند و معدنک نفس تو
 پیش از این بدن است و سابق بر این و انجم عرصه ذرات و ایجاد نیای او و اگر از
 در دنیا خلقت نشده باشد در هیچ عالمی هنوز خلقت نشده بلی این مقام است که
 مخصوص بال محمد است که پیش از هزار عالم خلقت شده اند و همیشه در دنیا
 خواهند بود و این است که قبل از آمدنشان بدنهای مرقوم میشوند و استند جلوه
 کردند و امیر المؤمنین علی علیه السلام برای فرعون در زمان حضرت موسی علیه السلام جلوه
 فرمود و برای سلمان نیز در وقت ارشاد بنی الحله بسیار قبل از تولد بنیانی
 جلوه فرمود و این مقام مخصوص با ایشان است و سایر خلق را خداوند مقارن بیکه
 در دنیا خلقت میکند در عوالم بالا هر واحد و احسان را مباح فرزند و اینها بجهت

مقدم بر این عالمند و جای مقام قربت از برای مؤمنین نیست و در کار و
 این دنیا مقام دوری از مبدأ حق است و قواعد دنیا مبنی بر غداوند است و از
 نپسندیده و این است که در اختیار دین از برای امت فرموده اند و بپاکان
 و مقربان درگاه خداوند این دنیا اطلاق داده اند اما ملتفت این نگردد باید
 بود که اگر اسباب معصیت مثلاً برای شخص خلقت فراهم نباشد و معصیت نکند
 و با اصطلاح ستورن زن از بی چادر باشد چندان مدعی بر این نیست که
 معصیت نکرده زیرا که اسباب معصیت را نداشته که نکرده مثل اینکه ملائکه پر
 چون اسباب معصیت مثل بی ادم برای آنها فراهم نیست و معصیت نمیکند
 چندان فخری برای آنها نیست اما اگر اسباب معصیت برای آنها جمع بود و معصیت
 نمیکردند فخر داشتند و اینست که بعد از آنکه از جهالت اعراض کردند و خداوند
 که خدا با ما خود عبادت تو را میکنیم و تسبیح و تقدیس مینمایم چرا بی ادم خلقت
 میکنی که در زمین فساد کنند و خونها را برین نذرند و بر آنها زکرت که اگر
 بی ادم با وجود طبایع و شهوات دنیوی که باز نهد داده ام اطاعت کردند اشرف از شما
 خواهند بود و بدی است که اگر انسان مال حرام بدست نیابد که از آن کفر نفس
 کند چندان شان و درجه برای او نیست که حرام نخورده و اگر زن فاحشه نباشد
 که زنا کند بگداز او نیست که زنا نکرده است و اگر طریقه برای شخص نباشد که زنا
 ازین کند حتی برای او شمرده نمیشود که مرد بی ازار است و همگذا و این است
 که خداوند برای امتحان خلایق دنیا را خلقت فرموده و هم از این اوضاع و افرام
 فرموده و از این اوضاع شیطانی و عمل و وسوسه ایشان فرموده و خلقت این عالم

فرستاده ناهم که با وجود این اسباب خود داده کرد مقرب درگاه باشد
 مگر مرکب اعمال شنبه شد از رحمت خداوند و شود پس خود ایندینا چون
 خانه دو در عازم از قرب خداست و ما وایه شیطان است و اسباب عصیان از هر
 محله فراهم است این است که محبوب خدا نیست و آمدن باین دنیا خودش در معی
 نیست کردن بخداست و همین است که آنکه فرموده اند که خداوند عظمی خلق
 فرموده پس با و فرموده اقبال کن پس اقبال کرده پس فرموده است او بار کن پس
 او بار کرده و او بار او همین است که آمده نا این دنیا و در مرتبه خداوند و طوبی
 خود خوانده و میبرد تا بمنزل صلی خود برسد پس حقیقه عصیان آدم علیه السلام
 است بدین است که باین سبب او بار نموده است از دایره قرب ایا نمیند که در آیات قرآن
 فرموده است که جزاء او بر این عصیان که از او و خواص او شد همین شد که خداوند
 او را مویوط بدینا فرموده و البته در آیات و اخبار دیده که جزاء این عمل است
 و خداوند در کتاب مجید خود فرموده **وَمَا تَجْزِيهِ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
 یعنی جزا داده نمیشود مگر هر چه عمل میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 است انما هم اعمالکم و ذالیکم یعنی همین اعمال شما است که در قیامت بشمار میگردد
 پس تنبیه که از عصیان مویوط بدینا باشد است معلوم است که معصیت آدم علیه السلام حقیقه همین مویوط
 و چیز دیگر نیست خال ملاحظه کن ایا میتوانم بدینا بر این مرتبه که آدم علیه السلام از این گزیر
 داشته باشد و حال اینکه اگر آدم بدینا آمده بود و هیچ خالی خلقت نشده بود
 تقدیر خداوند همین بوده و در اخبار فرموده اند که تمامیت تقدیر خدا و افعال
 و سبب آن بهمین بوده که آدم بدینا باید و اگر نیامده بود از ضاع خلقت باین

ترتیب نبود و خداوند که از این خلقت عجب خلق گرامی و تذکره ظاهر نیست پس
 غرض خداوند از این فرمایشات این بوده که بمن و توفیق همانند که این دنیا نیست
 او نیست و ما و تو را برای دنیا خلقت نفرموده بلکه چون ما همین معصیت را
 کرده ایم اینست که ما را در این دنیا معذب فرموده و دنیا بمن مؤمن است چنانچه
 در اخبار فرموده اند پس غرضی که خداوند از اکل شجره فرموده مراد همین شجره دنیا
 است که خانه دوری از خداست و معذرت خواسته است که بدینا بیایم و گریه
 این دنیا هم بشویم و این است که در حدیث شریف فرموده اند که خداوند آدم را از
 خوردن شجره منع فرمود و معذرت خواست که بخورد یعنی از دنیا و جنان نشین
 فرمود اما معذرت خواست که بدینا بیاید تا بدیند که ایا برای رضای خدا گفت
 از دنیا میکند یا نمیکند و آدم صغی علیه السلام از وقتی که باید دنیا گذارد یعنی از
 خلقتش در دنیا همیشه ثابت و نادم و گریزان از دنیا بود و اقبال با خود داشت
 و اینست که همان وقت که عصیان کرد یعنی بدینا آمد نادم شد و بر فراز داشت
 گریه میکرد خداوند او را بر گزید و توبه او را قبول فرمود و او را هدایت نمود چنانکه
 فرمود **لَمْ أَجْزِ بِأَرْبَابٍ رَبُّهُ قَنَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ** بر این الفاظ و
 عبارات تعبیر اینست از کثرت خلقت و باین معانی که جهال تصور میکنند
 نیست و آل محمد صلوات الله علیهم باینکه ایشان هم بدینا آمده اند معذرت
 از این عصیان معصومند زیرا که آمدنشان بدینا مثل سایر خلق نیست که
 مقتدر بدینا باشند و گریزان شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین دنیا
 که خوابیده بود بگریه برخاست و عرض میفرمود و بشت و جنت و همه هزار

اِنْ لَّمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وَخَدَّاهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَدُّ نَارِهِ خَالِفِينَ
 اَوَّلًا بِتَقْدِيرِ الْفَرَّانِ قَالَ بَلَى لَوْ جَدَّ الْوَقْتُ
فصل در از جمله ایا قیامت است که در باره حضرت موسی علیه السلام نازل شده
 است که مامون عرض کرد به حضرت نام رضا علیه السلام که خبر ده مرا از قول خداوند عز و جل
 فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ حَضَرَ
 فرمود که موسی علیه السلام داخل شد در باب شهریه از شهرهای فرعون و قبط که
 شهر غافل بودند و آن بین مغرب عشاء بود و در مردی دید که با هم نزاع دارند
 یکی از شیعیان میگوید و یکی از دشمنان او پس آنکه از شیعیان او بود استغاثه
 کرد از حضرت موسی بدفع آنکه دشمن او بود پس حکم فرمود موسی علیه السلام بر
 دشمن بحکم خدا بقتل و مشتی باو زد و مرد بعد فرمود که این از عمل شیطان است
 یعنی اقتتال و زناصی که میانه آن دو مرد واقع شده بود تا آنکه موسی علیه السلام
 بجا آورده بود و در رستبکه شیطان عدو مضل بین است مامون عرض کرد
 پس معنی قول موسی چیست که رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِّی فرمود که
 موسی میگوید که من خود را در غیر موضع خود گذاردم که داخل این شهر شدم
 پس بنام مرا چنین پوشان مرا از دشمنان تا آنکه ظفر بر من نیابند پس
 مرا بکشند پس خداوند بر او پوشانید و او غفور رحیم است باز موسی عرض میکند
 ای پروردگار من بشکرانه این نعمت تو توبه کن من دارم که مردی را بیک مشت کشم
 من هرگز پشت بند بحرین نخواهم شد بلکه بجای ده در راه تو میگویم باین قوه
 تا آنکه تو را خدایم بر صبح کرد موسی علیه السلام در آن شهر در خانه آنکه

به توبه بود که بنیاد قوم فرعون قصد او را کنند و این وقت همان شخص که در روز
 طلب نفس نازا کرده بود باز طلب نازا در همه کرد و دشمن دیگر موسی را فرستاد
 تو علانیه صاحب غولایه که شیطان تو را اغوا میکند و در روز با یکی مقابله کردی و
 امروز با یکی تو را از تبت خواهم کرد و خواست که او را بگیرد و بختی و بعد همینکه
 خواست دشمن را بطش کند و بختی بگیرد گفت ای موسی میخواهی مرا هم بکشی مثل
 اینکه در روز نفس را کشتی تو قصد ندارم مگر این که جبار در زمین باشی و میخواهی
 که از مصلحین باشی پس مامون عرض کرد جز آنکه الله عن اینها خبر یا ابا الحسن
 پس معنی قول موسی چیست که فرعون فرمود فَعَلَمُهَا اِذَا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّیْنَ
 حضرت فرمود که فرعون موسی عرض کرد که تو گفتی که آمد نزد او که فَعَلَمْتُ
 فَعَلَمْتُكَ اَلَيْسَ فَعَلَمْتُ وَاَنْتَ مِنَ الْكَافِرِینَ یعنی آن کار که کردی
 از قتل قبطی و موسی فرمود فَعَلَمُهَا اِذَا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّیْنَ یعنی آن
 کار را کردم و در آن حال زانم گشده بود که در یکی از مداین توانا داده بود
 یکم از آن قرار کردم از شما و خدای من بمن حکم بخشید و مرا از مرسلین قرار داد
 تا آنکه بر سبیل مثل فرمود که خداوند به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰی وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ وَاَنَا مِنَ الْغَافِلِیْنَ
 قومت یافت و آنهارا به معرفت تو هدایت فرمود یعنی موسی علیه السلام هم
 در آن حال صاحبان نبوت بود اما قوم فرعون او را نمیشناختند تا آنکه خداوند
 از او معرفت فرمود و آیات بقیات بر دست او جاری فرمود تا آنکه مامون سوال این
 آیات روایت نمود و عرض کرد که ایا جابراست که موسی کلام الله نداند که خداوند

رویت بر او جایز نیست تا اینکه سوال رویت کن و حضرت قدماات این واقعه
 بیان فرمود تا اینکه فرمود که قوم یهود علیه السلام عرض کردند که اگر سوال میکرد
 از خدا که خود را بنویسند تا بماند که نظر بر او بکنی مگر این اجابت هر کرد تو را تو بما خبری
 داری که چگونه است از پس ما هم او را بحق معرفت میشناسیم پس موسی علیه السلام فرمود
 که ای تو خداوند با بصارت دیده نمیشود و کفایتی بر ما و نیست و اینست و جز این
 نیست که با یات خیرش ناخنه میشود و بعلا مات دانسته میشود تو عرض کردند
 که هرگز ایمان بنویسند و این سوال را بکنی پس موسی عرض کرد ای پروردگار من
 تو شنیدی سخن بنی اسرائیل را و تو صلاح خدا را بهتر میدانی پس خداوند جل جلاله
 و رحمتی بر موسی که سوال کن ما را انذار که من از تو بجهل ایشان مواخذة نمیکم
 پس در اینوقت موسی علیه السلام عرض کرد رَبِّ ارِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ وَخَدَّيْهِ
 فَمَرَدَلْنِ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ تَا اخِرَ آيَاتِ بَيْتِهِ
 موسی هرگز مرا نخواهد دید و لکن نظر کن بکوه اگر بجای خود باقی ماند پس زرد
 باشد که بر پیش من باشد که تجلی فرمود پروردگار از برای جبل باقی آيات امان خودش
 از آمدن دشمنان خود و از هم ناپاشید و حضرت موسی افتاد و غش کرد پس همینکه افتاد
 حاصل کرد عرض کرد رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَتُثْبِتُ إِلَيْكَ بِرُكْنِي مِمَّنْ فَيَكُونُ لِي
 تَوَازُجُ قَوْمٍ مِنْ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بنویسم که دیده نمیشود مامون عرض کرد
 دلت با ابا الحسن عرض میکنم نکنه را از همین کلمه ثبُتُ إِلَيْكَ وَأَنَا
 أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ که امام علیه السلام اشاره بان فرموده دست بنیاد و توبه
 ایمنی رجوع است و رجوع جائز گفته میشود که اول شخص انجا با با حال باشد و

بعد از آن جای آن حال پیرین رود و در مرتبه برگردد پس معاویست که میگوید
 از اول غارت بخداوند بوده اول مؤمنین از بنی اسرائیل بوده است و بعد که جیب
 سوال بنی اسرائیل و از آن خداوند این سالها نموده که بحسب ظاهر از آن حال کانه
 پیرین رفته است که باز توبه میکند و برگردد و بحسب واقع هم از اعتقاد خود
 رنگشته بود و همین سوال را هم بحسب مثال تو و با مر خدا کرد و در همان حال
 هم غارت بود اما بقول شاعر چونکه با طفلان سر کار کار نهاد هم زبان
 کودکان نابد گشاد و غالب معاملات انجا با امام همین سوال است و خداوند
 میفرماید مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ وَابْنِيتِ كِ
 با وجود اینکه همیشه عالم بطوایر و باطن امت هستند غالب معاملات خود را
 بحسب ظاهر میفرمایند خلاصه که سوال رویت هم بر حسب سوال امت بوده و بیان
 خداوند واقعه و بحسب در آن نیست

فصل از جمله آیات متشابه در باره حضرت موسی علیه السلام ایة
 وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهٍ اسْتَوْصَا
 امام رضا علیه السلام در جواب مامون فرمود که معنی چنانست که زینما قصد او را
 کرد و پوست هم اگر برهان خدا را نمیدید قصد او را کرده بود چنانکه او کرد لکن
 موسی معصوم بود و معصوم قصد مصیبت نمیکند و ایشان ان را نمیدید عرض
 که نفس بکه فرموده است که هیچقدر تقدیم و تاخیر نموده که بفرمان لَوْلَا ان رَأَىٰ بُرْهَانَ
 رَبِّهٍ میاد دلیل همان باینست که در مقدمه این باب نمودیم که اینها معصوم هستند تا
 عصمت تمام ایشان محفوظ خداوند است و مستقل و عصمت نیستند چنانچه چون

و بایشان را بگو خفت فرموده آنها را بجزول و قوه خدا نیکی کرده اند و احدی از
 خلق شریک خداوند نیست و باز حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بدیدم بمن حدیثی
 از پدرش حضرت صادق علیه السلام که اینطور تعبیر فرموده که زنجار قصد کرد که عمل
 زشت بجا بیاورد و یوسف قصد کرد که بجای بیاورد باز مامون عرض کرد و الله
 درک با ابا الحسن و بعضی در این مقام بیانی کرده اند بسیار مشین کرد رساله هم
 یوسف خود زنجار و شوهرش و زخامه مصر و شهود و پوزند غالیان و ابلهین
 گفتند که یوسف بر این گناه بوده چگونه میتوان در این شبهه کرد و مسلم بحال توقف
 ندارد بعد بیان میکند که اما یوسف میفرماید **هِيَ زَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي**
وَيُطَاعُ حَتَّىٰ الْيَقِينِ احْبَبْتُ اِلَىٰ مِمَّا يَدْعُوْنِي اِلَيْهِ و اما زنجار میگوید
وَلَقَدْ زَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ و میگوید **اَلَا نَحْصَحُ**
اَلْحَقَّ اَنَّا زَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ و اما شوهرش میگوید **اِنَّهُ مِنْ**
كَبِدٍ حَرِّ اِنْ كُنْتُمْ كُنْ عَظِيْمًا و اما زنهای مصر میگویند
اِمْرَاةَ الْعَزِيْزِ تَزَاوَدْنَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا
اِنَّا لَنَرٰهَا فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ و گفتند **خَاشَ يٰلَهَ مَا عَلِمْنَا**
عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ و اما شهود بر قول خداوند قشید شاهدین
اَقْلٰهَا اِنْ كَانَ قَبِيْضَةً تا اگر و اما شهادت خداوند بر قول او گذشت
لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ
 و اما قول ابلهین آنکه میگوید **لَا غَوْبَتَهُمْ اَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ**
الْمُخْلَصِيْنَ بر اثر کرده که یوسف را اغوا نکرده پس باین جمال میگویند

که اگر از اتباع دین خدا هستید شهادت خدا را بپذیرید و اگر از اتباع شیطان
 هستید اقرار را در بطنهارت یوسف قبول کنید پس جای شبهه باینست و الحمد لله
 و از جمله متشابهات این است **اِنَّهَا الْعَبْرَةُ لِكُلِّ قَوْمٍ** است و حال آنکه
 در آن موقع از آنها سرقه سر زده بود و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 که برادران یوسف را ان مقبوض زده بودند و مقبوض اینست ایا نمیبینی که بعد
 از آنکه گفتند چه کردی و اید جواب دادند **نَقَضَ صَوَاعُ الْمَلِكِ** و گفتند
سَرَقْتُمْ صَوَاعَ الْمَلِكِ که شما صواع ملکر از زده اید بلکه مقبوض همان سرقه
 یوسف است و از این گذشته که این حکم خداست که میفرماید **كَذٰلِكَ يَكْدِبُ الْيُوسُفُ**
 و در حکم خدا احتمال خلاف نمیرود و باینکه اگر در خلاصه همچنین سکوت که انحضرت
 از باب زاری خود فرمود انجا که او را بعنوان رقیب میفرستند از باب نفقه بظلم
 از آن حضرت سر زده و همه اینها نفقه از جهال امت داشته اند و عجب در آن نیست
 و بعضی نقل کرده اند که برادران یوسف بنیان خود را او سخن میگفتند و ستاره
 بنفشه میدنند زبان آنها را پس گفتند یوسف که اگر اقرار بر وقت نکردی تو را بکشم
 پس حضرت ناچار اقرار کرد و اکثر مفسرین بر اینند که برادران یوسف بسیار گفتند
 این غلام ما است که بچه پسر اغنا خریدند و یوسف شاک شد و سکوت هم همه جا
 دلیل رضایت است بلکه ممکنست نفقه باشد **فَصَلِّ** و از جمله ابان اینجند
 باب یونس بن مرقه علیه السلام انازل شد که فرمود **وَاِنَّ التَّوْنِ اِنَّ زَهَبًا مُّغَاضِبًا**
فَطَنَ اَنْ لَّنْ نَقْضِدَ رَعْلَهُ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمٰتِ اَلٰهِي وَحْشَرِ رَحْمٰتِ
 علیه در جواب مامون فرمود که ظن در این مقام بمعنی استیغاث است و نفق بمعنی

نفسی مثل اینکه میباید و اما اذما ابتلیه فقد رزقه به
 ضیق و مراد اینست که رفت و رقیع غضب داشت و بقیع داشت که ماردن او را بود
 تنگ نمیکند و اگر معنی این بود که کان کند که ما قادر بر این نیستیم که هر سینه کافر شد بود
فصل از جمله ایات است که در باب حضرت داود علیه السلام نازل شده و
 در مجلس مامون علیه السلام بن محمد بن جهم عرض کرد خدمت حضرت امام رضا علیه السلام که میگویند
 حضرت داود در غار بود تا از پیغمبر در این بین ابلیس را و متوشت بصورت
 مرغ که هیز از هر مرغها بود و داود نماز خود را قطع فرمود و درخواست که مرغ را بگیرد
 و مرغ بیرون رفت بصحن خانه و حضرت با اثر آورد و مرغ بنام پرواز کرد و حضرت
 در طلب او با اثر رفت پس مرغ افتاد بخانه او و پان حتان پس داود با مرغ مشرف
 برخانه او و پاشد و در این وقت زن او را غسل میکرد و داود او را دوست داشت
 و در این وقت او را با بعضی از جنکها تشنه بود و نوش بضا جان که او را
 آب پیش جنک کن پس مقدم شد و طعم یافت و مشربین پس مرد او را در صلب مد و در
 رتبه نوشت که او را نام نابوت بداد پس مقدم شد و کشته شد و رحمت الله و داود
 زن او را تزویج کرد پس حضرت امام رضا علیه السلام دست خود را بر پیشانی زد و فرمود
 يَا لَيْلِي يَا لَيْلِي رَاجِعُونَ نیت داد بدید پیغمبر از پیغمبران خدا که اینقدر
 قنات بنماز خود داشته که از او ترک کرده و عقب مرغ رفته بدینست فاحشه داد بد
 بعد از قتل عرض کرد که پان رسول الله پس خطبه را و چه بوده فرمود و عجلت دارد
 جان کرد که خداوند خلیفه را از او اعلا فرماید پس خداوند و ملک بیوه او فرستاد که
 آمدند جلوس عمارت او و عرض کردند و نفر خصمیم که بعضی از بعضی ظلم کرده پس حکم

کن میان ما بجای وجود مکن و هدایت کن ما را بر این استوار کن و این را از من است که نور نبوت
 من پان پیش پان میگوید که ان بکرام من و آتد ار که من صاحب صد پیش شوم و عتبت
 پیدا کنم و در خطاب بر تعجیل فرمود داود علیه السلام مدعی علیه فرمود که ظلم کرده به که اگر
 میکند بجهت تو را که ختم بنیهای خود کن و از مدعی سوال بپتنه فرمود بر این مطلب
 رو بمدعی علیه نکرد که بفرماید تو چه میگوئی پس این خطبه رسم حکم بوده نه انچه شما
 بپوشان رفته اید ایا نمیشود قول خدا عز وجل را که بفرماید یا داود انا
 جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ انا
 اب عرض میکنم همین هم که فرموده است این خطبه رسم حکم بوده همین هم خلا از نشانه
 و مدارات در بیان نیست و منظور این نیست که نفوذ بالله خطاء در حکم فرمود
 نمی بیند که استدلال بفرماید یا ببار که انا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
 فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ و اگر داود حکم بظلم وجود میکرد خلیفه خدا
 نمیشد نمی بینی که بعد از آنکه حضرت بر هم علیه السلام از خداوند سوال مامون را
 بعضی از به خود میکند خداوند بفرماید یا ببار انا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
 مِنْ بَيْنِ الْأُمَّمِ نمیشد پس اگر داود از ظالمین بود خلیفه خدا نمیشد پس این همان
 خطبه رسم حکم است انهم نه بحسب واقع بلکه بحسب ظاهر شرع نیست بضمفاء خلوت
 که خاک هرگاه خودش علم بواقع داشته باشد از روی محقق میتواند بعلم خود حکم کند
 سوال بپتنه و در شرع اسلام هم این مطلب جایز است بنا بر قول جمیع دلوانکه رسم حکم
 در ظاهر اینست که از مدعی سوال بپتنه کنند و از مدعی علیه بشوند که چه جواب بگوید
 بعد از آنکه اگر خاک علم بواقع داشته باشد میتواند بدو نایبها حکم کند و در شرع

داود معصومان حکم کرده است که گاهی بعلم خود حکم میفرمودند و چند حدیث داریم
که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه همیشه تشریف میآورد بحکم ال داود حکم
میفرمایند بعلم خود و سوال پیتنه نمیکند پس نمکنت که حضرت داود در این مقام
بقتضای علم خود حکم فرموده و خوف فرموده است و یقیناً مصطوره هم بوده اما چون
مشارف در میان خلق حکم پیتنه بوده است از رسم معروف حکم تجاوز
فرموده و همیشه اگر خداوند پندیده باشد ترک اولاد است نه اینکه خود با الله
زمنی بود و نه باشد و نه که بعد از قاضی بین الناس الحق میفرماید و لا
يُخَالِفُ الْحُكْمَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ هَذَا دَلِيلُ الْبَيْتِ هُيُوسُ كَرِهَ كَرِهَ
و ثابت هو می کرده باشد و خداوند از روی خود را باید بفرماید و ارشاد میکند
عمر از اینکه پیشتر بخلافان رفتار شده باشد باز شده باشد اما نمی بیند که مثلاً
خی از شر سبک و فواحش دیگر هم میکند و البته این بار می بیند و باید بفرماید
که همه بدانند خلاصه که بعد مامون عرض کرد قصه از پادشاه حضرت فرمود
که در ایام داود بنا بر این بود که زن همسکه شوهرش هم مرد پاکشده میشد و بگریز و ج
قول نمیکرد و او را که کسبک خدا بر او مباح فرمود که زوجه کند زن را که شوهرش
کشته شد حضرت داود بود و همین شد که مردم ناگوار آمد از قتل او و باز بعض
سخاوت از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود نمیاورند مرد را از
زن که کان کند که داود زن او را اگر گرفته مگر اینک او را و حد بزنم حد برای
نبوت و حد برای اسلام و روایت شد است از حضرت که فرمود هر که حدیث کند
حدیث داود علیه السلام انقور که گفت گویان روایت میکنند صد و شصت نازبان

با و خواهم زد خلاصه که اینها خدا سلام الله علیه هم معصومند و مظهر و ابدا
عصیان از ایشان سرزده و منتهی نیست که گفته شود و لا انا و لا ابائنا و لا
زده باشد که انهم عدول از حق است بجهت نه اینکه عدول از حق بیاطل باشد
و اگر چشم بصیرت بنکره خواهد دید که همین هم از حکمهای خداست که اینهم
اینها و سرادگان زنان بلام فرستاده و انما اهلیت پیش از این نداشته
اند و با خداوند نمیتوانست پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را که معصوم و کسب
در همان اول خلقت بدینا بفرستد البته میتوانست و فرموده است کُنْتُ
نَبِيًّا و ادم بین الماء و الطین و اگر این بواله تزلزل او هم از او صادر نمیشد اما
معدنک مصلحت در همان بوده که کرده است و اعراض می توان کرد چنانکه
الآن هم با اینکه همه معتقدیم که حجت معصوم حق و موجود است و در دعای و حدیث
و حفظ ثواب امتاء خود هم اهل غیفر میاید چنانکه خود حجت معصوم صلوات الله علیه
و تعالی الله فرجه میفرماید انا غیرهم بلین لراغانم و لا ناسین لدکر که یعنی ما
در مراعات شما اهل نمیکیم و از پادشاه و فرشتگان نمیکیم پس یقیناً همیشه دست
بر سر دست و دل ثواب هیچ منصوبه از جانب خود دارد و فرمودند ان لنا مع کل ولی
ازنا سامعه عینا ناظره و لسانا ناظره یعنی برای ما است با هر ولی از خود گوشه
شنو و چشم بینا و زبان گوینا بر البته در حفظ و جان ایشان غفلت ندارند و در
موقع لزوم آنها را از خطا و سهو و نسیان هم حفظ میکند و درین خدا را ناقص نمیکند
و حجت خدا را بر خلق تمام میکند معذلک چون مصلحت مقتضی نبود که بشخص مقدس
خود ظاهر در میان خلق باشند اینست که پرده غیبت را بر روی خود کشید و از

و در حجاب مانند آنجا که از پشت حجاب بر تو می بیند و از خود را که
 بهین عنوان ایشان هم ناپدید خود را میکند و حاضر به صاحب نگذارده اند و لی
 که چشم به آن ماضی نیست و بهین ماکر و کمان میکنیم که گوشتند به شبنام و این
 زمین و در محرم و بهیم ناپاک می نمود با الله که که ما در و باید و نباد ندان و درین
 بدد تا اگر کند که صاحب باشیم و از یاد او و بهیم و همیشه مقفل بجهل ایمان
 و نظر و چمن و شامل حال ما باشد بحول و قوه خداوند از شر این کرکان محفوظ
 ایمانیم و غرض از آنست که خداوند هر وقت که بصلحت بایندگان خود رفتار میکند و
 هرگز مغلوب خلق نشد و نخواهد شد و بهین قدر در دفع نشاید از متشابهات ایشان
 هم در خصوص اینها اقتصار میکنیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 صلی الله علیه و آله و سلم و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین تمت خرامدا
 مصیبتا مستغفرا فی لیلۃ السابغ و العشرین من شهر ذی الحجة سنة خمس و ثلثین و ثلثمائة
 بعد الف من الهجرة علیها صلوات الله و السلام و انا العبد المسکین
 ابن محمد کریم زین العابدین عفا الله عن جرائمه
 بحق محمد و آله الطیبین صلوات الله
 علیهم اجمعین

قد وقع الفراغ من تدوید هذه الاوراق الشریفة بید اقل العباد طاهرین المرحوم الحاج
 عبد الرحمن غفر له توبته یوم السبت ثامن عشر شهر ربيع الاول من شهر سنة اربع و اربعین
 و ثلثمائة بعد الف من الهجرة النبویة علیها صلوات الله
 النجیة و الشفاء

کتاب
 مستطاب
 عمیر الاوصیاء

اندر شجایات قیو صیاحیه و مستطاب

العالم الزبانی و
 الحکیم الصمدانی الشافی عن الله
 عز و جل العالیین و انبیا الابطالین و اولی الجاهلین
 جده لا یسلو و اید الله فی الانام و مولانا ف ملاذنا
 قای حاج زین العابدین زین العابدین کریمانی
 متع الله المیلین بطول بقاءه من یوم تصدیف باقدیری
 برحیب خواهر شجایات طایب قای حاج میر علی اکبر
 باقدیری خلیف الصید و مرعی و میر حاج محمد
 ضیائی جوایب انبیا و اولی الجاهلین
 و اولی الجاهلین

اول
 اوان

۱۳۴۴
 اوایل

حجاب
 تبریز

کتاب مستطاب
نمبر الاوصفاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى و بعد چنين گوید بنده مکين
ابن محمد کريم زين العابدين که چون مرسله رسيد از یکی از برادران عظيم
الناس صانهم الله من طوارق الحدیثان که اندر بگره از خوان که حشری باد بگوان
داشتند است نقل نموده بود که یکی از اهل بدعت میگفت که ایامک است از ظاهر
استخراج نمود که امام عصر عجل الله فرجه حکما باید از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد یعنی ذریه متصل که پس حضرت امام حسن عکرم علیه السلام باشند و گمان
میکم که اسم هم میگفت استخراج شود و از این ناچیز خواهرش نموده اند که چنانکه چیزی در
این باب بنظر میرسد که استدلال از ظاهر قرآن بر این مطلب شده باشد عرض کنم و خوا
بجول وقوه خداوند و برکات خود حضرت حجة عجل الله فرجه و سهل مخبره صلوات
الله علیه و آله ابان الطاهرین بقدر مبدوء استدلال از طواهر قرآن بر این مطلب بنمایم

و چون رساله دیگر در اثبات عصمت انبیاء از طواهر قرآن در جواب بعض از همین
میدعین نوشته ام که از استقامت به تنبیه الانبیاء نموده ام این امر بنیاست تمهید
الاصحابانم فقام و لا حول و لا قوة الا بالله و اگر چه معلومست که کسانی که قصد
شان تعنت است و خروج از دین هر چه از این قبیل اند که و بر همین هم برایشان نامه
بشود باز دست از کفر و الحاد خود بر نمیدارند و همین و الا ان و اهل ان باب شقاق و
نفاق میکنند که اینطور قلم داده باشند که ما طاط البشیم اما چون دلیل بر ما اقامه
نشده است این است که متوقفیم بامکر و اخبر الحاد و کاد ایشان مشبه نمیشود چنان
گفته اند ثوب الی یاء یثقت عما تحنه وان الخفت به فان غارے دلیل
مطابق از کتاب خدا ندانند با خاتمت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و اقام از ظاهر
کتاب خدا ندانند که میفرماید مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ
وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ که مدعی شما ادعای نبوت
کرد و از او پند و فریاد و ابایا اعجاز قرآن و اینکه مثل ان آورده نخواهد شد و اگر چه
و انش جمع شوند و خواسته باشند مثل ان با مشله سورة ازان بلکه يك سوا ازان
بلکه يك حدیث ازان را بیاورند نمیتوانند و نخواهند آورد چنانکه در چندین
ایه از قرآن این مطالب صریحا و ظاهرا فرموده است این امر ندانند و نشنیدند
بانه میباید که باز مدعی شما میگوید کتاب من مثل قرآن است بلکه اشرف از قرآن است
و همه قرآن را در يك کلمه یا يك حرفان جا داده ام و منزه فانه چند هم میباشد که
بچه ها معلم خانه ها ایام میکنند که اینگونه کلمات نسبت بایشان داده شود که از ان
از ان باشد و شما ندانند و نمیدانید با اعتدال است و نمیدانید که خطا میگوید از او میفرماید

و تصدیق میکنند پس بداند که مقصود او و شام هر چه در پی بوده و همین عبارات را هم
 بعضی کول زدن عوام مسلمانان میکنند و اگر میدانند که شرکاء و امثال شام را طلب
 بیدنی بسیارند و باندک چیزی جمع میشوند باندک زحمت را هم مدعی شام نمیکند
 و شام نمیکند و خودشان که میدانند اصل غرض در اینجا است اما برای بعضی جمال
 مسلمانان که اختلاص میدهند طالبی باشند و عقبه لیل در خانه بگردند بطور
 جلوه میدهند و خبر کنند که هوش دارند بعین و حفظ خداوند کول شام را
 بنحورند و اگر راست میگویند و واقعا اگر دلیل از ظاهر قرآن اقامه شود بر آنست
 حجة بر الحسن صلوات الله علیه ما قبول میکنند و کول بر سر هر از ضایع و از شیرازی
 بنحورید و بکلی انکار دعا و او را میکنند پس البته باید ظاهر قرآن را کلیه حجة بطلان
 در حال بطلان در آن ندید چنانکه فرمود آن آیه کفر بالذکر و انما لکما
 غیر از اینها باطل از من میگوید که لا من خاف غیر الله من حیث یمیدر اگر حق است
 اینها بایات که فرموده مثل قرآن آورده نمیشود چرا و البتة با الله باطل شده و مثل
 آن وجه از آن در بر عم شام آوردند و اگر باطل است و لهذا اعتماد بر بایات نیست
 که بر هر سوال از استدلال بر آنست حجة بر الحسن علیه السلام از قرآن چه
 ثمر دارد پس همانا که اصلا درین ندارند و کافر بقرآن و اهل قرآن و منزل قرآن همه
 هستند و هر غرض بر آنست که دران نمودن عوام مسلمانان است که بلکه باز جمعی کول
 بنحورید و کافر شوند چه میشود که کافر شوند اولئک الذین انبأهم
 الکتاب والحکم والنبوة فان یکفربا فاولاء فقد
 وکلنا لها قوما لنبوا بها کافرا من خداوند این را در ابلاغ و

استخوان را ایجاد فرموده محض همینکه هر که میخواهد ایمان بیاورد و هر که میخواهد کافر
 شود و خداوند را بکلی از ان نیست بلکه استفاده از ایمان مؤمنین هم فرموده و فرموده
 است و من کفر فان الله غنی عن العالمین و فرموده و من کفر
 فان الله غنی عنهم بلکه عن العالمین فرموده که مؤمنین هم فرض نکند که خدا
 محتاج بایشان است بلکه مستغنی از همه عالمها و اهل عالمها است خلاصه که کفای
 از این جماعت که اصلا درین ندارند که هر چه از این قبیل سوالات و ایرادات نمایند
 از باطنی و در کردن است چون اصلا درین دارم است که خداوند فطره
 تمام مردم قرار داده چنانکه فرموده فاقم وجهک للدين خنیفا فطره
 الله الی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الذی
 الفیتم و مراد از لا تبدیل لخلق الله بکلی نفی تبدیل نیست که مقصود این باشد
 که همه بایه بر فطره دین دارند زیرا که در بایات بسیار فرموده که بعضی مؤمنند
 و بعضی کافر شده اند و بعضی هدایت یافته و بعضی گمراه شده اند بلکه مقصود معنی
 نفی است یعنی لا تبدلوا خلق الله یعنی تبدیل نکنید فطره دین دارم را و چون این
 امر را در وسیع اختیار بندگان قرار داده بود این است که از امور و تکلیف قرار
 دارد و فرمود که تبدیل نکنید خلق خدا را اما بایات از ایشان بر حسب اخبار شام
 کول شیطان را خورده و تغییر خلقت خدا را دادند چنانکه از قول شیطان فرمود
 و لا امرهم فلیغیرن خلق الله پس این جماعت فطرت دین دار را باین
 داده ماند و خودشان میدانند که برخلاف فطرت کار میکنند و میدانند که کجای
 هنوز بر فطرت باقیند یا چون از بواطن خبر دارند نیستند قیاس بر نوع میکنند و

اخبار و فطرت دین داره با فرض میکنند این است که هر چند خودشان عند فطرت
 را تغییر داده اند بنویسند اما بر دیگران مشبه کنند و خود را متدین و طالب حق
 نام دهند تا باعث طمان و سکون بچاره ضعیف متدینین شود و اول و هله
 از افغانی و دیگران نکند پس الفاء شکوک و شبهات خود را نموده تا آنها را هم از
 جاذبه دین داره خارج کنند پس از باب و منته و خبر خواه با خوان خودم عرض میکنم
 که ملکت این نکات باشند و گوی این جماعت را بخورند که اینها اصلا دین ندارند
 و اینقدر هم که ذکر کرده از کتاب سنت ما میکنند و مطالبه دلیل کتاب بر اثبات امامت
 حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه بنمایند نه از باب دین داره و طالب حق
 است بلکه فقط غرضشان این است که امر را بر تو مشبه کنند که تو اول و هله نگوئی که تو
 مسلمان دین داره و من گویش بکلام تو نمیدهم و جواب تو را نمیکویم و او را متدین و
 معتقد بنمایم فرض کن که ناخورده خورده الفاء شبهات خود را نموده و عقیده فایده تو
 هم از تو بگیرد و تو را هم بصورت خود کند و از باب تمهیل و راه سبیل تضلیل آنها
 عرض میکنم تا انشاء الله تعالی قدری هشیار شود و ملکت بکند و مکر آنها باینه مثلا
 در همین موقع میگوید که نه این است که اصل اینها را بجای هر امت نیست و عاقله
 یا اگرشان معتقد با امامت ائمه اثنی عشر نیستند پس باید اثبات این مطلب را بدی که
 متفق علیه کل مسلمانان است نمود تا بر عاقله هم حجت شود و ان نیست مگر کتاب خدا که جمیع
 علیه است و البتة این مطلب را در کتاب خدا باید باشد بلکه همشائل و بنیه بلکه هر چیزی
 کتاب خدا باید باشد زیرا که در کتاب است **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**
 انوقت بنام میکند همین سوال و سؤالات دیگر مثلا از جزئیات احکام شریعت بنویسند

که اینها در کجاء کتاب چه ابر بیان شده و معلومست که بیان این جزئیات در ظاهر
 کتاب نیست و اگر باشد هم کار هر کس نیست که استخراج نماید پس بنام میکنند مثل کسی که
 غایب شود و دارد عقب ن در کتابش نکات از تو هم استمداد و استعانت بخو
 که بیاید بنیم در کجاء قرآن دلیل این مطلب هست تا خوب تو را ما بوس میکند که از
 ظاهر قرآن بیرون آید پس از بند ریج پیش میاید پس معنی این چیست که خدا فرمود
وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ پس اگر ماده تو را مستعد بر آید
 که در الحاد خود دید که اصلا نکتی بکتاب صاحب کتاب بنمایند و اسوره میشود
 و اگر دید که خبر تو هنوز حاضر برای قبول آن نیستی باز ناقص میکنند و میگویند
 پس اینها که در ظاهر کتاب نیست ممکن است در باطن کتاب باشد و من و تو نمیفهم
 و ممکن است مفاد ظاهر و باطن برخلاف یکدیگر باشد انوقت خورده خورد
 الفاء میکند که او لا ممکن است این ابان کتاب که در اعجاز قرآن رسیده مغایر دیگر
 داشته باشد غیر آنچه ما و تو میفهمیم پس خورده خورده الفاء میکند که بیایم
 همین طور کتاب است و انهم هر چیزی در باطنش هست و انهم مجزایات همان معنی که
 قرآن مجزایات غایب ما نمیفهم چنانکه از قرآن نفهمیدیم خلاصه که بر مثال
 ما و تو که از عهده جواب بر نمایند خوب است اصلا معاشرت با آنها نکنیم و دین خود را
 انقدر بکشد است آورده ایم برای خود نگاه داریم و گوی این دزدان راه زنان را
 که در ظاهر رفیق قافله و در باطن شریک دزد هستند بخوریم اما چون این عبارت
 را از تلبیس آنها گفتیم جواب مختصر هم میگویند که عقده این شبهات در دل تو
 نماندان شاء الله پس در جواب بگو که اما امر اعجاز قرآن که چون اصل آن کتاب علی

که خدا فرموده **فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ** و مر خود اهل علم نیستند پس در آن
 انجازه از اهل علم نیستند و البته بابایان و معجزات ظاهر و پنهان از قبیل انطاق حصی و سوا
 و شتر باید صدق کلام نبی را بفهم و تصدیق انجازه کتاب را هم از قول خود و بنایم
 باوجه دیگر چون از ابواب معجزات دیگر گشته است این است که باید بتصدیق
 غایب الله این مطلب بفهم چنانچه در معرفت هر چیز که جاهل بان هست رجوع
 باهل خبره آن می کند و از و راه آن هم تصدیق و تفریح خدا را ملاحظه می کند که بطلان
 از ابر من ظاهر فرموده و از من چیز سوائی از من فیه من فیه است و خواسته است واحد را
 بر نیانگیزد که مثل قرآن را بیاورد که علامه الله این تصدیق را بنا بر اینست و بخلا
 انچه شما می گویند و مدعی انجازه بیان میشود که باید که در این بسیار کذب و
 بطلان از اثبات میکند و تفصیل این سخنان بسیار است الا اینکه چون درین
 کتب خود بسط داده ایم و مشایخ عظام تفصیل بیان فرموده اند اشاره کافی است و اما
 آنکه خواسته جامعیت قرآن را در نظر من سست کنی و مخرج فایده بیان را قیاس بر آن
 نمائی نه چنین نیست و همان کیه که فرموده **وَلَا تَطِيبُوا لِبَائِسٍ إِلَّا فِي**
كِتَابٍ مُبِينٍ همان خودش فرموده **لَا تَعْلَمُونَ نَارَ بَلَدٍ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ**
فِي الْعِلْمِ و خودش فرموده **قَالُوا أَهَلُّ الْأَقْلَامِ الَّذِينَ كُنْتُمْ**
الْأَعْلَمُونَ پس همینکه رجوع باهل ذکر یعنی اهل قرآن می کنیم در اخبار
 و آثار ایشان تفحص می نمایم شواهد جامعیت از آن بایم برخلاف انچه شما می گویند
 که نه از ظاهر بیان چیزی فهمیده میشود و نه از گویندگان آن علی بر می آید
 و جز باطیل چیزی نیست خلاصه و از همین مجلی که عرض شد بک راه استدلال

از کتاب با هر مطلبی دست بیاورد و سوره باشد و بدیهی است که اگر کفر طریقی
 باید و کتابی بیاورد و بگوید که من در این انواع صالحات را بر این انواع افعال
 و مشغول مناجات هم هست اما تو که در کتاب و نظر میکنی سوائی بعضی کلیات و محلات
 چیزی تر چنانچه نباید تو محض شنیدن قول و نامتکرار شوی و باید از خود و خواست که از
 کتاب خود بیرون بیاورد پس اگر بقدر اینکه سر رشته بدست بیاید و یقین حاصل
 بیرون آورد تصدیق و ایمانی و الا انکار کنی خلاصه پس چون دانستیم کتاب عظیم
 خدا نازل شده و علم بنا بر این مخصوص بر اینچنین در علم است که اهل آن گریختند
 و باین جهت باید از ایشان سوال کرد و خداوند فرموده **مَا أَنزَلَ إِلَيْنَا**
فَتُخَذُوا مِنْهُ وَمَا هُمْ بِأَعْيُنِهِ فَاتَّبِعُوا و فرموده **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ**
فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و فرموده **مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَجْهٌ**
يُوحَىٰ و این بسیار باین مضامین فرموده است پس بک راه سهل و آسان بر آن
 اینکه تو همه چیز را از کتاب گرفته باشی همین است که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بگو
 و همانکه از خود و میگوید عینا همان است که از کتاب گرفته و از آنکه پیغمبر صلی الله علیه
 و آله از خود چیزی نمیفرماید مگر همانکه خداوند در کتاب بر او نازل فرموده چنانکه
 فرمود **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ**
تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ پس علم همه چیز را خداوند بوحی خود
 در کتاب باور داده است و هر چه بفرماید از کتاب است و همین هم از کتاب است که
 فرموده **أَنَامَدْنَاهُ الْعِلْمَ وَعَلَىٰ بَابِهَا مِنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَدْخُلْهَا مِنْ بَابِهَا**
 و همچنین نسبت باینکه از ذوق خود چنین فرموده است پس هر انچه هم که از ایشان

گرفته شود از کتاب گرفته شده زیرا که هر یک کتاب است و شرح مجلات کتاب چنانکه
 ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از قول خدا عز وجل اطيعوا
 الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فرمود در علی بن
 ابیطالب حسن و حسین علیهم السلام نازل شده میگوید عرض کردم مرد میگوید
 که چرا اسم آنها را نبرده است در کتاب خدا فرمود جواب بگوید که نماز هم بر پیغمبر صل
 الله علیه و آله نازل شده و اسم برده نشده سر رکعت یا چهار رکعتی تا آنکه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله تفسیر کرد و زکوة هم بر او نازل شد و اسم برده نشد که از چهل درم
 یک دوم تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر کرد و حج هم بر او نازل شد و عمر
 هفت شوط طواف کند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر فرمود. هر چند
 اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم هم نازل شد و در
 ایشان نازل شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من كنت مولاه
 فعلي مولاه تا آخر حدیث شریف پس خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مفسر مجلات
 کتاب است و همچنین ائمه اطهار علیهم السلام که اهل ذکرند و را سخن در علم
 مفسر ابان کتابند چنانکه در بسیار معانی مسائل استدلال با ابان کتاب فرموده اند
 و مفاد ابان از قرآن ایشان معلوم میشود پس همین دلیل کتاب است و سایر
 ابان هم که ما بنظر فهمیده بودیم از معارف اهل لسان عرب فهمیده بودیم
 و بر مفسر ظاهر است که آنچه از تفسیر ابان از کلام اهل بیت علیهم السلام ظاهر
 شود بمراتب از آنچه بنظر مفسر یا تصدیق اهل عرف دانسته شود محکمتر و معتبرتر
 است بلکه اگر قول مفسر یا اهل عرف مخالف کلام ایشان باشد ابد اعتباری

براه ان نیست چنانکه در هر جا که قول مفسر مخالف با قرآن ایشان شد در
 کتابی متروک است خلاصه که پس خود این استدلال بکتاب است که با اخبار و بکه
 از کتاب فرموده اند بگویم بلی ممکن است که در بعضی استدلال از بواطن ابان
 فرمایش فرموده باشند و عرض اینمردم استدلال از ظواهر ابان است و این است
 که ما هم بجهل و قوه خداوند سعی میکنیم در استدلال خودشان از ظواهر نکند و
 در حدیث شریف فرمودند من لم يعرف ما من القرآن لم يتك الفتن بين
 امره و امرنا و القرآن نشانه از قضا و قدر و غیره است که نشانها میشود
 و اگر اخبار هم در بین دست بیاید که موافق همانکه از ظاهر فهمیده شده و
 کند که البته از ان نمیکند و هم خلاصه پس اولاد و نوع خلق ملاحظه میکنیم که
 مختلفند و این اگر چه از ضروریات و بدیهیات اولیه است و بعد از آن خداوند
 در ابان بسیار تصریح بان فرموده پس فرموده است انا خلقناكم من ذكر
 و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم
 عند الله اتقاكم بعضنا خلق کردیم شما را از مرد و زن و قرار دادیم
 شما را شعبه ها و قبیله ها بیدست که گرامتر شما در نزد خدا کسی است که تقوا
 او بیشتر باشد و نیز فرموده است و من ابائكم اخلاف السنينكم
 و الوانكم از ابان خداست اخلاف زبانها شما در نیکوای شما
 و البته اخلاف در خلقت موجب اختلاف در اخلاق و احوال است و موجب
 چنانکه فرمود و لا يبر الوون فمخلفين الامن رحم ربك بين
 همیشه اختلاف دارند مگر که خداوند رحم با و فرماید پس هر که اختلاف میکند

وإذا أرادوا نفوسهم كذا يبارك في فرمود خارج میشود اندر حث خداوند در میشود
و باعث فساد است چنانکه باز هر چه فرموده است و آن کثیرا من الخلق
لبيغي بعضهم على بعض يعني بهياري از يكديگر با هم غلوط و مشورتند
بريكديگر میکنند و اسباب فناء و هلاك يكدگر میشوند چنانکه فرمود و لو
شاء الله ما اقبل الدين من بعدهم من بعد ما جاءتهم
البينات و لكن اختلفوا فيه من امن ومن كفر يعني
كثير بعضا از خداوند میخواست مقابله نمیکردند که با آنها
بعد از آنکه بينات و معجزات بر آنها آوردند و لكن اختلفوا فيه
ایشان ایمان آوردند و بعضی ایشان کافر شدند و این اختلاف البته موافق
رضاء خدا نیست و هي از آن فرموده چنانکه ميفرمايد و لا تحكونوا
كآل بن تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات
و اولئك لهم عذاب عظيم يعني نباشد مثل کسانی که متفرق
شدند و اختلاف کردند بعد از آنکه انبیا معجزات از برای ایشان آورده بودند
و این جماعت برای ایشان عذاب عظیم است خلاصه پس خداوند برای دفع این اختلاف
و نزاع و انما حجة بر خلق حکمه برای خلق قرار داده است که چنانچه بر حسب
اخباريکه بانهاده خواسته باشند باتفاق و اتحاد سلوك کنند اسبابان
جمع باشد چنانکه فرمود كان الناس امة واحدة فبعث الله
النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب
بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما

اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات
بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من
الحق بآذنه و الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم
يعني مردم امته واحد بودند پس فرستاد خداوند پيغمبران را که بشهر و اندازند
و کتاب با ایشان فرستاد بحق نا اینکه حکم کنند میان مردم و آنچه اختلاف در آن
دارند تا اذ انظر به پيغمبر صلى الله عليه و آله ميفرمايد فلا و دينك
لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في
انفسهم حرجا مما قضيت و ليسوا تسليما يعني پس نه وقتي حق
برورند تو که ایمان نیاورند تا تو را حکم قرار دهند و آنچه مشا جره و
اختلاف بین شان واقع شده و در سینه خود تنگی از حکم تو نه بینند و ظلم
نمایند اما حال غالب مردم این است که اگر محاکمه میکنند و زاهد جور و ظلم
و طغيان میکنند چنانکه فرمود يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت
وقد امروا ان يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم
ضلالا بعيدا يعني اراده دارند که محاکمه بویه طاغوت نمایند و حال
اینکه مامورند که کافر بطاغوت شوند پس معلومست که باید خاک غار را در میان
باشد که حق مردی حق را بادرینانند و این است که فرمود و لك كن
منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون
عن المنكر و اولئك هم المفلحون يعني باید باشند
شما آنکه بخوانند بسوء خبر را مبعوث و هي از منکر نمایند و این جامع

رستکاران هستند پس معرفت این امت را برستکاران فرموده و معنی رستکاران را
 در آیات دیگر فرموده که مفسر باید لا یفعل الظالمون ولا یفعل الجورون
 ولا یفعل الکافرون ولا یفعل الساحر حث آله و انقولون
 علی الله ما لا تعلمون ان الذین یفترون علی الله الکذب
 لا یفلحون پس در این آیات و غیر اینها بیان فرموده که ظالم و جور و کاه
 و کافر و ساحر و مفتی و دروغ زن و خدا رستکارانند پس معلومست که
 کسی که باید دعوت بجهنم کند و امر بمعروف و نهی از منکر نماید حقیقتاً باید معصوم
 معصوم از هر صفات ذشت و اعمال بد باشد و البته این جماعت هم است نبیند
 زیرا که هر صاحب فلاح نیستند و خدا هم فرموده بعضی از شما باید چنین باشند و
 گفته نشود که خداوند فرموده باید چنین امتی باشد و یا هست یا نیست معین
 زیرا که در چند آیه بعد از این میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس
 تأمرون بالمعروف و نهیون عن المنکر و تؤمنون بالله
 یعنی مستند شما بعضی همان بعضی که در آیه سابقه فرموده یعنی امتی هستید که
 بیرون آورده شده برای منفعت مردم که امر بمعروف و نهی از منکر
 میکنند و ایمان بخدا دارند و از این ایه ظاهر میشود که امتی است بسیار برای
 صلاح مردم بیرون آورده اما این امت که در آخر الزمان بیرون آورده بهتر
 تمام آنهاست پس لالت دارد بر اینکه ائمة ما از تمام انبیاء و اولیاء که سابقاً
 برای هدایت مردم بیرون آمدند بهترند و بدانکه چند حدیث مضبوط وارد شده
 که امت در این دنیا به ائمة بوده و تصحیف نموده اند و زوال اینطور بوده

و کنتم ائمة و کنتم خیر امة و بنا بر این که هر یک در امتنا طهارت بوده و
 بظاهر معروف هم که بکبریم امتی که باید بنص قرآن اهل فلاح و رستگاری باشد
 بطور حقیقت البته باید معصوم و مطهر باشد و مخصوص بائمتنا طهارت خواهد
 بود و البته مغتر به نیست و دروغ بخداوند نمیبندد و خداوند فرموده انقول
 الله و کونوا مع الصادقین پس ناچار فرموده که یا راستگو یان باشیم
 که ایشان را استگو یان که ایشان را اهل فلاح خوانده و فرموده که مفلح دروغ
 نمیکند و باز فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکم پس امر باطاعت خود و رسول و اولی الامر فرموده و ایشان بودند
 اولی الامر که امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت بجهنم فرمودند و عجمه الزناد رسید
 ایشان و صف ایشان از قرآن هشتم تا بعد از شصت ایشان را تسلیم پس این امتی که
 اولی الامر هستند و مأمور باطاعت آنها هستیم البته تمام امت نیستند زیرا که بعضی
 از ایشان ظالمند و خدا فرموده ولا تزرکوا الی الذین ظلموا و
 بعضی مکتبند و خدا فرموده ولا تطیع المکذبین و بعضی کافر
 منافقند و خدا فرموده ولا تطیع الکافرین و المنافقین و
 بعضی از ایشان مشرک هستند و خدا فرموده ولا تطیعوا غیر المسلمین
 الذین یفیدون فی الارض و لا یصلحون و بعضی اتم و کفو بنیم
 خداوندند و خدا فرموده ولا تطیع منکم الا ما اوکفوا و بعضی فاسق
 از ذکر خدا بپند و ناسع هوا خود و خدا فرموده ولا تطیع من اغفلنا
 قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فطرطاً و از این

قبل ان يات بيوتك انما جاءه كرموده وان نطق اثر من في الارض
 بضلوك عن سبيل الله ان يتبعون امة الظن وانهم
 الا يخرجون من امة الامر بكم ما مور باطاعت ايشان مستم بايد صاحب
 هيبتان ايشان صفات نباشد وادبست مكرم معصوم صرف وادبست كه اهلبت
 ان دارد كه طاعت او را بپايم واخذ علم از او كنيم نهانته فروزه و لو رزوه
 الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه
 انما هم وجهين جهنة كه علم دارند و ظلم هم بر نفس خود و ديكران نميكنند ايشان است
 كه شاهد بر خلق انسان و زمين هستند چنانكه از مفهوم قول خداوند ظاهر است
 كه مفرط است ينس للظالمين بده ما اشهد انهم خلق السموات
 والارض ولا خلق انفسهم وما كنت متخذ المضلين
 عضداً بى عادل شهيد خواهد بود و در هر زمان شهيد لازم است
 كه فرمود فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا
 بك على هؤلاء شهيدا و فرمود يوم تبعث من كل امة
 شهيدا اثم لا يؤذن للذين كفروا ولا هم يستعجبون
 و فرمود يوم تبعث في كل امة شهيدا اعلمهم من انفسهم
 وجئنا بك شهيدا على هؤلاء بى براى هر امة شهيد بايد باشد
 كه در زمان ايشان باشد چنانكه فرمود كنت عليهم شهيدا فادعهم
 فيهم قاتلوا فقتلني كنت انتا لوقيب عليهم و همان است امام ايشان
 كه آنها را با و بخواند چنانكه فرمود يوم نذعوك كل اناس يا مريم

در هر زمان كه شاهد بر خلق انسان و زمين هستند چنانكه از مفهوم قول خداوند ظاهر است

خلاصه پس تا اينجا وجود امام موجود در هر زمان را دانسته حال مجزاهم بدانيم كه
 در اين امت ايشان كه باشند كه در زمانه دعا را بر ايشان است امام برايشان بوده و هستند
 و شهيد برايشانند پس ملاحظه ميكنيم كه خداوند بفرمايد وجاهدوا في
 الله حق جهاده هو اجنبنا كرم و ما جعل عليكم في الدين
 من حرج مائة ابيكم ابراهيم هو ستمائكم المسلمين
 من قبل و في هذا اليكون الرسول شهيدا اعلمكم
 و تكونوا شهداء على الاناس بى ايشان ايشان ظاهر شد كه شهيد ايشان است
 كه در هر زمان بايد شهيد باشد و داشته باشند از ذرية ابراهيم عليه السلام بايد
 باشد و ايشان همان كسان هستند كه خداوند بفرمود ابي
 جاءك للناس فاما قال و من ذريتي قال لا ينال
 عهدى الظالمين و بمفهوم و صفت ظاهر است كه اصل دعوت ابراهيم
 عليه السلام مستجاب شده ثابت مخصوص داده شده است امامت بكسانكه از
 ذرية او عادل و معصوم و مطهر باشند و ظلم بر خود و غير خود دارند و دارند و صفوة
 باشند چنانكه در حديث فرمودند و اما ظالمين ايشان از اين قبض محرومند
 و از ايه سابقه هم عصمت ايشان واضح است كه اولاً مكلف بحق مجاهد اند و
 حق مجاهد بى غير معصوم ممكن نيست چنانكه در تقوى نيز فرموده است
 اتقوا الله حق تقاتلوا و اين چون در تقوى هم كه نيست لا يكلف الله
 نفسا الا وسعها اين است كه نسبت بى ابراهيم اتقوا الله ما
 استطعتم فرمود بى حق تقوى و حق مجاهد شان معصومين است كه

ایشان مجتبی خداوند هستند که در باب ایشان اینها خود را مجتبی خود خوانند
 که فرمود **وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيُجَيِّبُكَ وَ**
يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْآخَارِ و در باره حضرت یوسف فرمود
 و در باره اسحق و یعقوب و داود و سلیمان و یاقوب و یوسف و موسی و هرون
 و ذکر تار و عیسی و الهیاس و اسماعیل و یحیی و یونس و لوط فرمود **وَكَلَّا**
فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخَوَانِهِمْ وَ
الْجَنِّبِينَ و همدینا هم را از هر طایفه ای که بخواهد بر این جماعت هم که
 نام ایشان فرمود **هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ**
مِنْ حَرَجٍ از این امت معلومست که در مقام از طاعت ایشان هستند که مجتبی
 خدا هستند اما از این سابقه که فرمود **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**
 دانسته که شهادت این امت و ائمه ایشان از همه اینها و مرسلین اشراف و افضلند
 خلاصه پس شهادت این امت است که از ذریه ابراهیم علیه السلام هستند که بدو عالم
 ائمت در ایشان قرار گرفته و این است که باز نیست بجز ابراهیم علیه السلام
أَجْعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بَلْ
وَقَعَتْ هَؤُلَاءُ وَآبَاؤُهُمْ خَتَمَ جَاهِلْتُمْ الْحَقَّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ
 پس این کلام در عقب ابراهیم علیه السلام و ذریه او همیشه باقی است و همدانست پیغمبر
 علیه السلام و الهی که در ذریه ابراهیم هستند و تا عر یا که در ذریه اسمعیل علیه السلام
 هستند و بداند هر دوازده مقام عصمت و طهارت و عدالت هستند و چنین
 ادعای هم در باره که نشانه حق در باره کشف که بجنبه خلاف نمودند و خود را بویکر

مکرر گفت که من بعضی اوقات خوف میخوم ملاقات نماید پس گفتم که من
 نیستند که اید امتحان این مقام نیستند و در باره جماعت معین ذکر عصمت است
 و خودشان هم مدعی بوده اند اما از باب اینکه معرفت غایب و ناشناخته میکنند
 و علامت مخصوصی هم در شما بل ظاهر و برای عصمت نیست چنانکه در اخبار
 فرموده اند پس ناچار باید بنص خداوند و نص صاحب عصمت معصوم شناخته شود
 پس ملاحظه میکنیم که خداوند هم بر طبق مدعای شیعه بلکه شیعه و سنی اثبات
 عصمت در باره اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده است که **مَنْ عَصَا بَدَأَ**
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ يُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا پس رجس را بیکه از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله دور کرده و
 ایشان را پالوده پاکیزه نموده است و باجماع شیعه و سنی این اهل بیت که در این
 امر مذکورند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله که صاحب بیت است مخصوص است
 امیر و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و احدی
 با ایشان شریک نیست **هَؤُلَاءِ** ام سلمه که در چندین سند را در خبر است خود را نقل
 میکند که عرض کردم من داخل محفل گشاده نشوم و رسول خدا فرمود غایت تو بچهار
 و نه تو اهل این مقام هستی پس این است که در زمان دعوت ابراهیم علیه السلام مخصوص شد
 پنج نفر مقدس که ایشانند عدوک مضمومین و پالوده پاکیزه از جمیع کافران و
 این گن شده که باز بنص الله میباید که فرمود **قُلْ نَعَالُوا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ**
أَبْنَاءَ كُرْ وَاوَلِيَاءَ كُرْ وَاَنْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَيَجْعَلُ لَنَافَةً اللَّهُ عَلَى آلِكَ از این همه پنج نفر

مقدم بر محکم پیغمبر صلی الله علیه و آله با جماعت امت حاضر شدند برای مباهله پس حضرت
 امیر علیه السلام را بجایه انفسا آورد و حضرت فاطمه را بجایه ناما و حسن بن علیها
 را بجایه نساء و اولا که ایشان را صادر قین شمرده که گشت و مخالف خود که کاذب
 بودند میمانند و خداوند فرموده **اتَّقُوا اللَّهَ وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**
 پس باید با ایشان بود و معتکب بچیل ایشان شد و تائیه اینک اما امیر المومنین علیه السلام
 بنظر این باب مبارکه نفس پیغمبر است صلوات الله علیه و آله و الهما و کتب بعد از پیغمبر
 که اولای مقام ایشان از نفس خود پیغمبر و البته نفس و اولی است و این است که
 باز فرموده **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ**
أَنْ يَخْلَفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ
 یعنی نیست برای ماحل مدینه و کثانی که حول ایشان هستند از عراب که تخلف از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله کنند و نیست برایشان که اعراض کنند با نفس خود از نفس
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و خود همین باب شاهد این است که این نفس غیر از نفس خود رسول
 خدا است زیرا که او را که اول فرمود که آنست از او نکند و بیکر چه حاجت بود که بفرمان
 رغبت از فضل و تقابل پس این همان نفس است که در باب مباهله فرموده **وَأَنْتُمْ نَاو**
عَلَيْكُمْ بِنِجَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ که در چندین حدیث تصریح باین مطلب فرموده علا
 بر آنکه خداوند فرموده **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**
الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ
 و اجماع است که این باب در باره حضرت امیر علیه السلام نازل شده ان روز که
 در حال رکوع خاتم نبوت پس تصریح بولایت و امامت آنحضرت فرموده و بعد از آن

آنحضرت ذکر نشاء ناست و فاطمه زهرا سلام الله علیها هم یکی از معصومین است
 و شبهه نیست **وَأَنْتُمْ نَاوَعَلَى الْأَخْدَى الْأَكْبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ** و از باب اینکه
 خداوند فرموده است **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ**
اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ با وجود بنیاد بنشینان ان معصوم را مقدم برایشان
 شمرده پس ان دو بزرگوار مقدمند و بعضی قول خداوند از صادر قین هم میمانند
 که جرات بر لعن بر کاذبین نداشتند و فرموده **كَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**
 پس باید با ایشان بود و در وقت از ایشان نکرد و هر دو حجت خداوند هستند و
 حضرت امام حسین علیه السلام برادر بزرگوار مقدم میباشند و افضل میدانند
 و مقام شایسته فرمایند او را داریم و علا و بر این که خداوند فرموده است **و**
أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و برادر بزرگوار
 البته اولی از کوچکتر و مقدم بر او است و این است که فرمودند **الْأَخِ الْأَكْبَرِ** زیرا که
 و اینست که بگوید که غرض از آنست که برادر بزرگوار را اندیش حضرت امام حسن علیه السلام مقدم بر
 حضرت امام حسین علیه السلام است و هر دو باز ذریه پیغمبرند و فرق ان دو
 بزرگوار با هم مثل فرق با شایسته نیست چنانکه از اخبار ظاهر است و در سند
 نیستیم و هر دو ذریه پیغمبرند که این تطهیر شامل ایشان شده و خداوند باز
 میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا**
بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و کدام ذریه از حسن بن علیهما السلام نیست پیغمبر و حضرت امیر
 بیشتر متابعت نموده است و حضرت از هم علیهما السلام نوحه فرموده **فَمَنْ يَتَّبِعْ**
فَإِنَّهُ مِنِّي چه جای اینکه تابع از ذریه باشد و پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد

و متابعت و اقامت با عباد در جهه کرده باشد تا جائی که خداوند او را به معصیت و شمره باشد
 و این تطهر و در باره او نازل فرموده باشد پس یقیناً هر روز که او را ملحق به پیغمبرند
 و مکرر ایشان را از خود و باره قن خود میسر و فضل ایشان از کلام پیغمبر صلی الله
 علیه و آله معلوم است و در باره حضرت سید الشهداء علیه السلام مکرر و مکرر حسین
 منته و اما من حسین فرمود و در نزول این تطهر هم که با جد پدید و صادر و برادر و صلوات
 الله علیهم خاص و شریک بود و بصحبت کلیه برای او ثابت و محقق شد این است که
 با وجود آنحضرت بعد از حضرت امام حسن علیه السلام و دیگر امامت منقلب بدو و به حضرت
 امام حسن علیه السلام نشد و مخصوص شد بپشت شهادت علیه السلام پس این روز
 است امام بحق بعد از آن بزرگواران صلوات الله علیهم و در تفسیر و زمان در اول
 این تطهر حدیث طویله از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده نا اینک فرمود که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و وصیت میکنم شما را بکتاب خدا و اهل بیت پس
 بدو شب که من سوال کرده ام از خداوند عز و جل که میان آن دو حدیثی نیست از ده
 وارد بشوند و من سر عرض بر خداوند من عطا فرمود تا اینک فرمود اگر رسول خدا صلی
 الله علیه و آله شاک شده بود پس بیان نفرموده بود که اهل بیت او کبشت هر آنکه ال
 قلان و اقلان و این امر پیش آمد و اگر خداوند عز و جل نازل فرمود در کتاب
 برای نصیب حق بخود صلی الله علیه و آله اما بفرمود **إِنَّمَا بُرِّئَ اللَّهُ لِبَيْتِهِ عَنكُمْ**
الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بَطَلَتْ كُمْ تَطَهَّرُوا بِهِ علی بود حسن
 و حسین و فاطمه علیهم السلام نیز داخل فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ایشان را تحت کناه در بیت ام سلمه پس عرض کرد خدا با برادر من نبی است و ثقیل

است و این جماعت اهل بیت من و ثقیل منند پس ام سلمه عرض کرد یا من از اهل بیت من
 فرمود عاقبت تو بجهت است و لکن این جماعت اهل من و ثقیل من پس بعد از آنکه رسول
 خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد علی و اولا مردم بمردم بود بجهت ایشان و آنچه تبلیغ
 فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او و او را بر پا داشت برای مردم
 و دست او را گرفت پس هر کس که میخواست نه استطاعت داشت علی و نه چنین
 میکرد که محمد بن علی یا عباس بن علی یا احدی از ولد خود را داخل در این امر کند و لا
 حسن و حسین میگفتند بعلی که خدای تبارک و تعالی در زمان نازل کرده همچنانکه در
 نازل کرده و امر بطاعت ما فرموده همچنانکه امر بطاعت تو فرموده و رسول خدا
 در باره ما تبلیغ فرموده همچنانکه در باره تو تبلیغ فرموده و در جسد این ما برده ام
 چنانکه از تو برده پس هر کس که گشت حسن و اولا با مردم و لا بود چون بزرگ
 بود و هر کس که حسن و فاطمه و اطاعت نداشت که او را خود را داخل کند و لا
 نمیکرد این کار را با اینک خداوند عز و جل میفرماید **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ**
أَوْلَىٰ بَعْضُهُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ پس نمیتوانست حسن که در اولاد خود قرار دهد
 و الا حسین علیه السلام میفرمود که خداوند تبارک و تعالی امر فرموده بطاعت
 همچنانکه بطاعت تو امر فرموده و بطاعت پدر تو امر فرموده و تبلیغ رسول خدا
 در باره من همچنانکه در باره تو و در باره پدر تو تبلیغ فرموده و در جسد این ما
 برده ام چنانکه از تو و پدرت برده پس بماند آنکه بحسب عبادت امام رسیده
 احدی از اهل بیت او که استطاعت داشته باشد که آبی را بشوید چنانکه او
 برادرش بر پدرش مدعی میشد اگر بالفرض میخواست که ام یا از او صبر کند

وخالانکه نمیکرد بعد مبنکه از محبت رسید برنا و پلایه اولوالارحام
بعضهم اولی بعضی فی کتاب الله جاری شد پس بعد از حسین علیه
علی بن الحسین علیه السلام متغافل شد بعد بمحمد بن علی و فرمود که رجس شک
است و الله شک در پروردگار خود نمیکند عرض میکنم حقیقت همین یک حدیث
در استدلال بظاهر قرآن کافی است خلاصه و سائل هم از این باها اظهار شبهه
نکرده بود الا اینکه بجهت اینکه مقدمه باشد یک نحو از بعضی آیات استدلال
کردیم و انواع را هم میتوان استدلال کرد و مشایخ ما اعلی الله مقامهم در کتب
ذکر فرموده اند و هر که خواسته باشد باز رجوع نماید و ناچار باشد که مدخل خطه
میکند که خداوند در سوره انفال میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا**
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ
قَالُوا لَكَ مِنَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و باز در سوره
احزاب میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ**
قَالُوا لَكَ مِنَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ
اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ و این آیات حقیقت مخصوص بالقدم
علیهم السلام است و خاصه بیان اتحاد طین ایشان را بلکه حضرت امیر علیه
نفس پیغمبر است میگوید که میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ**

وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ قَالُوا لَكَ مِنَ الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و ولایت بطور و علان شامل همه قسم ولایت
است بدون شبهه و معذرت که در این امر اولیای اثبات ولایت کلیه را بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله میکند که میفرماید **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ**
أَنْفُسِهِمْ پس بر همه مؤمنین ولایت دارد از هر جهت چنانکه در این دیگر هم
فرموده است **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** و بعد در اینجا فرموده
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ و دانست که اجماع امت است مخصوص بحضرت امیر علیه
است و از عمر نقل میکنند که گفت عفتاد انک فی در حال رکوع بخشد که
دوباره من هم چنین ایستاد شوی و اگر نشد پس در حضرت امیر علیه خاصه که بنده
نبیست اما در این ای که از سوره احزاب نقل کردیم بعد از اثبات ولایت بر ائمه
فرموده است **وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ**
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و این ای مخصوص در بیان امرت و ولایت است چنانکه
در اخبار بسیار فرموده اند و در این امر هم معلومست که بعد از آنکه اثبات اموات
برای ازواج فرموده اولویت بر این مخصوص باولوالارحام فرموده زیرا که بعد
بعد از آنکه بنده اولاد همه مؤمنین است و رحم بنده اولاد بنده است پس ولی

رویه مؤمنین ابتدا و لایه همه مؤمنین هم خواهد بود چنانکه پدرش اولاد بر فرزند
 خود هست و جد و له بر پدر و فرزند هر دو خواهد بود چنانکه در شرع هم این
 ساله در جای خود ثابت است پس بجه که اولاد مؤمنین است از طایفه از او که بعد
 او اولاد باویند البته اولاد همه مؤمنین هم خواهند بود و این اولاد و لایه
 بمحض امام حسین علیه السلام بان ترتیب خاص معین آمده و دانسته اما بعد از آن
 صورت که دیگر از اصحاب کبار و صحابا به نظمه و این مباهله دیگر که نمائند بود البته
 این اولاد از طایفه در همه ایشان جاری خواهد شد و هر چه از ایشان که تفرع کنند
 هم در باره او باشد و مانع دیگر از کتاب است و اجماع و دلیل عقل نداشته باشد
 البته و له پدر خواهد بود پس این کلمه مبارکه در عقب حضرت استبداد الهی و علیه
 جاری میشود تا قیامت و هر چه از ایشان از پدر و مادر میرد بدون شبهه ناخیز
 حجة بن الحسن صلوات الله علیه که از ولایت و امامت مرتباً آمده است و ممکن نیست
 که در هیچ طبقه از ایشان منتقل بدگر بشود اما ثابت بنا بر مردم که معلوم است
 شایسته نیست و از هیچیک از ائمه صلوات الله علیه هم بعد از حسین علیه السلام
 منتقل برود هم نخواهد شد زیرا که با بودن فرزند ولایت پدر را خوار است
 و منتقل بر او نمیشود چنانکه در بارش با دایات و دماء و سایر حقوق هر فرزند
 مقدم بر برادر است و شرعاً ابتدا شایسته در این باب نیست و چون این مورد از احادیث
 اولادیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر همه مؤمنین است این است که اولاد و لایه
 هم در این مقام بر ترتیب معلوم راجع همین مطلب است و شبهه در آن نیست و هر
 مؤمنین و ولایت خواهند داشت و مولای جمیع خواهند بود و ابا از حضرت حجة

بن الحسن صلوات الله علیه ما منتقل بدگر از نذبه انحضرت میشود و در باره آن
 ولایت کلمه خواهد شد بانه خیر اینهم نخواهد شد زیرا که اولاد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بنص قرآن فرموده است مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنْ الرُّسُلِ بَرَاءً
 بونیر و سایر پیغمبران گذشته خواهد بود و باز خداوند میفرماید نَسْنَهُ اللَّهُ
 قَدْ كُنْتُ مِنْ قَبْلِ الْوَلَدِ لِنَسْنِهِ اللَّهُ بَدِيداً وَلَنْ يَجِدَ لِسْتِ اللَّهِ تَحِيلاً
 و کلمه لن نفی ابد میکند که هرگز نیست خداوند بدل نمیشود و منقلب
 نخواهد شد و نیز فرموده است لَنْ يَكُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بَرٍّ مَرَجٍ
 دوام سالقه بوده است و این است که خواهد بود مگر مرجه بدلیل قطعی خارج شود
 و از جمله شتهای جاریه این است که خداوند در بنی اسرائیل وعد در رؤساء ایشان
 فرموده وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
 عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ
 آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِوَسْطِي وَعَزَّيْتُمُوهُمُ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا
 حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
 مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و در این دیگر باز ایشان اتباع
 انصار میفرماید وَفَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيطًا طَائِفًا مِمَّا وَادَّخُنَا
 إِلَى مَوْبِدِئِ إِذْ اسْتَقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ خَرِبَ بِعِصَاكَ الْحَجَرُ
 فَأَنْجَحْتَ مِنْهُ اثْنًا عَشَرَ عَنِائِدَ عِلْمِ كُلِّ نَاسٍ شَرِّهِمْ

پس طاعت این امت هم دوازده طبقه خواهد بود و چون همه که بر ایشان جاری میشود
 دوازده چشمه خواهد بود و اگر چه نام و رسد استلال بر بواطن نیستیم ولی بمناسبت
 این کلمه را بشنویم که این دوازده چشمه حقیقت دوازده نفاذ است که بآب
 علم خود سقايت ام را میکنند و در این امت هم چنین منوال جاری است و این است
 که در بواطن این مینار که فرموده است **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا**
فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ در اخبار فرموده اند که مراد غیبت امام عصر عجل
 الله فرجه است که اگر غایب شد کس که مثل او امام بیاورد و در حدیث
 بابواب ائمه تاویل فرمودند که اگر غایب شدند کس که علم امام را برایشان
 بیاورد و در رسد بواطن نیستیم الا اینکه غرض همان بود که اسباط دوازده
 سبط بودند و نقباء و رؤساء ایشان دوازده بودند و چشمه های آب آنها دوازده
 چشمه بود و نیز حواری علیهم علیه السلام دوازده نفر بودند پس در این امت هم
 این چنین منوال جاری شده و اجتماع امت است که ائمه دوازده امامند و سوا
 ایشان ائمه نیست و اگر چه بیک اندازه از معنی ظاهر خارج است ولی چون قرین
 در ظاهر دارد میگوئیم که باز خداوند فرموده **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ**
اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
أَنفُسَكُمْ و بدیهی است که این عدد نامهای ظاهر که اول بعد از
 خلقت آسمان و زمین و گردش آسمانها بر گرد زمین معین شده است و در
 روز خلق آنها وجود عین نداشته است و ثانیا اینکه مطلب عمده نیست که

۲۹۱۵
 مبتدی باشد باشد و جامع بدین ما باشد که این تا یکد خداوند بفرماید **ذَلِكَ**
الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدام اهل ایمان مختلفه نامها را دارند و اختصاص ندارند
 پس ما نام مطلب بیکر است و تعبیر از چیز دیگر آورده اند که ما نمیدانیم و بعض
 قرآن و جوع با اهل ان میکنیم که فرمود **فَأَسْأَلُ أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ**
لَا تَعْلَمُونَ و رجوع بر این سخن در علم میکنیم که فرمود **لَا تَعْلَمُونَ** تا و بیاید
إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ که در اخبار بسیار فرمودند ما هم اهل
 ذکر و ما هم راسخون در علم و صفة امام را هم از قرآن دانسته که شاهد بر خلق
 آسمان و زمین است چنانکه از مفهوم قول خداوند ظاهر شد که فرمود **مَا**
أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ و **لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا**
كُنْتُ مُخَيِّدًا الْمُضِلِّينَ بِمَعْصِيَتِهِمْ و معنی فرموده و **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ**
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ پس به بینیم در تاویل مشهور فرموده اند که مراد ائمه هستند
 و عدد ایشان که این است دین قیتم همچنانکه در تاویل قرآن مبارک فرموده اند
 که مراد ائمه هستند و مکان و زمان هر دو تاویل با ایشان میشود خلاصه که
 غرض از آن است که عدد ائمه دوازده نمیکند و تا حضرت حجة بن الحسن صلوات
 الله علیهم که دوازدهم ایشان است عدد ائمه ختم شده است و از حضرت سید
 الشهداء علیه السلام از هر یک پرسیده منقول شده است و چون هیچ زمانه ذکر
 دنیا خال از امام نمیمانند چنانکه فرمود **يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ لِيُشْهِدَ**
وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا و فرمود **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ**
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و امامت هم که با جماع شیعه و پیار از غایت

منفصل بحضرت جعفر بن الحسن صلوات الله علیه شده است پس البته باید حق و
 در دنیا باشد و غیبت و منافع با وجود نبیست چنانکه در زمان ظهورشان هم نام
 در یکی از شهرها بود و اگر مردم آن شهر را میدیدند از شهرها غایب بودند
 حضرت هم در غیبت خود در یکی از شهرها است و معدود کی از و الا او در خدمت
 هستند و از شهرها غایب است چنانکه فرمود سخن بواجب اهل کربلا و ما بشیر
 من و حش و فرمودند آن حضرت داد و غیبت است که در غیبت اولی غیبت است
 مگر باقیه شعبان او در غیبت ثانیه غیبت است او را مگر خاصه مواله او را
 خارج از محل سوال است الا اینکه بمناسبت ذکر می شد و غرض از آنست که حضرت جعفر
 الحسن علیه السلام بنقض قرآن نیست مگر در حق بیرون طوری که حضرت امیر علیه
 مکرور حسن بن علیهما السلام که اخوین بودند و بازده امام دیگر نیست بر پشت هستند
 که فاصله بین ایشان نیست و ممکن نیست که از غیر ایشان امامی بر خیزد بنقض قرآن
 و اما اینکه اسم آنحضرت چه باشد این مطلب نیست که از طریق ظاهر ایشان است لای
 بر آن شود و علم آن در زمان نبیست خاصه که آنچه بر ما محقق است این است که از زمان
 که نقصان پیش از برقران وارد آمد و بسیار از آن از دست ما رفت است و بعضی
 امام علیه السلام اگر قرآن را انطور که نازل شد بود میدیدیم یا نه و با اسم در قرآن می یافتیم
 و از آن قبل امانت از قرآن انداخته اند و استدلال بر اسم ظاهر ایشان مشکل
 و این مطلبی است که نمیخواهد داشت زیرا که اگر ما اسم ظاهر را می بینیم موقوفات
 که باین اسم اشخاص بسیار در عالم بلکه در بیخهاش بوده اند و قطعاً امام نشده اند
 و بصرف ظاهر این اسم که بر امام نمیتوان خواند اما علامتهای ذابنه ایشان که

اسم و صفه ایشان است که همانها است که بعضی شان از باب آنست که دلیل عصمت
 ایشان است که اشاره باینها شد و بعضی علاوه بر اینها است که در قرآن پیش از آنست و
 خلصه که حضرت جعفر بن الحسن صلوات الله علیه بنا با غلبه اخبار مخصص بر ذات و
 برادری نداشت که اسبابش بهر باشد و بگوئیم متما به فلان امام است همان بکنفر
 بوده است و همان بکنفر امام بوده بل و غیر از هم بن مینار نقل میکنند که آنحضرت
 برادر می داشته موسی نام و دو برادر هم که اتفاق دارند و کوچک نسبت به بزرگ
 نمکین و شلم دارد و مدعی مائعه نیست باز مثل بکنفر خواهد بود و مشبه نمیشود
 و حاجت بدقیق برای اسم نیست که از قرآن استخراج شود بلی اسماء نوعیه مثل قاسم
 و مهدی و امثال اینها را ممکن است از قرآن استخراج نمود و چون صادق بر کل آن
 است و غیر از این خودشان همه قاسم یا مراد هستند و همه مهدی هستند و همه صاحب
 سبب و وارث سبب هستند که در اخبار فرموده اند این است که اگر بعضی از این اسماء را
 هم از قرآن استخراج کنیم چندان مهم نیست و بموجب اخبار و دلالت اینها بسیار از اینها
 را ممکن است استخراج کنیم پس آن بزرگوار پیوسته جعفر بن الحسن است و حیات و حیات
 و چون بعضی مبدعین دعا و باطله کرده اند و اسم آنحضرت را بر سر خود گذارند
 اند میخواهیم و لا حول و لا قوة الا بالله بعضی از صفات و علامات او را از کتاب خدا
 استخراج کنیم که بعد از اینهم که تشریف مبارک در بیان صفات شناخته شود نه که هر کس
 مدعی این مقام شد از او پند برفند چون نسبت به ایشان هر چند که ثابت و محقق
 است و تفسیر این نیست اما بعد از آنکه آنحضرت غایب شده و ظهور و پیغمبر باید و
 صلب و در حق مشهور و مانیست که بدانیم از نسل که متولد شده بلکه موافق اخبار حضرت

بعد از این بدین صورت جوانم ظاهر خواهد شد و خود را بتفان و بزرگی است که
 بسبب شهرت و جلال خواهد شد بلکه دست او بزرگی هم برای جماعت خواهد بود
 که بتوانند به قول نبی را با اسم او بخوانند چنانکه بعضی از اصولین از این بختان و
 دارند این است که باید صفات و علامات خاصه را از قرآن دست پیدا ویم که اگر
 باین صفات ظاهر شد از این بدین و بدین کنیم خود را بخیر است و الا که کول فخور
 و بعد از هر چه در پیش انتظار که می چشم بداریم و بخود رده ایم که خواهد آمد و
 چنین و چنان خواهد کرد که در آثار و بدین خدا را شناسیم بحول و قوه و فضل خداوند
 نشویم چون شیطان از کمال عداوت که با ما دارد و اولاد و زمان غیبت ما را
 بجهل و امیدارد و طول زمان غیبت را وسیله مایوسه ما میکند تا جائی که بساو
 العیاذ بالله اعتقاد بوجود او را از دل جماعتی از نابینان و میسر و اگر جماعتی بر این
 اعتقاد باقی ماندند نشناخته و بر میمانند که بناحق مدعیان مقام بشوند و ما
 که تشکی زمان غیبت را بدیده خود بالله سزایه و ایمان شان میدهد و مثل و مجمل
 میکند که اب فرودفته ما همین است که بیرون آمده و ما را از دوان و دوان و بیا و میر
 و هر چه هم که بدویم معلوم است اب میسریم و سزایه که از نظر محو میشود اما طایع
 ما را بغیر آنها و عیبیه های جاهلان و امیدارد که اقرار بخط و خطای خود نکنیم
 و همان بیابان خشک خالی که نماییه سرب شده بود و بعد از آنکه رسیدیم بجزایر خشک
 شوره زار و غمی بنیم همان را دست بابت کرده و عرض اینکه اب دست او رده و بنوشیم
 و دفع عطش را شود خالک بر سر کنیم و خود را از تشنگی هلاک نمائیم و حضرت الله بنا و اولاد
 ذلك هو الخذلان المبين نمانیم بناد میسریم بخداوند که بر میخاستند مهران که

ما را افضل و کرم خود حفظ فرماید و بعد از این همه انتظار مبتلا باین خیران نظر باید
 عذر و الصلوة علیهم خلاصه بدانکه فضایل و مقامات و صفات ال محمد علیهم السلام
 که در قرآن بیان شده پیش از حد و حصر و مقدار معرفت تمام خلق است بعد از خواندن
 و از ادراک آنها عاجزیم مگر اقل قلیلی که از پشت پرده های بسیار دیده باشیم و همانا
 هم در جات و مقامات است و کلیه صفات آنها باید رجوع از ادراک علمه این خلق و دست
 که احتیاج بانها و تعریف بانها برای عامه مردم بجا حاصل است زیرا که ادراک آنها را بکند
 و بعضی از آنها ولو بد رجعت باشد که ممکن ال ادراک باشد از صفات و کالات لازمه وجود
 ائمه است صلوات الله علیهم که مرکز منفک از ایشان نمیشود و از این گونه صفات با
 معرفت شخصیه حاصل نمیشود زیرا که همه دارا این صفات هستند چه اینکه معرفت ایشان
 باین صفات با آن کار همه کس نباشد و همان قدر که ممکن است برای معرفت ائمه و
 خوب است اما چون در این زمان ما انتظار شخص خاصه را از ائمه داریم علاوه بر صفات
 نوعیه علامات خاصه را هم دست پیدا ویم که شخص او را بحول و قوه خداوند بشناسیم
 اولی است و اگر چه این صفات نوعیه هم در شخص هر یک ایشان هست اما بداهه معرفت
 ایشان بان صفات نوعیه مشکل تر است تا صفات شخصیه مثلاً اگر بنا باشد علم را
 تو بعلم بشناسی مشکل تر است تا اینکه معرفت او را بقدر قامت و شمای ظاهر او کرده بشند
 زیرا که تو اهل علم نیستی که با سانه از انزاه بشناسی اما قدر قامت و شمای ظاهر او همین که
 دافعه و چشم داریم هر قدر که غایب باشد با سانه میتوان از انزاه بشناسی و این است که ما
 عضو صا از این قبیل آثار و علامات او را از قرآن استخراج میکنیم که برای عوام خوا
 هم بحول و قوه خدا شان باشد که از انزاه او را بشناسند پس عرض میکنم که خداوند

فرموده است وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ
 فِي الْأَرْضِ مَرَّةً ثَانِيَةً وَلَتُغْلِبَنَّ عَلَيْهِمُ الْكُفْرُ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْوَعْدِ
 بَعَثْنَا عَائِيكُمْ عِبَادَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
 الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَاهُمْ أَلْفَ كَرَّةٍ
 عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَا لَهُمُ الْيَمُومَاتِ وَبَيْنَ وَجْهِنَا وَأَكْثَرُ
 نَفْسِي إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا
 فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوتُوا وَأَجُوفٌ كَمَا دَخَلُوا
 الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْنَا تَبِيرًا
 عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ فَاعْلَمُوا
 أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَذَكَّرُونَ فِي الْآيَاتِ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ
 الْغَاثِ فَاعْلَمُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ الْغَاثِ فَاعْلَمُوا
 لَنْ يَكُونَ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بَلْ يَطْبُقُ مَعَهُمْ وَفَاقِعُ دَرَمُكَ اسْلَامٌ وَاقِعٌ شَدِيدٌ
 خواهد شد و در اخبار بسیار فرموده اند که هر چه در امم سابقه بوده در این امت
 خواهد بود حاد و القمل بالقتل و القعدة بالقعدة و حقانهم لو سلکوا حرجا لكانوا
 اگر بخواهند سوار بر رفته باشند شام خواهند رفت پس این وقایع در این
 امت واقع شده و میشود و ما اگر از نفاس پیران محمد علیهم السلام صورت این
 وقایع را ذکر کنیم تاریخی است که بیان شده و منافقه با اینکه از ظاهر قرآن
 استخراج شده باشد ندارد پس موافق تفسیر ما شود فرموده است که اعلام کرده ایم

بسم الله بعد مخاطبه با اینها قطع شده و مخاطبه با امت محمد صلی الله علیه و آله
 و کاته حاصل این میشود که بعضی احوال شما را بر بنی اسرائیل نقل کرده ایم که لُفْسِدُنَّ
 فِي الْأَرْضِ مَرَّةً ثَانِيَةً هر چند فساد میکنند در زمین دوم مرتبه که مقصود ساد
 فلان و فلان و احباب اند و نقص عهدشان باشد و لُغْلِبَنَّ عَلَيْهِمُ الْكُفْرُ
 یعنی که ادعای خلافت کردند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْوَعْدِ و بعد از اینها
 که وعده اولی بود که حضرت امیر علیه السلام انتقام کشید بَعَثْنَا عَلَيْهِمُ
 عِبَادَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ یعنی مبعوث نمودیم علیه السلام و احباب
 او را فرستادیم فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی شما را حطاب کردند و کشتند
 وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا که این مورد تمام واقع شد ثُمَّ رَدَدْنَاهُمْ
 لَعَلَّ الْكُفْرَ عَلَيْهِمْ مَرَّةً ثَانِيَةً و بازال مجدد گردانیدیم و
 أَمْدَدْنَا لَهُمُ الْيَمُومَاتِ وَبَيْنَ وَجْهِنَا وَأَكْثَرُ نَفْسِي
 که جهت شما از حسین بن علی علیهما السلام و احباب او بیشتر بود و اسیر
 زنان آل محمد را از احسنهم احسنهم لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا
 فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ که مراد مجازات از فساد دفعه دوم باشد و
 صلوات الله علیه و احباب و که بیایند و در دهان شما را سپاه کنند و
 لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی فاشم و احباب و باز
 داخل مسجد میشوند همچنانکه رسو شدند و احباب و امیر المؤمنین علیه السلام
 احباب و داخل مسجد شدند یعنی در فتح مکه و لِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْنَا تَبِيرًا
 یعنی فاشم و احباب فاشم بر شما برتره جویند و شما را بکشند بعد و بال محمد علیه

علیه السلام فرموده و فرموده **عَلَيْكُمْ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَكُمْ** یعنی نصرت کند
 شما را بر دشمن شما بعد باز رویت امتیه کرده و فرموده است **وَإِنْ عُدْتُمْ عَدَا**
 بینه اگر شما باز سغیان بیاورید ما هم قاشم ازال محمد صلوات الله علیه و آله و سلم
 عرض میکنم به بین نادریغ و قایع اسلام است و آنچه نسبت بال محمد علیه السلام
 کرد مانند و جزئی انتقامی که سابق کشیدند ناد را و آخر که صاحب الامر صلوات الله علیه
 بیاید و انتقام بکشد و در بعض اخبار و فتاوی و مرتبه و اقبال حضرت امام و امامین
 علیهما السلام تفسیر فرموده اند و عنو کبر و ایشهادت سید الشهداء علیه السلام و **وَإِنْ**
مَعَانِي بِنَا است و نیز اجالا فرموده است **وَمَنْ غَاقَبَ عِمِّيْلَ نَاعُوقٍ**
بِهِ شَمَّ نَبِيَّ عَالِيَةٍ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ و در تفسیر آن روایت شده است
 که من غاقب بینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اگر مراد آنچه در بد و چنین و
 امثال آن از جنگ که اعتقوبت فرمود باشد **عِمِّيْلَ نَاعُوقٍ** به بینه آنچه نسبت باو
 درمکه کردند تا و قبیله اراده قتل او را نمودند **شَمَّ نَبِيَّ عَالِيَةٍ** یعنی نصرت الله بتمام
 من و آله علیه السلام که مراد آن ظلمها که نازانها نسبت باهل بیت و خاصه نسبت بسید
 الشهداء علیه السلام نمودند خداوند نصرت را و ابقاشم انا اهل بیت او خواهد فرمود
 و نیز فرموده است **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا**
فَلَا بُرْفُ فِي الْقَتْلِ و این حکم نوعی است و خاصه در اخبار بسیار فرمود
 اند که مراد حضرت سید الشهداء علیه السلام است که مظلوم شهید شد و
 او صاحب الامر علیه السلام است صاحب سلطنت که اگر اهل زمین را بخون بزد
 الشهداء علیه السلام بکشد اسارت فرموده است و بنابر همان حکم نوعی که ملاحظه

کنه خداوند بر آید و اولیا مقتولین این سلطنت را قرار داده ایا بر آید ال محمد علیه السلام
 این سلطنت را بر آید و آیه ایشان قرار داده که باید خون همه ایشان هدر باشد و آیه
 از اولیا ایشان بخونخواهی ایشان بر غنیمت چنان نیست بلکه در سایر مقتولین
 بسیار احتمال استحقاق قتل می رود که اگر بظاهر مظلوم شمرده شوند در حقیقت
 داشته باشند برخلاف ال محمد علیه السلام که از طرف عصمت مظلوم صرف هستند مثلا
 و اگر بگویند که مثل مختار و سفاح مثلا نایک درجه خونخواهی کردند عرض میکنم اولیا
 که از اولیا ال محمد بودند و یا بناغرض نباشند هم نایک درجه داشتند و اگر
 خونخواهی صرف بود در بار مختار مثلا اقوال و ادوات مختلفه نقل نمیشد و
 نیز سلطنت را مایل بود و باغراض خودشان کار می کردند غایت از جمیع موافق
 افتاد و این است که در اخبار فرموده اند که مگویند **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْ تَنْصِيحِ**
لَدَيْكَ و همین بگنید زیرا که ممکن است خداوند بدست شترخا و خود را نصرت
 جوید مثل اینکه بیعت النصیر انصار رحبت بلکه باز بگویند و لا تشدد لی
 غیره زیرا که بوی حق انصار میجوید و بد بر آید او و اصحاب او نیست خلاصه غیر
 است که و سایر ال محمد امرو و صاحب الامر صلوات الله علیه است که البته باید
 سلطنت و اطفالا شود و خونخواهی اجداد ظاهرین و ابیفر باید و خداوند دانا
 متعدد از اراده حقیقه خود خبر داده و وعده داده است که این مطلب را انجام دهد
 و البته خلف هم پیغمبر باید چنانکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ الْمُبْعَادَ**
بِرَفْعِهِ است و فرمود **أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي**
الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَتَمُكِّنَ

لَهُمْ فِي الْأَرْضِ قَرْنِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْ
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَقِيلَ لَهُمْ مَا بَدَأَ فِرْعَوْنَ
عَلَى الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بَدَأَ يَحْ أَبْنَاءَهُمْ وَتَحْيِي بَنَاتَهُمْ
إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَبِمَقْضَاهُ قَوْلُ خَدَّادٍ لَمَّا كُنَ
طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ وَخَبَرُ كَبِيرٍ كَرَامٍ بَابِ زَيْبِ بْنِ
أَسْتَدَانِ أَيْمٍ كَنْظَرِ بِنِ وَفَاعِ بِنِ أَمْتِ شَدَّ اسْتَدَّ كُنْشَ وَبَانِ
مَانِدَ اسْتَدَّ خَدَّادٍ دَادَ فَرَمُودَ وَبِغَضِ مَضَارِعِ وَبِغَضِ
فَرَمُودَ اسْتَدَّ كَرَامَ دَادَ بِنِ كَبِيرٍ وَبَانِ أَيْمٍ بِنِ
وَهَامَانَ مَرَمُودَ بَدَأَ كُنْشَ بَدَأَ مَقْبَلِ مَنَاسِبِ بَدَأَ
كُنْشَ مَبْنُودَ كُنْشَ مَقْبَلِ رَادَ مَوْجِعَ دَامَ وَاسْتَدَّ مَقْصُودَ بَانِ
سَلَّ بَكَّ فَرَمُودَ أَيْمٍ بَدَأَ بِنِ هَبَّ عَنْكَ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَطَبَقَ كَرَمُودَ بِنِ مَبْنُودَ بِنِ مَبْنُودَ بِنِ
وَبَانِ مَقَامِ مَرَمُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ وَبَانِ مَقَامِ
كَبِيرٍ بَانِ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ مَبْنُودَ مَبْنُودَ وَبَانِ
بَدَأَ وَبَدَأَ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ
عَلَى بِنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَبِيرٍ كَبِيرٍ كَبِيرٍ كَبِيرٍ
أَنْدَ عَلَيْهِمُ وَبَدَأَ بِنِ كَبِيرٍ كَبِيرٍ كَبِيرٍ كَبِيرٍ
بِنِ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ
وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ وَبَدَأَ بِنِ مَبْنُودَ

مستند عرض میکنم و اخبار و بیانات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
مستضعفین ما بنیم که خداوند ما را ائمه قرار داده و وارث قرار داده و مراد از
فرعون و هامان و جنود ایشان اعداء آل محمدند که خداوند ممکن میکند بآن
آل محمد زمین را و میباید باعداء ایشان از طرف آل محمد آنچه را که در آن
میشبیدند و حقیر این علی السلام فرمود که بحق انکس که جبهه داشت کافه و بنده را
خلف فرموده که هر آینه مهربان خواهد شد بنادینا بعد از شام و چو شمس مثل
مهریانی ناکه بد خلق بفرزند خورشید بن ابی داوود و فرمود آن مَن
ناخود باز خداوند مرعاج را به دیگر فرموده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَكَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفْنَا لَكَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ
الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ
أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا عرض میکنم به بین بچه
ناکید و عد فرموده که ایشان را خلفه گان قرار دهد در زمین ایشان را
مکن از دینی که برایشان پسندید بفرماید و بعد از خوف و تقیه که داشته اند
امنیت بایشان بدهد که عبادت او را خالص کنند و چیزی را با او شراب
نکنند بجهتی که با خلفاء جور در میان داشته باشند و نمکنی که از آنها
بیایست داشته باشند بیک از گردنشان و دارد و ایشان را خاک و فریاد
در کل ملک قرار دهد و اخبار و بیانات از اهل بیت سلام الله علیهم در این
که این آیه مبارکه خبر از وعد خداوند است بآنکه بخواهد ظهور قاشم باو غاشم از

بعد مدد و اید قوی غلبه کند که در جمیع قریه های زمین صدای اذان بلند شود
 و اسلام چنان قوت بگیرد که احد نتواند مخالفت کند و در او اهل ظهور باشد
 امری بلیه انحصار و تمکین و استسلام و صلح تمام ملل و دین و قبول جنیه و صفای
 آسمانها بگردد و ولی بعد از زمان قیامت که مختلف از شرایط صلح کند تمام را قتل
 کند مگر هر که ایمان بیاورد و بپا خیزد و ندانند فرموده است **هُوَ الَّذِي ارْسَلَ**
رَسُولَهُ بِالْحُدُودِ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بر این است باید غالب بر کل دین شود و تمام ادیان باطل را
 بالاخره از عالم بردارد و از صد اسلام تا کون ابد این وعده های خداوند
 انجام نرفته بلکه اگر ملاحظه کنی بدو و خواران او اسلام شده و همان جنیه
 غلبه بر کفار و جنیه بر بعضی آنها کرده شده بود باقی نمانده و همه دین و
 ملل نظام غالب بر اسلامند پس چگونه میفاد خداوند انجام گرفته است و کی
 امت اسلام متمکن از امثال امر خداوند شده اند که فرموده است **وَقَالُوا**
الْمُشْرِكِينَ كَاْفًا كَاْفًا لَوْ كُنَّا يُقَاتِلُونَكُمْ كَاْفًا و در راه از حضرت
 صادق علیه السلام نقل میکنند در این آیه که فرمود باید مقاتله با همه آنها کرد تا
 مشرک نماند و کل دین بر ایمه خدا باشد و فرمود تا و اهل این آیه نیامده است و اگر قاتل
 ما برخواست زود باشد که ببیند که او را در آن کند انچه از او و اهل این آیه خوا
 آمد و هر آینه برسد البته دین محمداً علیه و آله هجرت که شب سیه تابانند
 شرک پرست زمین نمانند چنانکه خدا فرموده **يَوْمَ تَجُودُ السُّجُودُ** و چنانکه خدا فرموده **يَوْمَ تَجُودُ السُّجُودُ**
 چنانکه باز خداوند فرموده **وَقَالُوا هُمْ خَيْرٌ لَّا تَكُونُ فِتْنَةً وَ**

يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و ايات با چنانچه دینا است و بطور کلیت فرموده
 است **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ**
رَبُّنَا عَبْدًا لِلْصَّالِحِينَ و مراد از زبور زبور داود علیه السلام است
 و ذکر می افق حدیث نوع کتب سالفاست و عباد صالحون قاشم و اصحاب ان حضرت
 هستند که باید کلیه وارث زمین و مصروف دوزان شوند و چقدر رجاه کنند
 کسانیکه دل خود را بمنز خرافات و تاویلات جاهلان خوش میکنند و مثل این و قاشم
 خاصه ما را که نظام و جبر عالم را فراموش کرده همان طور که در اخبار فرموده اند این
 خدا را نمیتوان بر دهن امور دین و العباد بالله حرفهای قدیمی و کهنه پرستی
 شمرده شده پس تا و ايات باطله بگوئیم که بین چه تمکینی برای اهل حق حاصل
 شده و چه غلبه بر کل ادیان نموده اند و چگونه خوف و تقیه اهل حق را بپوشانند
 و هر چه زلفت دل خود را خوش کنند و باطل بسایند و خداوند مفرماند
وَلَسَنَ آخِرُ نَاعَتِهِمُ الْعَذَابُ اِلَى اُمَّةٍ مَّعَدٍ وَ دَرِيَّةٌ لِّبَقُولِنَ
مَا يَجِبُ اِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و در چنین فرموده است **اَفَاَمِنَ**
الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ اَن يَخْشِفَ لَهُمْ اَللَّهُ فِى الْاَرْضِ
اَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ **اَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي**
تَفْلِهِمْ فَمَا لَهُمْ يَمْضُونَ عرض میکنم و همتاها اشاره به ان وعده ها است
 که البته باید بشود و همتاها در زمان قاشم علیه و آله و بر دست ان حضرت و اصحاب او

خواهد شد و او است عبد الله خدا را بشان که خواهد آمد و غنم هاد و زمان او و
 پیش از ظهور او واقع شده و خواهد شد و این تا و بلاء ممله و الله نخواهد گذشت
 و هر کسی که از اهل بدعت خود را اهل حق بداند و بکشد که در حدیث
 حرفها را بگوید و کدشته و استخلاف حاصل نموده اند و دشمنان ایشان از ایشان
 در حق استند با عدالت شده اند اگر با انصاف نظر کنید می بیند که هر کسی این تا و بلاء
 را بر ائمه می تواند بکند و فرقه در میان نیست بلکه البته دیگران اولایند بلکه
 این تا و بلاء را در باره خود می بیند و از خود این جماعت مبدء این انصاف می رسد
 که با سایر مسلمانان در اظهار اسلام و عقاید خود اسوده تر و این ترند با شما که هنوز
 بعد از هشتاد سال در اسلام مسلمین نمی توانند خود را با نقطه معرفت ببرند و
 بی پرده خود را با ایشان نسبت بدید و هنوز که شده بزرگان شما می شوند و در
 بلاد مسلمین نمی توانند علنا راه بروند و تورا بحق خداوندند اگر اقرار بخداوند دارند این
 است نمی تمکین و تمکین و این است و استخلاف و این است غلبه بر کل ادیان که اگر این باشد
 هر مبنی و هر جماعه می توانند همه اینها را بخود نسبت بدهند بلکه بطریق اولی
 و وضعی است و باشد و جفا است برای شخص عاقل که گوی جماعه خارجی از دین را
 بخورد و این مزخرفات دل خود را خوش کند و والله که همانکه در دل دارد و اصلا
 معتمد باین اثبات و اخبار نیستید و هر را فاشانه می بیند و هر را فاشانه و بر و بر
 عقاید نزدیک است تا اینکه بظاهر از روی نفاق قبول می کند اما همه این وعده ها
 تا و بلاء بوضع حاضر خود نان می کند و خدا میداند که پادشاه بازمی اطفال را
 از این تا و بلاء باطله بیشتر است تا آنکه بزرگان اطفال متعرض غنا نیستند

میگویند بگردید بازی کنند تا بزرگ شوند اما شما بپاره فنا که یک توبه از این
 طرف بخورید و یک بر کلما از آن طرف و بعضیان کشته میشوند بدون اینکه در
 بیرون آورده باشند و بعضیان حبس میشوند و عموشان چنان که نام و غیر می بیند
 که در صلا مساین کشته می شوند و بعضی معدنک میمانند یکدیگر میگویند بیین
 سلطنتی برای ما فراهم شد و چه عزت و شوکت و غلبه دست آورده ایم حقیقه
 این سلطنت و عزت از آنکه خود شما باشد دست از سرسلطانان بپارید و در این
 ضمنا را بحال خود بگردانید فلا با انتظار رسیدن این وعده ها دلخوش باشند
 بعد از همه اینها باین حرفها مفت نکند و میاورند و از آمدن روزگار بهتر
 از این نشوند عجب است و الله از عداوت شیطان با ما که را غم همین قدر دلخوشی
 ما همین قدر دلخوشی که ما با انتظار یک روز در دل خود را خوش کنیم و بشود عقیده
 ما را نسبت باین تا و بلاء می کند مثل نظر و مذهب فرض کن مخبرین صادق با خبرند
 اند که چند بار دیگر بار میاید و در خان سبز خرم میشود و از زمین انواع نباتات
 و دریاچین میرسد و بلبان برود و خان بخواند و ترنجات باران بر زمین میرسد
 و اقسام بیوجات دست میاید که مثلا اگر سبک بر سر بگیرد و در خان ده رود
 و مانند اقسام سبک تو از انواع بیوجات و کار نک از باران در خان پر میشود
 طغاه نعمت با افرادان میشود و نگاه می شد و عزیز قاهر میاید و در آخر زمستان بر سر
 استخوان اهلان زمان هوا منقلب شود و در عدد و برق و باران شدید و برف
 نرگ و در ضمن ضاعقه ما هم از آسمان بریزد و در لاله ها می نوازیم در زمین حادث
 شود و خانه ها را خراب کند و جمع کثیری را هلاک نماید و خونها جاری شود و در

بشکند و انواع بلاها حادث شود در این بین بعضی حق تعالی آنرا متوجه اهلش است
 و گوشت را بر میزند تا کشته نشود و هر یک از این انواع بلاها را با اسمی
 از آن و عدد خاص بخواند و طایع شاعر هم که مرزفات میسر آیند تیشها
 بسیار میبایند و بعضی از علل هم در این بین واقف بر سخنان این شاعر جاهل شود
 تو را بحق خداوند بین در نظر عقلا این مرزفات که میگویند چه اندازه قبیحت
 شناعت خواهد داشت که شخص اینقدر جاهل باشد که بلا را از رحمت تمیز ندهد
 جلیب های مملکت و موانع محرقه را با اسم آن نعمتها بخواند و تلقی نماید و بخواند
 و والله که همه این جناعت را سفاک خواهند خواند بلکه بجای این خواهند شناخت و
 الله هم الفطره ملثفت هستند و در همین حال باین سواد و ان مغاره که بران
 طرز شده هم صدمه بایشان میرسد بعد از آنکه شیطان هم از سخن آنها دست
 نمیدارد و باین سخنان مرزف و امیدارد که بین چه نعمتها را فراموش دارد و
 بلا عطا شده و نمیکند ارد که بچای هار و بخداوند و اولیا او بنمایند و توبه انا بکند
 بلکه بلا را بر دارد و مانند قوم پوئس آنها را نجات دهد و بگذران روزگار را از
 باز در روزگار پوئس کند تو را بحق آنکه که ما را از عذوب جو آورده بین این نایاب
 جاهلان بهیچیز دیگر غلبه میکند گفتیم ماندند و الله که بین همین است نعمتها را فراموش
 زنا عیالها برافزاید امتیها تمام رفیع شده ظلم و جور و عصبان عالم را فر گرفته
 بک کلمه حق را از دست جرئت بی بره نمیتوان گفت اسم خدا و پیغمبر الهی صلوات الله علیه
 از زبان کفر عالم را گرفته سلب عقاید اعمال سلایقه خود را کهنه پخته اند خارج
 که بخود تمام دهری شده اند معتقد باینکه اینست چه جا خاتم و بر حسب تحقیق انواع بلاها

عالم را فکر کند و در همین اسم خود را بنویسد و باینکه صاحب خلقت
 و قوت باشد خال بگویم که بین چگونه موعدها که از ظهور ائمه داده اند بر
 کرده و قدرت و سلطنت او به عظمتی رسیده است همه اینها حرفهای سنیها و
 مرزفات جاهلان است قدر هشیار باش و بصرف وقت خود را مباد خلاصه بر این
 وعدها که خداوند در ظاهر صریح قرآن فرموده البته باید بشود و بدلیل موعظه
 حس اگر بالفرض هیچ هم نباید بشود مگر همین وضع غاری در کار و بگریز آید
 تازه بر این سخنان بنام همین طور بحال خود بگذارد و اقله اگر روز خوش ناید
 انتظار شراداشد و بشم که بهتر است و انتظار الفرج فرج ائمه ابوبصیر خود را بداند
 است که مولد آنها و نعمها و بلاها عظیم است چون مرخصی که از سلامت خود مایوس
 شود و تن بملک دهد و اخلیل است که ببرد و آثار غریب بر او مایوس است حتی
 نقل میکند که طبعی مدعی شد که من همه موم و از طعم و ذایچه میشناسم و علاج ازاء
 دائم میخواهد تجربه کند و طبیب دیگر گفت من حاضر بر امتحان و چهل روز پشت
 خلتان شخص شغول بگو بیدن ها و ن شد با اسم اینک تعبیه میباید و روز چهل
 که حاضر شدند برای امتحان شریع اباالحسن و در دست او داد و او خورد و هر چه
 فکر کرد و وقت نمود طعم و ذایچه از آن نفهمید و بر خود هم گذارده بود که باو تمیز دهند
 و علاج خواهند کرد پس همینکه نفهمید که چیست از علاج خود مایوس شد و افتاد و
 بر مایوسه بسیار بدست و این است که خداوند در کتاب خود میگوید اَنْذَرْتَهُمْ
 وَلَا يَنْتَظِرُونَ رَوْحَ اللَّهِ اِنَّهٗ لَا يَنْفِاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ اِلَّا الْقَوْمُ
 الْكَافِرُونَ بر نام اگر موعدها که خداوند در قرآن داده همین باطل

تعبیر کنیم البته باین مایوس از آن نعمتها شویم و مایوسه بسیار بدست و با غیاب
 که مکرر می شود و از فریاد و گریه و از وسع زمانه دلشک می شود و امید هم
 که بخایه دیگر ندارد پس خود را هلاک میکند و این از نتیجه مایوسه است
 یار و یار از راه دیگر عرض میکنم که او را خبر و در سال است و خاصه مسلمین که
 اینها را و اینها را می بیند و خوار و غارت و عالم را اطلاع از غیبت میدهد و گن شنه
 و حال و پند و صلاحیضا را بسیار بوده اند و مکرر خبر از غیبت میداده اند و گفته
 را و در غیبت شده اند و هر چند که بمقتضای غارت غالباً سلوک میکردند و اندک
 را که در غیبت خود و تمام حجت بر خلق مکرر اظهار بسیار از معجزات را میفرمودند
 و در اخبار خود زمان اگر قصص و تتبع نام شود شاید صد هزار حدیث در معجزات انبیا
 و اولیا و ائمه عا قلم یافت شود که در هر رفته قطع حاصل میشود که ما این شدت
 تو اظهور کند ب مکرر نیست بلکه بقدر این که شاهد و یقینه بر صدق نوع آنها باشد
 و سبب است که بعضی عا قلم است و باید به بنیم فریادها را در میان و در هر رفته صد
 خبر از انبیا است علاوه بر این که در کتابم ذکر معجزات مخصوصا با اعموم بابا را به بنیم مثلا
 از اشتقاق قر خدا و نایب می دهد و هم چنین از هلاکت بر هر دو سو دانه که برای خراف
 کردن خانه خدا آمده بودند و خداوند افاضه را به با جاده بتجمل از چنگ ابابیل
 هلاک فرمود و هم چنین خبر از دشت شمس برای سلمان بن داود و پوش بن نون
 علیهم السلام می دهد و هم چنین از معجزات حضرت ابراهیم علیه السلام و موسی و عیسی علیه السلام
 بسیار خبر داده است و هم چنین اخبار غیبی که در خود قرآن از امور خفیه و انبیه مکرر
 داده است که یک و در و نایب است و اگر بیک تفاسیر نظر کنیم از این قبل فراوان به بی

تا جائز که نقل میکنند که منافقین و مشرکین طو ک این مشایب دانسته بودند که
 خودشان جلو گیر از سخنان یکدیگر میکردند و میگفتند که نگویید که از غیب خبر
 بدهد مهربان و سترهان فاش میشود و اگر اندک عرق مسلمانان در تن کی باشد ابتدا
 شبهه در صدور معجزات از پیغمبر و ائمه اطهار نمیکند و کاتبه خداوند فرموده
 وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ
 كَلِمَةٌ بِهِ الْمُوتُ بَلْ يَلِيهِ الْآخِرُ جَمِيعًا وَنَزَّلُ
 مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و توهم که اظهار
 عقیده بظاهر فراموش میکنی پس چرا انکار معجزات را داده و از این گذشته که در
 برابر انبیه دشمن از کفار فریاد و فریاد و نصایح ممکن است که انسان مداکره
 این همه معجزات در همین قرآن با در خارج بکند و مدعی باشد و احدی انکار را روا
 نکند و نگویند چرا دروغ میگویند بل امر و مثلا میگویند که کجاشق الف و واقع شده
 و چرا دیگران نقل نکرده اند اما از روز که شنیدند از پیغمبر است انکار نکرد زیرا که
 با حضور خودشان واقع شده بود و نمیتوانستند علانیه منکر شوند و خوان
 در واقع دلیل بر آن است بر صدق این معجزات که شخص با داشتن طرفه قوه
 در این کتاب که مدعی است که لا یأتی به الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
 نقل بگونه وقایع و معجزات بکند و هر دروغ باشد و احدی انکار نکند و نهایت
 انکارشان همین باشد که بگویند سخن میکنی در صورتیکه سخن را می شنیدیم بوده است
 و اگر سخن بود دیگران هم میبایست نقل از آنها را بیاورند و از احدی نقل نشده که در
 برابر معجزات ایشان کاری بکند که بطلان آنها را ظاهر کند و در واقع همین قول

که اینها احیاء و دلیل بودن معجز است زیرا که اگر هیچ نبود که جواب پیش از این نمیخواست
 که بگویند و بدو روغ میگویند پس معلوم است که مسلم اعمال خارق عاده بوده که آنها را
 مستحق میگردانند خلاصه پس بدلیل کتابیست در وایات موثون بها و دلیل عقل
 و شعور است اسلام بلکه ملل این مطلب علوم و محقق است که انبیا و اولیا صاحب معجزات
 بوده اند و معجزات چون یقین مردم بسیار است و شک و شبهات بسیار است
 شاید دلیل و غرض حسنه میگویند که خواه یقین داشته باشد یا نه عقل حکم میکند که
 تا همه کس را ندیده که صاحب معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق حسنه و سایر
 صفات مختصه ایشان باشد کول بخور و خود بخورد نمکین منازیرا که اگر واقعا میباید
 باشد و یقینا همین طور است که مسلم ناکس باین صفت نیامده من اطاعت از مثل
 خود بایست و از خود چنان کرده باشم و چرا مشرک بخدا میخورم و کمانا غیبت
 ان امام که خدا قرار داده بر او خود تراشیم و نمکین از او نمایم و بیجهت دیگر بدو
 رجحان بایست مطاع باشد و من بدون حجت بایست مطیع باشم چرا برعکس نباید باشد
 چرا هر دو را ندیده باشم و هوای خود رفتار نکنیم و اگر واقعا چنین نباشد و خلاق عا
 صورت نمیکند که باز همین منوال رجحان دیگر بر ما از چه حجت است اگر معجزات که
 همه حاضریم و اگر جعل است که همه غایبیم و اگر فضا است که همه فقیهیم و اگر ذلت است
 که همه ذلیلیم و اگر ضعف است که همه ضعیفیم خلاصه این صفات خلفیه مشرک
 که رجحان بر کسی حاصل نمیشود و اما علم و قوت و قدرت و عزت و غنا و غیر ذلک
 از صفاتی که بایست ائمه شیعیه ابرام که در اینها نیست و بسیار در آنکه خود تو هم اقرار
 داری مثل علم و قدرت و انقدری را هم که بدو روغ مدعی بشوید دیگران هرگز نتوانند

مدو روغ مدعی شوند پس چه حجت دارد که تو را مقام دانند خلاصه که اینقدر نیست
 و حقیر بودن پسندیده نیست و هیچ حجتی را خداوند خلق نکرده و حقیر کردن
 علو را هم که خلق فرموده و در جای خود پسندیده است اما بیجا جمع است مثلا نیکتر
 کون از این که کوچک و ذلیل و مطیع اینگونه اشخاص که مثل تو غوغا بپايت تاز تو
 هستند بسیار خوب است و خدا فرموده **لِلّٰهِ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَرِیْسُوْلُهُ وَلِلّٰهُ مَنَیْنٌ**
وَالنَّاسُ رِیْسُوْلُهُ خود قرار نداده که خود را بجهت حد دلیل و است نزد هر ناگر
 نماید تا مردم از این مضایقه نندارند و هر یک که بایست ز شیعه را هم که با آنها نباید برتر
 اما همینکه دعوت انبیا و اولیا حق با آنها میرسد که میبویند و سر کشی مینمایند و
 همه اینها از عداوت شیطان و مکر است که اینها انسان را بر اهمل باطل و ابطل
 که خسر الدنیا و الاخر شوند و باید فایده نبرند سهل است که همان قدر هم که در نزد
 اند سنان گرفته شود و خوب است ما و تو بیون الله و هدایت مشایخ و اشیاء
 کول اینجور اشخاص را بخوریم و چون رسائل متعدده و الحمد لله در این مطالب
 نوشته ایم چندان حاجت بنفصل نیست و همین جا کلام را ختم میکنیم الا اینکه
 جناب سائل سالت جزئیه دیگر سوال کرده اند که همین ختم کلام بیان از ارام میکنیم
 ان شاء الله و ان از پوشیدن آنکه غرض است که حلقه ان طالع فرنگی باشد
 صورتیکه معلوم است که نصف پاکتر یا بیشتر از غیر طالع است که باطل و غلط است
 و در جواب عرض میکنم اما در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم که ذکر می اندازیم
 متشوشند بدو و کلمه ملا و بر صدق اسم است و در حق پس اگر خلیط ان بقدر
 است که عرفا از صدق اسم ذهب بنفاد است که البته پس ان برای مره جایز نیست

اگر از صف و اسم و داده باشد حد بجز من بشود و اگر در احاطه طریق نجاه است و بعضی
 از صاحبان بودند که مص بودند بر اینک اینها طلائع است و موضوع فی واقع نمیشود
 ولی مولای من اعلی الله مقامه مرجع اقامه حاج محمد خان نور الله مضجعه جناب
 و از دست نمیدادند و بعضی حلقه از اقطع نموده از نفره میساختند و نگین غایب
 را بجای خود می گذاشتند و هر حال که هر چند حکم بحکم نشود احاطه مرغوب است
 والله العالم بحقایق احکامه + تمام شد این رساله بدست بنده مسکین
 ابن محمد کریم زین العابدین در یوم عرفه از شش هزار و سیصد
 و چهل و یک خامه مصلحتنا مستغفر راجعاً عفو
 ربّه:

قد وقع الفراغ من توبه هذه الاوراق الشريفة بيد اقل العباد طاهر بن المرحوم الحاج
 عبد الرحمن غفر له في يوم الجمعة ثمانية عشر ربيع الثاني من شهر ربيع اربع
 وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الالف التحية والثناء



از رشحات فیوضات حضرت مستطاب العالم الشریفة والحکیم انصاری
 والفرد الذی لبس له ثانیة حجۃ الاسلام وایة الله فی الانام مولانا الموقد
 وملاذنا المسدد اقامه حاج زین العابدین خان کرم الله
 اجل الله شأنه وانا برهان زبور تصنیف یافته بود
 بر حسب خواست ناظر اشار الیه وفقه الله
 لمراضیه بلع کردند

چاپ اول

ایران

اوردیل

تبریز

۱۳۴۴

**الاجوبه
المسائل
جواب**

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام ما عباده الذين اصطفى وبعد چنین گوید بنده اشیر
زین العابدین بن کویم که رقیبه ملاطفت شهبه رسد از آذربایجان
 وقام الله من شرو الانس والجان از طرف جناب محمد نصاب بخدمت انتساب شرف
 الحاج لانتخاب برادر بن کوسر حاج میرزا علی اکبر افازید عزه شهبه بچو را می خلفه الله
 مرحوم میرزا مغفور حاج محمد صادق ناچو را می طاب ثراه و جعل الجنة مثواه که بعد
 از طاعت ابرام درستی سوال نموده بودند از بعضی مشکلات ابان قرآینه و مسائل عرفانیه
 و این ناچیز علاوه بر اینکه خود را قابل حل اینگونه مشکلات نمیدانم موانع و عوائق
 از الزمان که موجب خلل بال و پریشان خال و محروم از معرفت است بسیار
 داشته و آن قسمی که فی الحقیقه لازم است که قلب مجتبی در فهم مشکلات بزرگ
 شخص خاص باشد مبستر نبود و از آنجا که جناب سائل دقت الله تعالی البشیر

لحق خود سوال فرموده اند امید است که خداوند توفیق دار فرقی فرموده عبادان که
 موجب حل اشکال ایشان باشد و قلم این ناچیز جاری نماید فانه بالاجابة جد و
 علی ما شاء قاهر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علیه و آله و آله
 فرمودند اول آیه شریفه در سوره مبارکه مائده و اَنْتُمْ عَلَیْهِمْ نَبَا ابْنِ اٰدَمَ بِالْحَقِّ
 اَلَا قَاصِحٌ مِّنَ النَّارِ مِیْنٌ بَعْدَ مِیْنٍ فَبَدَّ بِنَارِیْنِ لَکَ کَذِبًا عَلٰی بَنِي
 اِسْرٰئِیْلَ اِنَّهُمْ مِّنْ قَتْلِ نَفْسٍ یَّغْتَبِرُ نَفْسِیْنِ اِلٰی اٰخِرَیْهِ شَرِیْفٌ ظَاهِرٌ مِّنْ مَّارِکَ
 مفهوم شر این میشود که بجهت قتل ناحق که انقیابیل مجتهد ماییل واقع شد
 اسرایل را چنان امر فرمودیم که هر کسی قتل نفسی کند از رجه ظاهرا خواه مبارکه
 البته قتل حضرت ماییل قبل از بعثت حضرت نوح علیه السلام و علیه السلام و قتل
 اقتاده و زمان حضرت موسی علیه السلام که مبعوث بر بنی اسرایل بودند علی اختلاف
 روایات اقل (۳۷۰۰) سال بعد بوده چطور حکم قتل اینقدر سال قبل را باها را
 (۳۷۰۰) سال بعد مجری شود و خال آنکه از آیه مبارکه قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَّخُنَّ
 الْاَمْنَ وَجَدْنَا مَسَاعِنَهُ اِنَّا اِذَا الظَّالِمُوْنَ فَاِیْنَهُمْ مَّرْجِعُهُمْ مَّارِکَ وَلَا
 تَزِدُّوا وِرْدَهُ وَزُرَّا خُرٰی که ظاهر مفاوت داشته مرحمت فرموده و رفع اشکال
 بطور وضوح از بعد دلیل بفرماید جواب عرض میکنم و لا حول ولا قوة الا بالله
 ابان مبارکه تمام آنها این است و اَنْتُمْ عَلَیْهِمْ نَبَا ابْنِ اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبْنَا
 قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمْ اَوْ لَمْ یَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخِرِ قَالَ لَا فَنَلْتَمِسْ لَکَ قَالَ
 اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ بِدَکَ لَیَقْبَلَنِیْ مَا اَنَا
 بِبَاسِطِ یَدَیْ لَکَ لَا فَنَلْتَمِسْ لَکَ اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ اِنِّیْ اُتِیْتُ

اَنْ يُّؤْمِرَ بِاَمْرٍ فَاِثْمُكَ فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
 فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ *
 فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحِثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ بُوَارَى سَوَادَ أَخِيهِ
 قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعْمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذِهِ الْغُرَابِ فَأُوَادِرِي سُوءَ
 أَخِي وَأَصْبَحَ مِنَ النَّارِ مِمَّنْ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي
 إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا
 قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
 وَتَرْجِه فارسی است که میگوید بخوان و ایشان خبر و پس از
 بحق و حق که قرآنی نمودند پس از یکی قبول شد و از دیگر قبول نشد که مراد
 هابیل و قابیل باشد که چون حضرت آدم علیه خواست بر حسب حق خداوند
 وصیت و اسم اعظم را هابیل بپارید و قابیل بزرگتر بود و وحید بر دیس
 خداوند امر فرمود و قرآن کند و از هر یک قبول شد و مستحق و ضابط
 باشد پس قرآن نمودند و قرآن هابیل قبول شد پس قابیل بغضب آمد و
 هابیل گفت مرا سینه تو را خواهم کشت و هابیل فرمود که این است و جز این نیست
 که خداوند از هر یک کاران قبول میکند هر ایند اگر دست خود را بسوی من دراز
 کنی اینک مرا بکشی من دست بسوی تو دراز خواهم کرد که تو را بکشم و من از خدای
 پرونده غالبان بهترم من را ده دارم که تو بر کمر با نماند و نگاه خودت پس از
 اصحاب جحیم باشد و این است جزای ظلم کنندگان پس پند داد برای او و نفس او
 و پس از قتل او را پس از او کشت پس جمع کرد در خانه که از زبان کاران بود

پس متوجه بود که جنه هابیل را چه کند و این وقت خداوند غراب را فرستاد که درون
 بحث میکرد و حرف میخواست تا اینکه بنمایاند باو که چگونه جنه برادر را بپوشاند پس
 قابیل را گفت و گفت و این باو را باو بودم از اینکه در این علم مثل این غراب باشم
 پس جنه برادر را بپوشاند پس جمع کرد در خانه که از زبان کاران بود و این باب نوشتم
 ما بر بنی اسرائیل که هر که نفسی را بکشد بغیر اینکه مقول نفسی را کشته باشد یا فساد
 در زمین نموده باشد پس جنات که هر مرد مرا کشته و هر که ایا کند ان نفس را بر جنات که
 مرد را احیا نموده عرض میکنم آنچه مسلم است این است که این واقعه در میان هابیل و قابیل
 و جنات بعد از این باب است که هر چه بعضی ازها گفته باشند از جنات است که عادت
 این واقعه را بیست حکم حضرت آدم علیه بنویس هابیل خواهر قابیل را که با او توام بود و صلیح
 و نزوح قابیل خواهر هابیل را که با او توام بود و قبیح را نظر نموده اند و این کلام صحیح
 نیست و راه غایت است و در اخبار شیعیه هم که وارد شده از باب تقیسات و حق همان است
 که در ترجمه ایات گفتیم که از باب صفت بود چنانکه در حدیث دیگر فرموده اند و گفته
 این است که در هر اخبار دیگر بنظر رسیده و فرمودند راه ایل و قابیل شمرده اند و
 نیست و بعضی گفته اند چنانکه در تفهیم کثر الدقایق نقل نموده است گفته اند که آن
 دو در تفران بنی اسرائیل بوده اند که چنین کردند و از همین باب خداوند فرمود
 مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ عَرْضُكُمْ أَشْكَالَ جُنَابِ الْمَوْتِ
 این تفسیر سهل میشود چون وجه اشکال را همین شمرده اند که میان قابیل و قاتل
 و میان بنی اسرائیل مدتها مدد بوده و چه حجت داشته که حکم آن دو را برایشان
 حمل نموده است پس این تفسیر این دو نفر هم زین بنی اسرائیل بوده اند و اشکال

رفع میشود و چون حکایت با این معنی باشد باید اقسام کلام و تفسیر آن
 چه اشکالات پیش می آید ماعدا نمیکند و ممکن است که هر یک از اقسام کلام قابل
 اتفاق افتاده باشد و هم بین دو نفر بگویند و بگویند که اینها هم بداهت از بین او می آید
 و علامت حال چشم از این تفسیر نادر هم پوشیده اشکال و معنی اینها از این باب نیست
 و مثالی ظاهر در عرض می کنم که چنانچه تجربه در خودت یاد داری بگوئی دست پناه و ذکر تلا
 و در امثال معتقد است و مستحق دارد اعلان بکنی و بنا بر مردم اطلاع میدهد که ما این
 تجربه را کردیم و ضرر زدیم شما از این روایه می بینید و اینرا استعمال نکنید و نمیتوان
 ابرار کرد که توفیق دیگر چنانچه بگویند باید بگویند که از محقق که بد بگویند و
 و در صحت حفظ افتاده تجربه خود را بد بگویند که هر وقت گفت باشند و از این
 بهر هیزند و در این مقام هم که محل سخن است امر بین منوال است چون کار می که قابل
 نیست بهر هیزند که باعث ندامت و خسران دنیا و آخرت او شد و گاهان او و خود
 هر را بد و تر کشید و مستحق آتش جهنم شد این است که خداوند بجهنم اسیر شد بلکه بر غایت
 ناس فرخ فرموده که اگر قتل نفس کردی چندین باشد و اگر اجنه نفس کردی چنان
 بلی فقط اشکال که میماند این است که خداوند محتاج تجربه نیست که چنانچه از انجا این طور
 تجربه شد در سایر جاهای اینطور حکم فرماید پس چرا بگوید خود ایندله حکم نفرموده
 عرض می کنم جمیع است خداوند بجهنم محتاج تجربه نیست و پیش از هر چیز هر چیزی را
 میداند و بنائیت خداوند در هر چیز معلوم است و از خود رفتار فرماید اینها
 نمی بینی که خداوند بجهنم از خود صادق و کاذب و شب و روز و نفس محتاج باطنان
 تجربه نیست اما معذرت که میفرماید وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

فَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ معنی اینها
 اینها بشناسند که راست گفتند و اینها بشناسند که دروغ گفتند و خداوند کذابان را
 که خداوند کذابان را که کاذبند و مراد از این علم علم وقوع است که بر طبق علم از
 خداوند در عرصه حدوث واقع شود و خلق نتوانند منکر شوند و در قیاس بگویند
 اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ پس غرض خداوند تجربه برای خود نیست و محتاج تجربه
 نیست و برای تمام حجت بر خلق امور و احکام را اینطور جاری فرموده پس در احکام
 شرعی و بنیاد است مدینه نبویه و این تقسم را جاری میفرماید که بعد از آنکه خلق
 عملی را بجا آورده و ضرر یا نفع آن را برایشان ظاهر شد حکم خداوند برایشان جاری
 میشود حتی در شرع اسلام مکرر همین منوال را میخارم میشد و بعضی امثال که در یاد می
 بیاید عرض میکنم چون مجال تتبع زیاد ندارم مثلاً در باب تطهیر از غایب بنا بر استحباب
 با حجار بود و تطهیر با آب صلا می نمودند و آنکه یکی از سلفین که ظاهر اعتبار با سیر بود
 مثلاً با سلفین طین شد و ملاحظه کرد که با حجار نمیتواند تسبیح عمل نماید با آب خود
 تطهیر کرد و آب در باره او نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از عقب و فرستاد
 و عمار را با خائف بود که ناپاچه حکم در باره او نازل شده است و آن حضرت است
 فرمود از آنچه کرده بود و عرض کرد پس حضرت فرمود خداوند نازل فرموده اِنَّ اللَّهَ
 يُحِبُّ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ يُحِبُّ الْمُنْظَرِينَ پس عمار خوشحال شد و بعد از آن
 عمل با این منوال جاری شد و هم چنین در باب طهارت و طهارت و طهارت و طهارت
 بود تا یکی از جوانان بنام شد و و طی نمود پس این حکم نازل شد که فرمود اِحْلَ
 لَكُمْ لَبَلَةٌ الصَّبَاحِ الرَّقِشُ اِلَى نَيْتِكُمْ و هم چنین

و مزانی که معاملات تخلفی باشد که مثلاً خوانا بر دخت بخیر و تخلفی باز ندید
 نموده و بعد و شد و امثال این دو شرع مباح بود تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله
 رجوعی عمو فرمود که از این جهت نزاع و گفتگو نه داشتند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
 منع فرمود که دیگر این قسم بخیر و تخلفی نفرمودید و هنگام نظر می آید و قیاس مولا
 بر گوایم اما شنیدم که فرمود و بعضی اخبار عامه دیدم که انگشت طلا در شرع عام
 حلال بود و وقتی پیغمبر در دست داشت نایکه از مردمان غریبانه در مجلس خبر شد
 و نگاه بدست مقدس پیغمبر میکرد و آنحضرت بگفت انگشت را اگر باند بطریق گفت
 که کمر خود را باشد باز آنحضرت خبر شد نظر میکرد پس حضرت حکم فرمود که انگشت
 طلا بر مردمان حرام باشد خلاصه که بسیار میشود که علنی برای حکم پیدا میشود که
 در وقت موقع حکم ظاهر میشود و از آن جمله است این مسئله که چون قایل بر تکلیف این عمل
 شیعیه شد و نتیجه سوا آن بر ذکر خداوند حکم از ابر عمو و خاوند خاوند فرمود و قضا
 بینه از این هم ندارد و مخصوصاً مقتضی نویسد که این از جمله آیات است که ظاهرش
 خالص است و تاویلش غامض و حق است و شاید که حدیث هم همین قسم دارد شده باشد و
 غرض آن است که مکی است که خداوند بر تمام خلق فرموده که هر که قتل نفس کند
 چنان است که هر مردم را کشته و هر که احیاء نفس کند چنان است که هر مردم را
 احیاء نموده و بجان میبکشد چنانچه این پنداشته اند که خداوند و ذر عمل قایل
 بر این اسرائیل نوشته است و بموجب قول خداوند لا تَزِدُوا زُرَّةً وَ لا تَنْقُصُوا
 اشکال نموده اند و معنی این نیست و مقصود این است که چون خداوند
 و ذر و وبال قتل قایل را بقایل و نابرم مردم نشان داد و با ایشان غمناکید

حکم را بر عامه مردم جاری فرمود که هر که مرتکب قتل نا حق شود عقاب این است
 هر که احیاء نفس نماید ثواب این است و این باعث این نیست که و ذر کسی مرد بکشد
 حل شده باشد بلکه قایل و ذر خود را دارد و غیر او هم هر که این کار را کرد بوزر
 عمل خود گرفتار میشود و هر که نکند و نکند و اسوده است خلاصه که محل اشکال نیست
 بل بر قایل و ذر قتل جمیع قاتلین نوشته میشود چرا که او این است بسته دارد
 عالم گذارده و فرمودند من سق ستم حسنة فله ثواب من عمل بها الیوم الفیئة
 و من سق ستم ستم فله و ذر من عمل بها الیوم الفیئة و در حدیث شریف از
 حضرت امیر علیه السلام آمده است که لایزال بر همین مطلب از کتاب خدا این آیه من اجل
 ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انی استدلالات فرمودم چنین بر هر که
 را ذر بعمل قایل باشد جزای عمل او خواهد بود چنانکه فرمودند که اگر عمل کنند در
 شرق باشد و دیگر در مغرب را ذر بعمل او باشد نگاه او بر این نوشته میشود و حق
 کسیر بر این مسئله حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده اند زیرا که را ذر بعمل
 افاضه بودند و هیچیک محل اشکال نیست و نکته در این مقام نظریه رسید که چون
 ندیده ام در جایزه بیان شده باشد تذکره از این میگویم و این است که نظر میباید
 از قرآن پاشا شیخ او حدیث در جواب سوالی که عرض میکرد در حدیث شریف
 فضل از یار حق رضاع علیه السلام وارد شده که تا یار حق رضاع علیه السلام
 علیه السلام افضل است تا یار حق رضاع علیه السلام و فرمودند که ذر
 ابی عبد الله علیه السلام بسیارند و ذر رضاع علیه السلام منحصر نیست بخواس
 شیعیه و کجی از ایشان و این افضل است پس از شیخ او حدیث سوال میکنند که اگر آن

روز فرقه در این باب بوده و باین سبب باری حضرت رضا علیه السلام افضل شمرده شده
 امری که فرقه نیست و هر دو بزرگوار و زیاده دارند پس از این افضل آن است
 است و عین سوال و جواب چنین نیست که مراجعه شود و نظر میاید که اینطور جواب
 میفرماید که مقتضای احکام هر چه روز اول جمع شد و حکم بر حیلان جاری شد
 اگر بالفرض تغییر هم در بعض مقتضایان جاری شود حکم بر یکپارگی و فرمایش امام
 است که در حدیث شریف میفرماید لو كانت الامة ازاتركت في رجل ثم مات ذلك
 الرجل لكانت الامة ما لا كتاب التسنيد و لكنه حتى يبرهن فيمن كان جرحه فيمن مضى
 بعينه اگر بنا بر این باشد که همان که ابرو در مرتبه نازل شود و آن مرد بمیرد ابرو هم بمیرد
 کتاب ستم خواهند مرد و لکن آن زننده است و جاری میشود و باز ناندگان چنانکه
 در گذشتگان جاری بود و کلیه بنای احکام شرعی بر عموم است و باین تغییرات
 جزئی تغییر نمیکند مگر اینکه اصل موضوع از بنیانه بود چنانکه مثلا امر از امر
 اند بجهت اسکاوان و اگر مد من الخ و بجای رسید که دیگر خبری از او سکن نیاورد و باریگر
 طبعاً با بعلاج مثلاً از خرمست نشود نمیتوان گفت که خبر و حلال است بجهت اینکه
 حرمستان بعلت اسکار بود و در این موقع اسکار نیست بلکه اگر اصل موضوع خمر از بنیان
 برداشته شد مثلاً و منقلب بخل گردد بطلال میشود اما رفع اسکاوان در بعض حلال
 نمیشود و این را که شاید در فرمایش شیخ آمده نبوده است و بعضی باید عرض کرد
 و عرض آن است که از روز که امام علیه السلام از قزوین حکم فرموده که در بازار حضرت
 امام رضا علیه السلام بعلت قلت زوار افضل است حکم همین سوال جاری میشود و بنا
 گفت که امری چون زوار بسیار در آن حکم رکنه است و عرض میکنم که از این بیان

که ما خود از فرمایش آل محمد علیهم السلام است متذکر نگذاشتیم از تفسیر این بیان که شد
 که بجهت جمعه فرموده است که هر که قتل یک نفر کند چنان است که هر مردم را کشته
 باشد اگر چه در حقیقت علی احکام بختی است و علم آنها نزد خدا است اما در
 این واقع که قتل قایل قایل را ملاحظه کنیم و لا یجسب قمع معلوم است که اینها
 را و بسیار بمنزله نفس تمام خلفند چنانکه خداوند در باره پیغمبر فرموده است
 قَدْ جَاءَكَ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ ذُو بَأَرَةٍ حَضَرًا مِنْكُمْ
 ذُو بَأَرَةٍ أَنْفُسًا وَأَنْفُسُكُمْ فرموده و انفسنا با ضمیر متکلم مع نفس
 راجع بتمام مسلمین میشود و انفسکم که صیغه غیر است نفس تمام امت است و این
 مطلب در جای خود بادره محکم ثابت است پس و لا قایل است که وصی آدم علیه السلام
 بوده است نفس تمام امت بوده و قتل و تمام امت آدم علیه السلام کشته شده اند اما
 علت ظاهر هم در این و زوایا این مطلب موجب بود که در کتبات سابقین از احتیاج
 نقل کرده است بسندش که ظواهر بنیانه بعضی از بعضی علیه عرض کرد که ایامی است
 که ام روز ثلث مردم مردند فرمود ای ابو عبد الرحمن هرگز ثلث مردم نمردند و از
 کرد ربع مردم را عرض کرد چگونه بود حضرت فرمود آدم بود و حوا و قابیل و هابیل
 پس قابیل هابیل را کشت پس این ربع مردم بود عرض کرد راست فرمودی عرض
 میکنم و این مقام بنظر میگویم اما آدم که رسول و حاکم من عند الله بود و آما
 حوا که زوج او بود و نفس او که فرمود خالق لَكُمْ مِنَ أَنْفُسِكُمْ از و آما
 پس او هم ملحق بآدم بود همانند هابیل و قابیل پس قابیل هم که موضوع این حکم
 است که در حق او جاری میشود و سوا او غیر از هابیل نبود پس قابیل را که کشت

تمام مردم را که بر سر خداوند در حق قابیل بر زبان آدم علیه السلام از حکم راجع فرموده
 که تمام مردم مرا کشته است و باید جزای قتل همه را به پند و ظاهر و باطن ظاهر و باطن
 قسم بود اما بحسب باطن که زانسی هابیل و صمد آدم نفس تمام امت است و انا بظا
 چون در آن روز غیر از این چهار کس نبود و آدم که خاک من عند الله بود و حواء هم
 آدم و قابیل هم موضوع حکم است و هابیل هم که مقول است بر قابیل تمام مردم در
 تمام امت را از روز کشت و عقوبت این کار بر او ثابت شد و بجای دوزخ هم برای او
 معین شده است که اگر تمام اولین و آخرین داهم یکشت بهمانجا میرفت چنانکه در
 اخبار فرموده اند و حق صادق علیه السلام در جزای قاتل میفرماید که وادعه است در
 جهنم که اگر همه مردم داهم یکشد انجا میرود و اگر یک نفر داهم یکشد انجا خواهد
 رفت خلاصه پس چون باین علی ظاهر و باطن بر قابیل عقوبت قتل تمام مردم فرموده
 شده است این است که او هم که از میان برود بر سایر قاتلین عالم همین عقوبت نوشته
 میشود و رفتن قابیل از میان باعث نسخ حکم نمیشود پس خداوند میفرماید که از
 این جهت بر بنی اسرائیل بلکه سایر خلق هر بنظر و نوشتیم و حکم کردیم پس هر که نفس
 را بناحق یکشد چنان است که تمام مردم را کشته است مثل اینکه قابیل تمام مردم را
 کشت و این عقوبت بر این قاتل ثابت میشود چنانکه بر قابیل ثابت شد و بدانکه
 علی حکم احکام پیش از حد فیهما احصاء ما است الا اینکه چون شائل و فقه الله
 هم همین باین اشکال و اسوال فرموده اند و در حدیث پیش از این نستم و خدا است عالم
 بقیان احکام خود علی القیافه فرموده اند و فرموده است که انعام الله شریفه و
 اذ قال ابراهيم لا يبيد اذرا نبيك احصاء ما الهه اني اراك

و قوتك في ضلال مبين ظاهر این صفت زان بر این بوده که از پند و باطن
 علیه و علی نسبتا و اله الصلوة و السلام بت پرست و در ضلالت بوده و از انظر آیه
 مبارکه نظمه و اخبار متواتره میگوید که نطفه اینها علیه السلام پانزده و یکم و خصوا
 از فقرات زیادت معرفت و ارث که میفرمایند انهم انکم کنتم نورانی الاضداد
 الشاعرة و الاضداد الموقرة الاله اخر که حضرت امیر المومنین جد ابی جعفر علیه السلام
 اگر مصلی الله علیه و آله و سلم بوده و نطفه زان که شان بود بظاهر این شریفه
 که از پند ظاهر و باطن حقیر ابراهیم بوده و در بیت پرستی و ضلالت بوده و چنانکه
 مطابق دارد لطف فرموده با جواب شایع عوامان در دفع شبهه و اینهاست بر عرض
 میکنم اما جواب عوامان که بر مصلی است و بر ابراهیم علم و تتبع و اختلاف شاف و کوفی
 نیست و بخواهد عوامان در دفع اشکال نمیشود و با جواب داد که اطراف مسئله معلوم
 و حل اشکال شود اما جواب عوامان آن است که در کثر الذنوب بنویسد که در کتب
 تواریخ ثبت است که اسم پند ابراهیم نارخ است پس گفته شده است که هر دو یکم را در
 هستند مثل اسرائیل و یعقوب که هر دو علم بر یک نفر هستند و گفته شده است که علم
 نارخ است و از دو صفت است و معنی آن شیخ معوج است بعد میگوید که صیغ آن است
 که نارخ پند ابراهیم بود و از دو علم انحصار بود یا جده ماد و آن حضرت و عرب بعد و
 باسم پند میخوانند پس باینجه از و باسم پند خوانده شد و این بجهت اجاع طایفه است
 اینکه ابلا بعبود علی الله علیه و آله تا آدم همه ایشان موحدین بودند و روایت ایشان از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود لعل الله تعالی من اسلاف الطاهرین الارحام الطاهرین
 حقیر چنانچه عالم که از بدین بدین انجا هلیت و گرد آید انحصار کافر بود و هر

خودش کافر میشود و ممکن است انسان از اول عمر خود تا آخر چندین دفعه ایمان بپاورد
و باز کافر شود بلکه در یک هفته و یک روز هم این اختلاف حالات ممکن است ممانع
ندارد و در حدیث شریف فرمودند یکی از اصحاب که با بر تو میگویند در وقتی که در دل
تو نکفر باشد و ایمان عرض کرد چرا ای پسر مردم هم این حال را می بینم و میگویند
بترسید از این حال که این حال است که خدا بخواهد ایمان میدهد و اگر نکفر و اگر
اختلاف حالات در دنیا هم ممکن است و نباید کمال به و مجاهده را نمود که ایمان انسان
مستقر باشد و مستودع نباشد و دائم از دست نماند و ایمان و تکمیل آن و تحصیل
یقین نباید بود و همیشه باید به داشت که متذکر و متوسل و متعصب و متوکل بر خداوند
باشد که او را بر ایمان ثابت دارد و در حدیث شریف فرمودند که بعضی مردم را خداوند
مستقر بر ایمان خلقت فرموده پس ثابتند بر ایمان و با ایمان خواهند مرد و بعضی
ایمانشان مستعار است و احتمال زوال ایمان در ایشان میرود پس اگر دائم دعا
کنند و از خداوند بخواهند که او را بر ایمان ثابت دارد اجابت میفرماید و ختم امر او را
بخیر میفرماید و اگر غفلت کند هیچ اعتبار ندارد که ایمانش الهی باشد از دست برود
خلاصه که ذات انسانی فزون ایمان و کفایت است و این است که هر دو صفت ممکن است
که در یکجا متصف شود چنانکه ذات توفیق قیام و قعود تو است و هر یک میتواند
متصف شود و دیگر از تو سلب شود و هم چنین حرف و منافع دون در جبهه ذات تو است
و میتواند یک روز نجات باشد و روز دیگر حقد و روز دیگر صفای شلا بلکه در تمام
نفسانیه چنین است و ممکن است که جاهل باشد و تحصیل علم کند پس عالم شود و از
تحصیل علم نایب از جاهل شود چنانکه فرمود و منکم من یرد الی الی و ذل

الْعَمَلُ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا و در همین حالات مختلفه قوت مومنه
زیرا که ذات قوت صفاش قوت اینها است و چنین است از ایمان و کفر که بعضی اخبار اهل
عقده علمیه التلام صفت فعل انسان است و زوال ایمان و انتقال بدین کفر بر او
ممکن است و در هر حال هر صفتی را که بخود گرفته باشد حکم همان را دارد و طبیعت
جستار و تفرع بر همان حال است که او است اما در ظاهر که بدینچنین است انسان تا
اسلام دارد احکام اسلام بر او جاری میشود و معامله اسلام با او میشود و همین
مرتبه شد معامله او ندارد با او میشود و اما در باطن هم باز فاعل در جبهه این امر جاری
است و حکم نیست که آنکسی که با مال کافر خواهد شد الا فیه که اطمینان است از این
حکما در باطن نفاق و کفر داشته باشد بلکه ممکن است در باطن هم ایمان داشته باشد
و چون هنوز امتحان کامل نشده همان اسلام ضعیف را در ظاهر و باطن خود را دارد
عبرت بگیر که بگویم با عود صاحب اسم اعظم میشود و بعد باز کافر بخداوند میشود
و در باره حسان بن ثابت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ما لک من یأبى و یخلف
ما دمت ما دختا و ناصحنا یا لفظ قریب باین و در آخر جز و مرتبه این بود خدا صبر
ممکن است شخص ایمان ظاهر و باطن هم داشته باشد اما استقرار نام حاصل نکند
باشد و باز منقلب شود و ما دام که منقلب نشد حکم او که مومنین است و طبیعت طهارت
دارد پس چون این مقدمه را دانست خال بدانکه بعد از آنکه بدلیل و برهان بر ایمان
و محقق شود که اجداد و ابناء و اقربان و غیره ائمه اطهار همه باید مومن باشند و
معدنک در بعضی از آنها احتمال کفر یا یقین بآن باشد و نمیتوانیم از آنچه بر ما محقق
شده دست برداریم این است که میگوئیم ممکن است که این اشخاص در آن وقت که حال

این نطفه مبارکه می باشد و اندک آنوقت که از ایشان خارج شده و در ریه ها رسیده
 در ایشان بروز کرده باشد و بعد از آنکه آن نطفه از آن محل برود وقت منقلب شوند
 و صوت دیگر می آید و پندار این می باشد که بر ما مشبه است و پنداریم و خبری
 در لغت مردم نداریم اما خداوند داناست و ان شاء الله چنانچه در سالنامه و البته
 بعضی صورتها را حکم بر واقع نباید کرد و اینها می باشد که خداوند در باره ایشان عاقلانه
 میفرماید و ما قنأوه و ما صابوه و لیکن شبهه کنیم بیک
 بظاهر شخصی که شبیه علی علیه السلام بود دست او در دست او بود و قتل و سلب
 را و در دامه بود و خداوند می دانست که او علی بود و شبیه او بود پس نکند
 قول می رود و متعارف را میفرماید خال نام بعد از آنکه بقیه گویم که اجداد
 ابا و اتهان ایشان هر ناپدید می باشند و انکار و شباهت را هم که البته شرعاً و
 عرفاً نمی توانیم کرد این است که میگویند این گوشتها را در آن حال که خداوند این نطفه
 طبعیه ظاهر شده اند البته ایمان متعارف داشتند که محکوم بطبیعت طهارت
 بوده اند و هر چند که ما خبر از واقع ندانستیم و بعد از آنکه مشاهده نمودیم که
 ایشان از این شجره حاصل شدند دیگر حق تردید و شک و ارتباب در باره ایشان
 نداریم و از جهات توثیق این مطلب است که در اخبار مکرر داریم که از رسول
 محبت را با برادریم مشاهده داشت و راضی بود محفوظ بماند و از ترس نمی توانست
 هو حق اظهار محبت خود را بنماید خلاصه تصور کن مثلاً که ما دانستیم این سبب
 درخت سبب حاصل می شود و حفظ از درخت حفظ حال اگر ما سبب را مشاهده
 کردیم که بدون شبهه سبب و ظاهر باطن و طعم و رایحه و جمیع اثار از آن سبب

و کس بگوید که من ندانم یا شنیدم که اصل قلم این درخت و از حفظ مثال برده و از
 اینجا غرض که در داند این بود حفظ است اما هیچ غافل از او نبود و در کسب شمر
 حفظ می شود و هر عقلاً خواهند گفت که البته همان درخت سبب بوده و قلم
 ریشه سبب آورده و غرض که در داند این سبب اصل شده پس اگر نظر ثاقب باشد
 طور که نتیجه را از مقدمات صحیح معلوم می توان دست آورد مقدمات را هم
 از نتیجه صحیح معلوم است و در ذوق نمیکنند باینکه بقیه که بعد از حصول نتیجه
 کمال بحث حاصل می شود مقدمات سابقه هزار مرتبه کمتر است تا بقیه که از ظاهر
 مقدمات سابقه حاصل شود و شاهد این مطلب اخبار آن است که فرمودند هر که
 صبح کند و بر وجهت را بر دل خود بنماید پس باید حمد کند خدا را بر باری نعم عرض
 باری نعم چیست فرمود طیب ولد و اخبار این معنی متعدد است پس بهین که از
 دلایلی که مرد در دل خود می بیند استدلال بیکدیگر که بداند که شسته و توبخانیست
 نکرده اند خلاصه که این بیان اگر چه باز از بیانات ظاهر است ولی از آنکه بعضی
 بگویند که از عمر ابراهیم علیه السلام بوده محکم است زیرا که احتمال اینکه جادواری هم بوده
 می رود و بنا بر این فرق نمیکنند و بدلیل موعظه حسن میگویند که اگر واقع نفس الامر
 همین است که بمقتضای دلیل ظاهر شد فیها اللاد و اگر بالفرض چنین هم نباشد البته
 بقیه نادیده محمد و آل محمد علیهم السلام محکمتر از این است که این شبهه بتوان
 از عقیده خود دست برداریم ثبوتنا الله و یا که بالقول الثابت فی الجوهرة الثابت
 و فی الاثر بحق محمد و عترته الطاهرة صلی الله و سلم علیهم و در بیان حقیقت
 این مطلب و اخبار چند روایت میکنیم و بعد از آنکه خداوند خواست باشد از

مدلول آنها بیان کرده میشود و لا حول ولا قوة الا بالله پس بعض اخبار که گذشت
 واذن قبل از دربارت پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند و او بعد از اصلاط
 و نقلت من الله الارحام المظهرة لطفاسک له و تخشعنا منک علیه ذو کلت تصویر
 و حواشیه و حقه و حیا طنه من قد و ذک عینا غامیه حجت بها عنده مدائن امر و
 معانیات تسلیح و نیز در دربارت روز و باین است شاهدانک کنت نورانی الاصل
 الشاخره و الارحام الطاهرة و تختیک الجاهلیة بالجاسه ما ولم تلک المذکرات
 من ثبایها و نیز در یکی از دربارت انحضرت است کنت نورانی الاصل الشاخره و
 فی ظلمات الارض و شاید عبارات بسیار در کتب مزار و سایر اخبار از این قبیل
 و چون محل انکار نیست حاجت تفصیل ندارد و من جمله فرمایش پیغمبر است که
 حدیثی که بخیر است بر علیه من و یا بد نکات الطیفة فی صلیب دم و نور و نور و نور
 عینیه فما زال ذلك التور بنقل من عین النبیین و المتنجبین حتی وصل النور
 الطیفة الی صلیب عبد المطلب فخرت نصفین الی آخر و در حدیث دیگر نیز بعد از آنکه
 بتخلیفاتان را بیان فرمود فرمود پس هر چه ما را باین نور و در صلیب آدم و پیش
 منتقل میشد از اصلاط ارحام از صلیب بصلیه نا اینک فرمود واقع شد بام عبد الله
 فاطمه پس بداد نور بدو و جزو جزو در عبد الله و جزو در ابیطالب پس این است قول
 خدا تعالی و نقلت فی الساجدین یعنی در اصلاط نبیین و ارحام نساء ایشان پس این
 منوال جاری فرموده خدا تعالی ما را در اصلاط ارحام و زایشه اند ما را با و آنها
 از زودم علیه السلام و بدانکه گفت خلی ایشان در بداء ایجاد و تزلزلشان در دعوات و
 مراتب ملک نا باین عالم و اخبار و الفاظ و عبارات مختلف بیان شده است که در صلیب

احصاء مژگانها و این مختصر نیست فقط یک حدیث نقل میکنیم از مختصر صادق
 از بزرگوارش از جد خود از پدرش از علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود بدو رسیده خدا
 تبارک و تعالی خلق فرمود نور محمد صلی الله علیه و آله را پیش از آنکه انسان و زمین
 و عرش را خلقت فرموده باشد نا اینک فرمود که خلق فرمود از او و از ده حجاب
 حجاب ندوة و حجاب عظمت و حجاب است و حجاب حجت و حجاب عبادت و حجاب کرامت
 و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب نصرت و حجاب هبیت و حجاب
 شفاعت بعد عیس فرمود محمد و در حجاب قدرت و از ده هزار سال و او میگفت
 سبحان ربه الاعلی و در حجاب عظمت از ده هزار سال و او میگفت سبحان عالم
 و در حجاب است ده هزار سال و او میگفت سبحان من هو قائم لا یهود و در حجاب
 رحمت ده هزار سال و او میگفت سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب عبادت هشت
 هزار سال و او میگفت سبحان من هو دائم لا یهود و در حجاب کرامت هفت هزار
 سال و او میگفت سبحان من هو غنی لا یفقر و در حجاب منزلت شش هزار سال و او
 میگفت سبحان العظیم الکریم و در حجاب هدایت پنج هزار سال و او میگفت سبحان
 ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار سال و او میگفت سبحان ربه العزیز
 عما یصفون و در حجاب نصرت سه هزار سال و او میگفت سبحان ذی الملک و
 الملکوت و در حجاب هبیت دو هزار سال و او میگفت سبحان الله و بحمد و در
 حجاب شفاعت هزار سال و او میگفت سبحان ربه العظیم و بحمد بعد ظاهر فرمود این
 بر لوح پس چهار هزار سال بر لوح بود بعد ظاهر فرمود او را بر عرش پس بر شاق عرش
 مثبت بود هفت هزار سال نا اینک خداوند عز و جل او را وضع فرمود در صلیب
 علیه السلام بعد نقل فرمود از صلیب دم بصلیب نوح بعد از صلیب یسوی صلیب نا اینک

بیرون آورد و در خدای عزوجل اولاد از صلب عبد الله بن عبد المطلب از حوض شریف
 عرض میکنم مراد از این حجب رکون اجلاها مرتب است تا الله است و از مقام فواید
 جسم که هست عالم است و در ویم دوازده میشود و در مقام خداوند عالم جل
 ماده و صورتی برای ظهور این نور مقدس ایجاد فرموده است که این نور را در این
 مقام مبلور فرموده و مصور بان صورت شده و مشغول بدگر خداوند بوده است
 و از باب اینکه مدت وقوف آن در حجب یکی نیست بخودان مقام است و یکی نیست
 بوساطت آن که برای مقام اسفل دارد و طفره هم در ویم نیست که جای خود را خالی
 بگذارد این است که مدت وقوف در هر حجاب این منوال تفاوت میکند و معد
 هم برای هر حجاب انقضاء و اختتام نیست و در هر مقام منالبد بخود است مثل ظاهر
 برای این مطلب این است که آید که بنده میباید دانند مثلا اگر قسمتی که این امر را از اول
 تا آخر بر ویمت اول برای مدت وقوف است نسبت بخود این قسمت و مدت دیگر
 باز بخود که جاری باشد برای ویمت و در ساینده بقیمت و در ویم چنین نیست
 بقیمت مستور و چهار و آخر و در ویم چنین قسمت و در ویم بقیمت و مستور بماند
 و نمکند خلاصه که مراد از این حجابها احوال و تفریق ایشان است تا این عالم و این است
 حدیثی که از کثر الذنوب نقل کرده که از پیغمبر نقل کرده که فرمود که هر کس از بطن
 من اصلا یا طاهر من الاطام المظلمه است حقا و جفا عالم که خداوند از این بدست
 الجاهلیه عرض میکنم کلمه لغو جفا عالم که بعد از عالم شما که عالم اجسام را باشد
 بیرون آورد و ملا خطه کن که عالم اجسام را از اول زمان آدم علیه السلام تا حال و بعد از آن
 تا قیامت این عالم است و آن وقت که از عالم غیب ظاهر شده و در صلب آدم قرار گرفته

همان وقت است که بغیر از شریک ظاهر و عالم اجسام را آمده است پس مراد از این حجاب
 ظاهرین و از خام مظلمه است که قبل از خروج در عالم است همان مراتب حجب و از دگر
 است که در حدیث حجب فرموده تا بصلی آدم علیه السلام نزول فرموده است و حجب
 شرع میکنند که مراد از حجب و از دگر گانه انتم اطهار اند صلوات الله علیهم چنانکه از
 جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از جعفر بن زامیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که
 فرمود بدو اینکه خداوند خلق فرمود نور محمد صلی الله علیه و آله را پیش از خلق مخلوق
 بچهارصد و بیست و چهار هزار سال و خلق فرمود از آن دوازده حجاب و در هر حجاب
 علیهم السلام مستندانی پس خداوند نور محمد صلی الله علیه و آله را از اول زمان
 حجب فرموده که اشاره بآن میفرماید در کتاب مجید الذی یزالک حجب تقویر
 و تَقْلُبُکَ فِي السَّاجِدِينَ و مراد از ساجدین اهل بیت است حضرت خدیجه
 در حدیث شریف وارد شده پس آن بزرگوار در این حجب و از دگر گانه که فرموده
 الحجب حجب نفع حجب نازل شده است و همینکه از حجاب شفاعت که در وازد قوی ایشان
 است بیرون آمد ظاهر در لوح شد که مقام حضرت ص. بقیمت ظاهر باشد سلام الله
 علیها که همه این کلمات طیبه بر این لوح مبارک مرئوس شده است و اینها را بنوعی
 ایشان است که نسبت باین عالم هر روزه دارند و بعد از آن ظاهر و عرش شدند
 و را خیار و پیا فرموده اند و حضرت امیر علیه در خطبه شریفه میفرماید محمد المرش
 عرشه الله علی الخلائق و این مقام عرشه الله است که مراتب بسیار و انتر که در نا
 بانه تمام رسیده و اشاره باین مقام است که فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
 و حضرت امیر علیه نیز فرمود کنت و ابنا و آدم بین الماء و الطین و اینجا بودند که حضرت

آدم علیه السلام نظریات و غیرت که در انوار ایشان را مشاهده نمود که میفرماید قُلْ قُلُوبُ
 اَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ وَاِنْ اِتَّخَذَ عَكْسًا لَخَلْقِ بَصَلْبِ
 آدم علیه السلام چنانکه در اخبار حدیث فرمودند و چون کلام با پنجار سپید باز حدیث
 دیگر نظر رسید که اشاره بهین اصلااب و احوال ظاهر میسکند و اگر چه بطولانی
 است با از نقل میکنم از حضرت موسی بن جعفر کاظم علیه السلام که فرمود بدو سبک خندان
 بنیاد و تعالی خلق فرمود نور محمد صلی الله علیه و آله را از نور محمد که اخراج فرمود از ازار
 حضرت و جلال خود را و نور لا هوته بود که ابتدا از لاه شد بود یعنی از اجابت از اینست
 انچه که ابتدا از آن شد و تجلی فرمود برای محمد بن عمران علیه السلام بآن در طور سبناه
 بر قرار گرفت بر احوال و طاق و رقیب او را بنیاد و ثابت محاسن انکه انوار غش
 کرد و این نور نور محمد صلی الله علیه و آله بود پس چون انده فرمود که خلق کند محمد صلی
 الله علیه و آله را از آن قسمت فرمود و نور را بدو شطر بر خلق فرمود از شطر اول
 محمد صلی الله علیه و آله را از شطر آخر علی بن ابیطالب علیه السلام را و خلق فرمود از این نور
 این دو را خلق فرمود خدا بقیه ان دو را بدست خود و در پس درون و در پیش خود
 از نفس خود برای نفس خود و صورت فرمودند و را بصورت داد و و ان دو را اما خود
 قرار داد و شهدا بر خلق خود و خلفاء بر خلیفه خود و عین خود بر ایشان و لسان خود
 بگو ایشان بود هر که داشت در ایشان علم خود را و تعلیم فرمود بآن دو بیان را و
 مطلع فرمود بر غیب خود و یکی را نفس خود قرار داد و دیگری را روح خود که قائم نمیشود
 یکی از آن دو نیز صاحب ظاهران و در شریعت است و باطن ان دو لا هوته است و ظاهر
 شدند برای خلق و با کل استخوانا انکه طاق و رقیب ان دو را بنیاد و ندادن قول

خداوند است وَلَلْبَشَرِ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْنَ پیران دو مقام قبل از عالم اینست
 دو حجاب خالی خلایق لبعین بان و انشاع نموده بدو خلق و بان دو ختم میفرماید ملک
 و مقادیر بعد از انکه فرمود ان نور محمد ظاهر در خلایق را هر چنانکه اقتضای کرم نور
 او را از نور خود و اقتضای فرمود از نور ظاهر و علی حسن و حسین و امثال اقتضای حاجتها
 ایشان خلق شد ابتدا از انوار و منتقل شد انداز ظاهر و بظهور و صلی علیه و آله و از
 روح و طیفه علیا بدو نجات بلکه نقل بعد از نقل از مقام مبین و طیفه خضر و شمس
 مثل بنابر خلقت بلکه انوار بود که منتقل شد انداز اصلااب طاهرین با و خام
 طهرات بر بنیاد انکه انصاف و صفوه اند که برگزیده ایشان را برای نفس خود و قرار
 داده ایشان را از آن علم خود و در شانندگان از خود بگو خلقت ایشان را قائم تمام
 نفس خود قرار داد و بهیچتر انکه بدو نمیشود و در انکه نمیشود و شناخته نمیشود
 گفت او ندانیت او بر این جاعند ناطقون مبلغون از او و متصرفون در
 امر او و فی او پس ایشان ظاهر میشود قدرت او را ایشان دیده میشود ایاات و معجزات
 او و با ایشان و از ایشان شناسانیده است نفس خود را بنیاد خود و با ایشان ظاهر
 کرد و میشود امر او را که ایشان بودند خدا شناخته نمیشود و دانسته نمیشود که سبک
 عبادت کرده شود و حق بر خداوند بخاری میکند امر خود را هر قسم که بخواهد لا
 يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ تمام شد حدیث شریف و بعضی اختلاف
 جزئی بین این حدیث و حدیث حجب است که مثلا خلقت حضرت فاطمه علیها السلام پیشتر
 از حسین و سمریه اند و این ملاحظه ظاهر دنیا است و الا نه بدیجته همان است که از
 حدیث حجب استخراج نمودیم و ائمه تقدم بر حضرت فاطمه اند و الرجال قوامون

عَلَى النَّاسِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِثْلَ ابْنِ كَدَّ
 وصفان نور فرموده است که این همان نور است که برای موسی بن عمران علیه
 تجلی فرموده یعنی بعد از نزول بسیار که از مقام خود فرموده و بر صحنه کرویستین رسیده
 است که قوه از شعبان ال محمد علیهم السلام هستند که خداوند خلف عرش خائنه
 فرموده که مرا حقیقت خود مختار می بیند علیه السلام باشد تا اینکه مقام ذات این نور
 برای متوجین عمران علیه تجلی فرموده باشد خلاصه پس در آخر این حدیث شریف صریحا
 اشاره باین اصلاط ظاهر و ارحام مظهر فرموده است که ایشان در طبقه علیا
 هستند و از مقام همین و نطفه و درجه مثل سایر خلق نیستند باین ایشان غیر این اصلا
 ظاهر و اند که از طبقات سفلا پس باین اصلاط ارحام همان درجات مجتبه مراتب
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده است وَ
 وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا وَ رَحْمَتِ شَرِيف فرمودند
 که انسان پیغمبر است و والدین حسن و حین هستند پس عجب نیست که بگویم
 ائمه اطهار و اصلاط ارحام غیبیه رؤس و خدایه هستند نسبت بجلوه که در عرش
 این عالم فرموده بعد از سپردن و از ده حجاب بعد از نزول در لوح خلاصه عرش
 اینست که اصلاط ارحام حقیقت ایشان که بدین هیچ شایسته رجس است این اصلا
 و ارحام است و شبهه در این مطلب نیست و این است کتاب الهی که لَا إِلَهَ إِلَّا
 الْمَطْهَرُونَ وَ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَى كُمْ بِالْحَقِّ وَ أَوْفَى
 باشد بر زبان علی هم بیان این کتاب را عرض میکنم که اصل ماده و صورت اجزاء و
 ثقی هستند و حقیقت ثقی فوقان و است مثلا در مولود انسان فواد و حقیقت

از است و عقل و قوه ماده و دارد و نفس و مقام صورت و در بعضی که ماده را
 رکن اقصی میسریم قوه از صورت است نه اقصی از حقیقت اجزاء و وجود ثقی البتة است
 زیرا که هستند یعنی که اجزاء و ترکیب میکنند که صورت جامعته آنها را در است بنا و در پس
 معلوم است که صورت جامعته فضل و اشرف از اجزاء آن است و اگر ندان بود و اجزاء فضل
 بودند قوا گفتا بهمانها میگردی عقب رفتی و آخر غیر پس بدون شبهه اجزاء
 ثقی آخر از صورت جامعته آن است پس ماده و صورتی که اجزاء آن است از خود او است
 است و این مطلب هم در جاعل خود معلوم است که ماده مولود از طرف پدر است بلکه خود
 آن پدر است و صورت مولود از طرف مادر است که خداوند فرموده بِصُورَةٍ كَرِيمَةٍ
 الْأَرْحَامِ كَيْفَ بَشَاءَ بَلَكه خود صورت مادر است و پدر و مادر حقیقت عینا
 خود ماده و صورت هستند بلکه پدر ظاهر را هم که پدر میگویند محض همین است که در طه
 و حامل ماده انسان است و مادر ظاهر را هم که مادر میگویند محض همین است که در غافه
 است و قال بلن و الانفس صور ماد و است و ام او و همین است من حقیقه فرمایش
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودوا التحید من حدی بطن امه و الثقی من شقی بطن امه
 یعنی عید عید است بصورتی که خود که کتاب کرده و شقی شقی است بصورت
 شفا و خود که کتاب کرده چنانکه حلیت طهارت سر که بصورت است و شقی
 و نجاست غیر بصورت آن است با اینکه ماده شاید یکی باشد که منقلب شود خلاصه
 که ماده و صورت که پدر و مادر حقیقت ثقی هستند اجزاء و تجز او پس اجزاء البتة از
 حقیقت جامعیت ترند پس چون این مطلب را دانست عرض میکنم بدانکه برای ما
 صلی الله علیه و آله هم اجزاء و مجرد است و ماده و صورتی که پدر و مادر را مختص در

الله فالق الحب والنوى برجت طينت نوبین است انچنان طینت که خداوند
 محبت خود را بران الفافره و نوبی طینت کافرین است که در دوزخ می رسند
 نوبی را نوبی اسم کند اندک بعضی میسکه نام عن کل خبر در دوزخ و فرموده خدا
 عز وجل يخرج من الجنة من الجنة يخرج من الجنة من الجنة من الجنة من الجنة
 که بیرون میاید طینت از طینت کافرین است انچنان که بیرون میاید از آن کافرین
 انچنان است که بیرون میاید از طینت مؤمنین برجه مؤمن است و طینت کافرین است
 قول خدا عز وجل او من كان ميتا فاجبتاه بر موت و اخلاط طینت
 او است با طینت کافرین و در نیت است که خداوند عز وجل نوبی میسکه
 ان در بکله خود هم چنین بیرون میاید و خدا عز وجل مؤمن را در میلاد از
 خلقت بعد از دخول دران بگویند و بیرون میاید کافرین از نور بگویند خلقت بعد
 از دخول ان بگویند و این است قول خدا عز وجل ليندر من كان حيا
 ويحيى القول على الكافرين و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
 است که خداوند هرگاه اراده فرماید که خلقی فرماید مؤمن را از مؤمن و مؤمن را
 از کافرین پسندد بلکه را پس بگیرد قطره از آب مزین پس الفام میسکه بر ورقه پس یک
 از ابون ازان میخورند و این مؤمن ازان است و نیز ازان حضرت است که فرمود
 جنت درختی است که اسم ان مزین است پس هرگاه اراده کند خداوند که مؤمن را خلقی
 فرماید قطره از ان میسکه را پس بگیرد یا اثر نمیدرسد که ازان مؤمن بخورد یا کافر
 مگر اینکه خداوند عز وجل مؤمن را از صلابت و بیرون آورد و نیز فرمود که نطفه مؤمن در
 صلابت میسکه باشد و هیچ از شرک نرسد تا اینکه در رحم مشرک واقع بشود و هیچ

در شرک است تا اینکه در بین یک با نوبین که وضع نمود هیچ در شرک است
 تا اینکه قلم را بخار می شود و نیز حدیث است که بیرون میسکه است علیه بن
 پیش از آنکه حسن مؤمن علیه عرض کرد که من میسکه ام از غایب علی الله علیه السلام
 بخن و اولاد او پس فرموده در باب الحس نیست نظیر که خیال میکند ان است و این
 نیست که مؤمن در صلابت فرموده است که در دوزخ باشد بازان میاید
 نشت را میسکه و در صلابت میسکه و در دوزخ و از این روایت است که گفت
 شد سعد بن عبد الملك و حضرت امیر علیه السلام او را بعد از خبر نام کند او را و بود
 از و بعد از ان بن مرثان بگویند و نیز و ناگاه او را میسکه و در دوزخ
 پس حضرت فرمود چه چیز بود که میسکه را از دوزخ و چگونه میسکه خال است
 ملعون در قرآن حکم پس فرمود نیست از انان تو امیر علیه السلام از انان است
 قول خدا عز وجل ان حکایت از ابی سفيان و ابی سفيان و ابی سفيان و ابی سفيان
 و نیز حضرت امیر علیه السلام فرمود که پس من است از انان به بگویند و این عبادت شد
 که محمد بن ابی بکر شهید شد و نزد خدا و نزد جل و از احتساب بکنم که فرزند امیر
 عالم کاوه بود یعنی شاعر در خبر بود و اخبار و این ضامین و آنچه را که باین ملک
 انما احصاء خارج است خلاصه اولاد انکه نیست بابا و امهات متصاه نیست
 بابنبا و انما که عمل سخن نیست که نمود با الله کافر یا مشرک باشد و چنین چنین
 بنظر رسیده است فقط محل سوال از ان نیست حضرت امیر علیه السلام که ان
 اخبار و تواریخ دانسته که بداند حضرت نبوده است و عم انحضرت بوده با جد مادر
 انحضرت و بداند انحضرت تاریخ است میانه سخن در اباء و امهات که فاصله داشته اند

و جزا جدا بوده اند پس بعد از آنکه بموجب اخبار و خاسته حدیث اول که مفضلا
 بیان اخلاط لطیفین را فرموده اند به پی که دلیل امکان این مطلب است و صریحا
 فرموده اند که مؤمن از پشت کافر و مشرک بیرون میاید و هیچ ضرری به بخال او نمی رسد
 بلکه مانند حصاة از خشت آتش جدا میشوند و هیچ ضرری بخا از خشت حصاة نمی رسد بلکه
 توالدنایه حقیقه بین حصاة و خشت نبوده است و بالعرض این دو بهلوی هم افتاد
 اند و این است که نسبت بمؤمنین و کفار در قیمت فرو رده است **جَنَّتُمْ وَاَوْفَرْتُمْ**
اِذَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَفَرَّوْهُ و فرموده است **يَوْمَئِذٍ لَا اَنْتَابَ بَلَنَّهُمْ**
 و فرموده است **يَوْمَئِذٍ هَلْ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ**
كُلُّ ذَاتٍ حَمْلَهَا وَتَكُنُّ در قیمت مطلقا نسب نیست بلکه بهای
 عرضه منقطع میشود و نسب های ذاتی بر جا است و این است که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود هر سببی نسبی منقطع است در قیمت مگر سبب من و نسب من و فرمودند
 المؤمن اخ المؤمن لا بینه و الله ابو المؤمن و الله اخ المؤمن خلاصه پس این نسب حقیقی است
 که هرگز انقطاع ندارد و اما آن بی نیوی که از اعراض دنیا است و صریحا صاحب بخال
 عرضیه است و در نزد خیر صبر را با عمل نظری نیست تصویق در مثل همان شیه که افلاک
 علیه زده اند فرضا عوس حصاة از خشت خلاصه باشد که بعد از آنکه از معدن زاده
 در خاک افتاده و زبر و رویش است شایسته در میان تل خاک بوده بعد از
 دیوار چینه از خاک این تل بنا کرده اند بعد از آن چینه را نرم کرده خشتی از آن خشت
 اند و از آن خشت عمارت ساخته اند بعد از آن آمده و عمارت را خراب کرده و گلهای
 را شسته زان طلا در میان آنها نهاده اند و او شده است خال کبر در این خال از تو

نسب این طلا و سایر بدیهه نخواهد گفت اگر چه نظام و نظر سطحی ملاحظه که البته میگوید
 این طلا فرزند طلا حاصل از این عمارت و از این خشت است و خشتها حاصل از آن چینه و
 چینه حاصل از آن تل خاک و تل خاک را سابقا از معدن بیرون آورده اند و در وقت
 ریخته اند پس حاصل از معدن است و دیگر خبری از جلا ندارد و بحقیقت به نیت
 اما اگر از حکم خبر صبر رسیده بود هیچ نظریه باین خالان و اوقات گذشته عرضیه
 این طلا نداشت و میگفت طلا فرزند بخار و دخان است که خداوندان دور از
 معدن مکنون فرموده بود و اول بخار به بود فقط و بعد از آن اوقات دان از کر
 و بعضی از طویات آن را تحلیل برد پس خانه از نفس همان بخار حاصل شد
 و بعد بر آن بخار شد که میفرماید **خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَبْدُو**
مِنْ اَنْفُسِكُمْ و در فعل و انفعال حاصل شده و بعضی اجزاء آن دو با قبضه از تراب
 بمنزله اعتدال ترکیب و طلا از این سه حاصل شده است پس بخار ماده این است
 پدیدان و دخان مسوز این است و ماده آن و قبضه تراب هم همان است که ملک
 میان نطفین میزند بامر خداوند و سبب الف بخار و دخان میشود و این بخار
 اگر چه کم و بکر رسیده میگوید عین واقع است که این شخص گفته اتمام و جاهل که
يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ
 همان ترتیبی که اول دیده و شنیده اند حفظ نموده و تکرار میکنند و غیر از اخلا
 ضرورت و بداهت می بینند و چیزی چند را در سلسله نسب این طلا می بینند که
 هیچ ربطی بان ندارد و هم چنین فی المثل اگر مراد بدو که از دیار بیرون می آید
 بعضی از آنها را آن در خاک بریزد و آن خاک چند به بهلوی در دیار ریخته باشد

بعد از این صورت عمارت بنازند بعد از آن باید و عمارت را خوب نماید و آنها
 مراد بدو رخا که پیدا شود پس این بناها را بپرسند که نسب این مراد بدو چیست خواهد
 گفتم که اینها حاصل از این عمارت است و عمارت از نخل خاله و نخل خالک مثلاً از دریا برون
 آمد و اینها حرفه های جاهلان است و اگر از عالم بپرسد میگوید صد جوائه است
 در دریا که همین که باران می آید بالامیاید و شکم خود را می کشاید و قطرات باران
 در آن میریزد پس شکم خود را می بندد و نیزه دریا فرو میرود و متصل زمین میشود و نیزه
 می آید و در خورد و خورده قطرات باران بنسب صد منعقد میشود و بصورت
 مراد بدو میشود و اصل این مراد بدو از اینجا است غنای عالم در خاکها افتاده
 و در خاکها نماند و در حال این کیفیت که عرض شد در هر مقامات جاری میشود و اینها در
 اولیایم که گرفتار این لغتند و ناچار در مخاطبات باید قی می نمایند که خلق بفعل
 کنند این است که الفاظ و عبارات را میفرمایند و غالباً عرضشان همان معانی حقیقه
 است تا شنوندگان غالباً حمل بر معانی ظاهره سطحیه میکنند و از حقیقت غافلند
 و این است که گوی از ایشان با اصل مطلب میسند و شیخ او حدیثی از امام علیه السلام نقل کرده
 این مسئله میفرمایند در رساله قطعه ای اینها که بیان میفرمایند که فاسق چگونه متولد
 اما میشود با آنکه فلان چگونه یکی از پدران آن حضرت خواهد بود و مسائل دیگر که در
 آن رساله شریفه مناسب این معنی است که من جمله سوال میکنند که نظیر علی بن مریم
 در این است که نسب و بیان میفرمایند که همه اینها در امام سابقه بوده است البته باید
 این است باشد و بوده و هست اما اگر همه اینها همان صورت گذشته واقع شود اما
 واقفان باطل میشود و چون همه این امور را امتحان خلق است این است که بعضی

تفسیر در صورت ظاهر داده میشود بمقتضای قول خداوند در عمل حق سبحانه
 تبارک و العاشره ما ننظر اهلند بی ام تگون من الذین یفسد
 نامعلوم شود که آنکه هدایت میشود کبک و آنکه گمراه میشود کبک و خلاصه
 سخن اینکه مثل ابی فلان را بیک از سلسله نسب محمد خارج میکنند و استناد
 فرمایند بقول حضرت ابراهیم علیه السلام من تبعنی فانه منی و بقول خداوند
 خطاب بحضرت نوح علیه السلام در باب پسرش که اینه لبس من اهلیک
 اینه عمل غیر صالح و اگر درست ملتفت مطلب باشی انقدر دارد و
 بر این اثر و فرمایند اهل بیت سلام الله علیهم خاصه در انساب شیعیه خود
 و انساب ثمنان ایشان خواهد دید که احصا کرده نمیشود و در کتاب الحیثین در ابواب
 بدین شیعیه بسیار از افتخار مذکور است و خلاصه مطلب این شد که قادر و مؤمنین
 از شیعه ایشان که بدلائل اخبار بسیار ممکن است که بظاهر مؤمن از کافر و مشرک برون
 نیاید و مادام که در صلب و باطن او سلسله شریع از او بمؤمن نرسد مگر در بعضی از
 ضعیف و مؤمنین که سلسله طیف کافر و طیف مؤمن بنماید و بنوعی ولو نامرک باشد
 قابل میشود و اما در اقویای و کلمین از همان ابتدا شریع غایب آنها نیست و بنظر واقع آن کافر
 باشد بیک از سلسله نسب و خارج است مثل محمد بن ابی بکر که فرموده این من ظهور ابی بکر
 و در حدیث دیگر ولد ناصح عالم فرموده ای از ابی بکر ذکر نکرد پس این نحو ممکن است که
 عرض غرض بعضی از مؤمنین شود اما ضرر بخال ایشان نمیکند و همه رجوعشان
 بنیادی علی خودشان است تا آنکه امر میرسد بخودانته و اینها صلوات الله علیهم و آ
 و اما متصلة ایشان که دیگر فرط توانست ایشان نمیکند و از کفر و مشرک دیگر اثر

در ایشان بماند تصور که از اول طلوع فجر که افق با لامپا بد ظلمات بنام کند که شد
 تا افق طلوع میکند و مفاد طلوع افق بگو از ظلمات شب اثری نیست مگر مانند
 اغبره و اهیبه و طوبانی که در هوا از شب باقی مانده است که هنگام افق طلوع شده و
 باطل و مضمحل میکند و در ابقه النهار کمال روشن و حاصل میکند و چنین است
 در این مقام ایا و اتمات ایشان البته مؤمنین کاملین خواهند بود و بدین
 عصمت کلیه ایشان نمیرسد مگر در وجود مقدس خود ایشان که بمقتضای قول خدا
 اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
 يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا این عاقله حال سلسله نب ایشان منحصراست
 باصلاب طاهرین و از خاوم طهارت اتماد عالم اعراض چاره چیست جز اینکه جلوات
 مناسب عالم اعراض بخود بگیرند چنانکه از واج ایشان که مخلوق از انفس ایشان بوده اند
 البقیه پاک و پاکیزه بوده اند اما معذرت اعراض ظاهر مقتضی میشود که غایبه و خصصه
 هر یک کفایت بهمت زوجیت قبول بفرمایند و صاحب لادام از مثل ان در شوند و مثل
 غاطه زهر اسلام الله علیها از یکی از اند و متولد شود دیگر ممکن نیست چنانکه عرض کرد
 که ممکن نیست انساب بکریه از ظلمت مثل ظلمت شب طالع شود بلکه مدتی قبل از ظلمت بنا
 و از میگرداند تا افق باطل میشود و زباده بر این خاجب تفصیل نیست و اگر در دنیا
 فی الجملة کنکانه بعضی گفتیم البته معدوم میدارید و اگر در بیانات شیخ او حد آه
 ملاحظه کنید ببینید که تعظیم این مسئله را بجه انداز فرموده اند و نمیتوان توضیح
 بیش از این که فرموده اند بتو که در سوره مبارکه اعراف شریفه کَلَّا رَاجِعْ
 مُوسَىٰ اِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ بَلَّيْتُ مَا خَلَقْتُمُونِی

مِنْ بَعْدِی اَعْلَمْتُمْ اَمْرَیْکُمْ وَالْفِی الْاَلْوَا حِ وَاخَذَ بِرَأْسِیْهِ
 بِخَرْقِ الْبَیْطِ در آخر این مبارکه از ظاهر این شریفه چنان مستفاد میشود که حضرت
 موسی علی نبینا و آله و علیه السلام الواح که کلام حضرت احدی جل شانه بود انداخته
 و بعد حضرت مرون را ان حرکات معلومه را بجه فرمودند و از مثل حضرت موسی
 علیه السلام بفرموده و العزم و مقتضی چه طور این حرکت صادر شود که کلام حضرت
 جل عظمه را بپایان داند و با اینا حضرت مرون که بفرموده صورت بوده اند اگر العیا
 بالله مقتضی بوده چه طور باریا الت و عصمت موافقت آورد و الا به نقض بود
 این بحث که حضرت موسی علیه از چه باب بوده انشاء الله بدین جهت فرمود این
 حضرت عوام را با جواب شافیه کاف حل اشکال بفرمایند جواب عرض میکنم ترجمه
 ظاهر این شریفه ان است که بعد از آنکه حضرت موسی علیه و کث بویه فرمود و در جا
 که غضبان بود و مخزون از اینکه قوم شرک در دنیا کوناله پر شده اند فرمود که
 خلافت مرا بعد از من من بگو طورا یا تبجیل کردید و در آخر اند و الواح را انداخته
 از شدت خشمی که بر دین خداوند داشت و گرفت سر را در شریفه موسی و ابوبکر
 خود میکشد و تتمه این است قَالَ اِنَّ اَمْرًا اَلْفُؤْمَرِ اَسْضَعُفُوْا
 وَكَادُوا یَقْتُلُوْنِیْ فَلَا تُنْمِیْ بِی الْاَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِیْ
 مَعَ الْفُؤْمَرِ الظَّالِمِیْنَ بجه عرض کرد ای پسر ماد و مخصوصا با اسم
 ماد خواند با اینکه از یک پدرم بودند بعضی اینک بحث برادران بیشتر و بجه
 ماد داشت و خواست بدینکریاد و دل او را بخود بران کند پس عرض کرد ای پسر
 بدو شکست نور مرا بجه فرمودند و مقهور نمودند و نزد یک شدند که مرا بکشد

پیشانیها و در شمعان مراتب بن و مراقب از قورظا المین پیوسته در
افشار که مؤلفه از من هم بکنه و مشکلا که در این اینه مبارک بنظر جناب مسائل
رسیده است اما نسبت بکلمه **الْفَى الْاَلْوَاخ** اگر چه الفاء در همه جا حتم نیست
از روی تخیل و به اعتنا باشد چنانکه فرموده است **الْفَوَالِغُ** و فرموده است
الْفَى فِي الْاَرْضِ وَ اَمِي و ممکن است که مراد همین باشد که الواح و الفاء
ایشان فرموده چنانکه ما نموده است بعضی همین نازل شده بوده و این معنی مستعمل
است چنانکه خداوند بفرماید **الْفَى الْاَلْوَاخِ** بر الفاظ فرمود بشود
الواح را و در حدیث بقلب خود هم از ایشان معترض بوده بعضی سوره عاشان مثل اینکه
چیزی بکسی میگوید در صورتی که او را دشمن میدارد و از روی غیظ و تفرض میگوید و همین
قسم باید باشد چون البته توفیق را بجهت هدایت است و تمام جهت برایشان میباشد
الفاء بگو ایشان بفرماید اما این حال را که از امت مشاهده فرمود طلب از ایشان
اعراض داشت و از روی تفرض میداد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که بر حجت
میفرماید **اِنَّ نَارَكَ فِیْكُمْ الشُّقْلَیْنِ** کتاب الله و عزرتی چون میدانی که چه خواهند کرد
ایشان برایشان تفرض داشت چنانکه در همان روز آخر بعد از آنکه ابوبکر و عمر را پیشانی
با کمال ضعف و نفاها از جابر خواست و بمجد آمد و ابوبکر را از محراب دور کرد
و نماز فرمود و بعد از آن بپله منبر نشست و با کمال تفرض فرمود **اِنَّ نَارَكَ فِیْكُمْ**
الشُّقْلَیْنِ و آنهم که در اخبار فرموده اند که بعد از آنکه حضرت موسی علیه السلام الواح را از
بعضی از آنها شکست و بعضی باقی ماند و بعضی مرتفع شد لازم نیست که بسبب شکست
در الفاء باشد بلکه بسبب عمل قوم بود که بعضی را تحریف کردند و شکستند

چیزی در میان ایشان ماند و باقی مرتفع شد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که
کتاب الفاء بگو است بعضی را تحریف کردند و بعضی از آن نماندند
و بعضی از آن مرتفع شد که نمیدانند چه بوده و خودشان اعتراف داشتند که چه
ایات قرآن که مدتی جماعتی از صحابه بود که از میان رفته بودند و گشته شده بودند
و گویانند که چه بود چنانکه در جنگ پامه جمع کثیری از صحابه کشته شده بودند که
ایات بسیار از قرآن میدادند که بعد از ایشان کس نمیدانست مگر اهل بیت سلام
علیهم که از ایشان هم اعراض داشتند پس بعضی از قرآن باقی ماند و بعضی مرتفع شد و بعضی
شکست و تفرغ شد چنانکه هر یک را در اخبار بیان شده خلاصه که عرضم این است که از
باب اینکه آنچه در آیه های سابقه بوده در این امت هم هست نظیر این ساله هم پیشنها
مست و این الفاء ختم نیست که آن طور که فرض کرده میشود باشد و ممکن هم هست
ظاهر که حضرت موسی علیه السلام از شدت غضب بر او عمل ایشان چنان اضطراب در حال
در عرشه و در دست انحضرت پیدا شده باشد که به اخبار الواح از دست افتاده باشد
و قول خداوند که بعد از این میفرماید **وَلَا تَأْسَکَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبِ**
أَخَذَ الْاَلْوَاخَ مؤید همین معنی است و در حدیث شریف وارد شده است از
پیغمبر که خداوند رحمت کند بر او و مؤید اینست خبر داده شده مثل کسیکه معاینه
ببیند هر آینه تحقیق که خبر او را خداوند بفرستد و او را دانست که آنچه بر او گذار
خبر داده حق است و معدلک متمکن آنچه در دست داشت بود یعنی الواح را نگاه
داشت پس بر گشت بشو قوسش و آنها را در پیش غضب کرد و الواح را انداخت عرضم که
این خبر پس هم مؤید همین است که بعد از آنکه حضرت خال قوم را مشاهده فرمود از شدت

غضب مثل اینکه با اختیار شد و الواح انداخت و این عیب نیست که شخص از مشاهده
 منکر طور متغیر و مضطرب شود که عیبه با نام او بیفتد و نمی که مثلا الواح که نیست
 او نیست تواند نگاه دارد و عیبه در این بر عیبه خدا نیست و اما آنکه فرموده است اخذ
 بر اسرار خبیثه بحیرة الیه که بحسب ظاهر تفریب میشود که موافق است و اگر گرفت
 و بوی خود میکند متغیر گفته اند که بوقم اینکه هرگز کونای در منع ایشان از
 عبادت عمل نموده باشد چنین کرد و هرگز سال از موی علیه السلام بزرگتر بود
 و خول و این بود و همین جهت غی اسرار اهل او را دوست تر میداشتند پس حضرت موسی
 بوقم اینکه شاید ناک شده از عمل ایشان و همی از منکر نموده است این قسم با او سلو
 فرموده عرض میکنم و گاه میشود در مقام بیات و آنکه شخص باید با کسی هم که خلافت
 سختی میکند تا بکران حساب کار خود را داشته باشد مثل اینکه روایت شده که حضرت
 ام کلثوم عقد مردار یک دانا از عبد الله بن ابی رافع که خنجره دار بود و خدا من حضرت
 امیر علیه بعاریه مضمون گرفت که در یکی از اعیان از بیست کند و حضرت امیر علیه السلام
 ملاخط فرمود و اعراض سخت بر این ابی رافع و ام کلثوم مرد و فرمود و نظر میباید که نسبت
 بحسن امام حسن علیه هم و فایده هست که وقفه از باب جزیه علی که از بیت المال گرفته
 بودند همین قسم اعراض فرمود و سخن و فشار که نیست بعقل برادر خود و او را در
 از باب امانت حقیقه که بسبب فرود پیرانه میخواست معترض است و در اخبار و او را در
 و اغلب آنها از باب بیات مذکور است که آنحضرت نسبت بخاکستان خود را در میان
 دیگران طمع در حیف و میل آنحضرت نکنند با آنکه مثلا حضرت امیر علیه السلام نسبت
 بعقل میتوانست و رضا اقبال خود هم مرحمت کند و حضرت امام حسن علیه اگر نما

بیت المال را هم تعریف میکرد و هر چه بر او بود و خداوند دنیا را با ایشان میراث داده
 اتاد و بیات ملک چنان نیست و باید سلطان عادل همین قسم سلوک کند پس حضرت
 موسی علیه هم با هر دو از طور سلوک میفرماید که سایرین حساب کار خود را میکنند و حضرت
 بنی سار خلق مقتضی همین هم هست چنانکه ملاخط کرده که طفل مثلا خلافت میکند
 که صلاح و نیست اما بنی او متحمل نیست که اعراض بر او میکنند این است که بزرگتر
 مخاطب میکند در حضور طفل که تو چنین و چنان کرده و از تو چنین و چنان مواخذ
 خواهم کرد و بر حسب مثلی که در عرب مشهور است ایاک اعنی و اسمع یا جاره و نیز مثلی که
 در عجم مشهور است در بنو مکیوم دیوار تو بشنوا اینجا هم بزرگتر عرض میکنم که کوچکتر
 حساب خود را میکند بلکه مکرر میشود که ضعف بنی طفل بد رجعت است که بزرگتر
 باین الفاظ تعرض میکنند که چرا چنین و چنان کرده غی بنی که این طفل چه پس خوبی
 که هرگز از این کارها نمیکند با اینکه خلاف را همان طفل کرده و از بزرگتر خلافت
 معدن که ضعف بنی طفل مقتضی است که او را بر سر از گاه بشنود و بزرگتر اعراض
 کنند که چرا چنین کردی و او اینکه هیچ خلافت نگرد باشد و این دروغ هم نیست زیرا
 که فرمودند کلام بر سه قسم است با صدق است یا کذب یا اصلاح و صدق آن است که
 موافق با واقع و اعتقاد باشد و کذب آن است که مخالف باشد و اصلاح آن است که
 بر فرض که خلاف واقع باشد و خلاف اعتقاد اما وجه صلاح در او ملاخط میشود
 که بر حسب مصلحت ناچار باید چنین گفت پس در موقعی که غالب ضعف بنی طفل
 میشود از باب مصلحت خلاف او را نسبت به بزرگتر میدهند و او اینکه خلاف نکرده
 باشد و از او مواخذ میکنند یا تهدید و عید بر مواخذ میکنند و خود بزرگتر

غافل است و میدانند که مقصود شخص نبوده و بر خود هوا میکنند که این تعرض را به بینند
 خلاصه نیز در حدیث شریف از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که عرض
 کردند چو اسیر مروان را گرفت و بوی خود بپاشد و ملجا بپاشد و او را حال اینکه در
 آنجا از عجل و عبادت آن بر مروان بگوید فرمود این کار در رخصت اینک چرا مفاد
 نکرد ایشان را بکند از آنکه این کار کردند و ملحق بموی نشد و امر قبی بود که اگر مفاد
 کرده بود از قورم عن اب برایشان نازل میشد ایامی بپای که فرمود با او **مَا مَنَعَكَ**
اِذَا رَأَيْتَهُمْ صَلُّوا اِلَّا تَذِيْعِيْنَ **اَفَعَصَيْتَ اَمْرِيْ** بپای چه منع کرد تو را
 بپای چه حل کرد تو را که همین که دیدی گمراه شدند از عقب من نیاید اباعصیا کردی
 امر مرا پس مروان عرض کرد که اگر این کار کرده بودم مرا سینه هر متفرق میشدند و
 من ترسیدم که بگویند میان بنی اسرائیل فرقه انداخته و منتظر قول من نشد عرض میکنم و
 اینهم امر واقع است که در پناه از مواقع نیست بمنکران و اعمال قبیله شبنم که واقع
 میشود هر چه مقام و مرتبه نظر کنی با الا ز باشد و بدیند که خداوند بد و حمد
 بیش باشد صبر بر مشاهده منکران که میشود چنانکه در اخبار وارد شده است
 که که علی سلمان بر مقدار عرضه میشد کافر میشد اگر صبر مقدار برسد عرض میشد کافر
 میشد این بود که نقل میکنند موی که حضرت علی علیه السلام را بر ایست با او بیکر بان حال پسندیدند
 که عظمت این امر را ملاحظه فرمود و چون و بپای بیش داشت تا مقدار او میگفت
 امیر المؤمنین علیه السلام خودش بر میداند و با آنکه بپای که بر و چون حضرت پند ناچند
 علیه السلام بر مصیبت پدید بر گویش سلام الله علیه از هر حال بیش بیشتر بود
 و البته همان جری که آن بزرگوار است از صبر و پند خواتون سلام الله علیه با الا

بوده است معذرت بصورت ظاهر نشان دادن حاکم که اهل بیت را ننگه میشدند
 بر قلعه گاه ایشان را عبور میدادند حضرت پند ناچند علیه السلام خالی بان بزرگوار
 رد داد که نزد یک بود و روح از بدش مفارقت کند حضرت زینب با کمال پریشانی کرد
 اینقدر و حال را داشت که در بامام علیه السلام کرد و عرض نمود که چیت تو را ای یقیه جد
 و پندم که با جان خود باز میبکشد و حضرت از بزرگ مصیبت اظهار فرمود و حضرت زینب
 در آن حال حدیث ام ایمن را بر آن حضرت نقل کرد و او را تسلیم داد و معذرت آن البته
 جز عن آن حقه از صبر و پند خواتون بالا بود است و بطور کلیت فرمود از آن سخن صبر
 شیف است امیر متا لانا صبرنا علی ما علنا و هم صبرنا علی ما لا یعلمون خلاصه پس در این
 هم اگر صبر مروان علیه السلام از حضرت موی علیه السلام باشد مانع ندارد پس مروان با این
 اکت صبر میکند و موافق رضای خدا هم هست و حضرت موی علیه السلام در آن حال
 غضب میکند و انهم موافق رضای خداست بلکه غضب موی علیه السلام از صبر مروان
 هم بالا ز باشد تظلم نیست و معذرت هر دو معصوم بوده اند و هر دو موافق امر خداوند
 رفتار کرده اند با این حدیث شریف را که بعد از آنکه اعتراف کردند بر حضرت امیر
 که چرا شمشیر نکشیدید و با عروا بیکر خنک نکردید چنانچه با موی و طلحه و زبیر جنگ
 کردند فرمود چنان نفر از اینها ناسته کردم که من جمله با درم مروان بود آن وقت که به
 برادرش میگوید **يَا بْنَ اُمِّ اَيُّهَا الْقَوْمُ اسْتَصْعَفُوْنِيْ وَكَادُوا**
يَقْتُلُوْنِيْ پس اگر بگویند که او را ضعیف نشمرند و مشرف بر قتل شدند که
 بتحقیق کافر میشود و اگر گفتند که او را ضعیف نشمرند و مشرف بر قتل شدند
 و با اینهمه از ایشان ساکت شد پس و حقه معذرت و در آن وقت و نفس خود را اراد فرمود

که بران حضرت است و گفتند و از او و معینش کسر بود زیرا که هر بی سزا نیل که عباد
 عجل نکردند و لامت پیغمبر هر شان الا سه نفر باقی ماندند عبادت عجل نمودند و از
 همین باب بود که آن وقت که آنحضرت را بان قسم برای بیعت میبردند و کرد به پیغمبر
 صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم باین ام ان القوم استضعفونی و کادوا
 بقتلونی و این همان جواب است که فرمودن بحضرت موسی علیه السلام داده خلاصه
 عرض این است که عمل من و من موافق رضای خدا بود که حضرت امیر علیه السلام بمنافا
 نایب با و کردیم اما معذرت شدت انکار منکریم که حضرت موسی علیه السلام نسبت باین
 شیخ فطیع داشت مقتضی همین بود که این قسم غضب کند و مواخذه از هر دو نفر نماید که
 چرا صبر کردی در حقیقت اعمال اینها را و اولیا را اید انتم یثیرون فیما یخلق
 کرد و آنچه نباید از اعمال دیگران بشود از عمل ایشان استنباط نمود مثلا با
 آنکه ظاهر یا باطن هر دو دستور العمل هم از موسی علیه السلام داشته که همین سوال
 سلوک کند و البته داشته چنانکه رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم المؤمنین علیه
 دستور العمل میدهد و میفرماید که ای برادران من و شما که قویا و بجا بعد از من و زید
 باشد که ملاقات کنی از قریب شدت را از نظایر ایشان بر تو و ظلمشان نسبت بنویس
 اگر اعوانی بر ایشان یا فایضی با ایشان جهاد کن و مقاتله کن با هر که مخالفت تو را کرد دیگر که
 موافقت نمود و اگر اعوانی یا فایضی صبر کن و دست رویم بکنار خود را بیهلکه میاندا
 که تو از من بمنزله هر دو نماز مؤمنی و برای تو هر دو سوره حسنه است انوقت که او را قویا
 ضعیف شمرند و از قریب بود او را بکشند پس صبر کن بر ظلم قریب و ظلم ایشان بر تو
 که تو از من بمنزله هر دو از موسی و هر که تابع او بود و ایشان بمنزله عجلند و هر که تابع

ان بود خلاصه که کار با کافران قیاس از خود میگیرد احتمال دیگر نیز داده اند مولا علی
 که در حواله فراموشی است که اصلا عمل است که حضرت موسی علیه السلام کرد و در آن
 و بی خود میگوید بر این بود که با او نجوای کند از کیفیت واقعه سوال کند و لو
 بصورت ظاهر قسم دیگر هم جلوه بدهد مثل اینکه در سوره طه نیز که از همین واقعه خبر میدهد
 تا اینکه فرمود عرض میکند باین ام لا تأخذن لی حسی و لا یواسیانی
 خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب
 قولی مولا من ام مقامه میفرماید آنچه حاصلش این است که حتم نیست
 فرستادن من از راه گرفته باشد و بیو خود کشیده باشد بلکه این کلام است
 که شایع و مستعمل است که یکبار از دیگر مطالبه دارد میگوید با و دست از سر برداش
 دست از دوش من بردار از من چه میخواهی مثلا و با اصلا دست بردار و دست او هم
 دراز نکرد و باشد و لاین کلام مستعمل است که در طایفه توقع استعمال کرده میشود
 خلاصه بعد از همه این عرضها که کردیم بیانه حکمت در این موقع باید کرد که هر
 تقدیر که باشد دفع اشکال شود و این است که حکمت پروردگار بر این قرار گرفت
 که جمعی که بیو خلق میفرستد بنظر هر شیء مثل ایشان باشند زیرا که اگر حجت با ایشان
 مماثلت نداشته باشد انتفاع از او حاصل نمیکند و هذات نمیشوند و این است که
 خداوند خطاب فرمود به پیغمبر صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ
 یوحیا ای و فرموده است ما از سلسله من رسول الا بلسان
 قومیه و فرموده است و لو جعلناہ ملکا لجعلناہ رجلا و
 للبنا علیہم ما یتلبیون و مکن الا بات و اخبار دیگر دلیل این مطلب

است از حد احصاء خارج است و چون مسئله بدیهی است حاجت تفصیل ندارد پس
 ناچار بحثی که بر بشر معیوث میشود باید بشر باشد چنانکه بحث مرقوم و هر خلیفه از
 نسخ خود ایشان باید باشد و بعد از آنکه از نسخ خود ایشان شد پس البته او را می بیند
 و کلام او را می شنود و با او معاشرت و مباشرت حاصل میکنند پس ماثرا از او میشوند
 و او ماثرا از ایشان میشود و فعل و انفعال در میان ایشان پیدا میشود و همین آ
 منته مائلت فایده مائلت اگر یکی غیر این باشد معلوم است که مماثل یکدیگر نیستند
 و در این هم شبهه نیست که چنانکه از هر جهت مائلت یکدیگر باشند که هیچ فرق در
 میان نباشد باز حجتی بر ایشان حاصل نمیکند و مانند یکی از ایشان خواهد بود
 مثل و نفر از سایر خلق که از هر جهت مشابه و مماثل یکدیگرند و هیچ یک حجت بر دیگر
 نمیشوند و دفع حاجت دیگر را نمیتوانند نمود پس البته باید با وجود مائلت آثار و
 صفاتی از پروردگار عالمیان در او بروز داشته باشد که باین سبب هایت استحقاق
 حجت بر دیگران داشته باشد اما جایز نیست که در جمیع حالات همان صفات و
 ملکات در همه احوال و احوال نماید زیرا که لازمه این است که مائلت از میان برود و
 آن مرتفع گردد و این است که حکمت پروردگار اقتضا کرده است که حج خداوند مائلت
 با خلق با نوعا محفوظ داشته باشند و معذرت گاه هم از صفات و بویقت بقدر اتم
 حجت رفع حاجت خلق طهارت نمایند پس این است که آثار مائلت و تاثیر و تاثری که در
 امثال عاقلان شرط است نادر جبر که منافی و مضرت بحجت حج نیست باید در ایشان
 بروز کند و امثال در این مقام عرض میکنم تا اینکه نزدیک بمطلب بشوم مثلاً اگر حجت
 در میان جماعتی باشد که بعضی از ایشان از شرط جهالات که دارند حرکات ناشایسته بکنند

که کرد و غبار بسیار از زمین برخیزد البته همانطور که این کرد و غبار بسیار هر یک از
 جماعت نشینند و بر پیچ و چشم این امر و در اسباب حجت و از پت میشود و باین
 چشم و بینی آنها میرسد و حجت هم که در میان ایشان است از پت این کرد و غبار و باو میرسد
 بلکه بسایه لطافت مزاج و قوت ادراک که دارد احساس از پت را از دیگران پیش میکند
 چنانکه کسی که همیشه در خانه کار میکند و کرد و غبار بسیار می بیند مانوس میشود
 و کمتر حسد می خورد از کسی که همیشه بنظافت راه میرود و همچنین اگر بالفرض جاهل از
 ایشان بچیز متعجب خود را اورد نموده باشد و در آن محضر حاضر شود و عفوشت و
 ان مقام را تغییر میدهد و شانه حاضرین همه متاثر میشود و حجت خدا هم که در آن محضر
 باشد البته صدقه خواهد خورد و ناخفته که مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید در
 سیر من کل هذه البقعة الخبیثة فلا یقرین سجداً و الله بان اهانام و سدا و حجت که
 انحصار بر استعمال عطریات داشت بیش از سایرین که با عفوتهها مانوس بودند
 صدقه می خورد و ممکن اگر غوغا و ضوضائی در میان جماعت بلند میشد که اسباب
 زحمت بود زحمت و ملالت و از توجاه شخص حجت که با کمال عقل و مناسبت است بیشتر
 خواهد بود و بالفرض در این مجلس که مثلاً کرد و غبار بلند شده و لباسها و چشم و گوشت
 و بینی و سر و پیشه همه را آلوده کرده البته نسبت بحجت خدام این زحمت دارد و شده
 و در آن موقع که باید این کرد و غبار از البته و ابدان حاضرین ذایل کرد و البته ذایل
 لباس شخص حجت که مقدم بر همه است تکان داده میشود و این حاضر کرده سر و رو و
 او داشت و شویید هند بعد با برین میزدانند و چند که شخص او بالطبع کمال
 نظافت را داشته و بالذات پاکیزه بوده و الا آن کم کم این کرد بلند شده بقدر سایرین

نشده زیرا که آنها انساب خودشان الوده بودند و این کرد و غبار الان هم اضافه
 بر آنها شد و شخص را کمال خطافت داداشنه و الان هم غبار که دامن گیر است اما
 معدن لک از غبار و از این غبار قلیل از هر بیش تر است زیرا که منافع باطبع نظیف است
 و دیگران مانوس با این کثافتند و پاک ندارند بلکه بنا بر این خوسوق باشند از این
 حال از باب این که از سابق دارند خلاصه که بعد از آنکه بنام دفع این غبار می باشد
 اول از لباس سر و صورت او دفع میکنند و بعد بنام برین میسر از انداختن آن
 امثال را در آن عرض میکنیم چنانکه در میان خلق هست بعد از آنکه خلق گرفتار غبار
 میشوند و مستحق بلاغ یا عقوبت میشوند اگر چه شخص چقدر خودش سبب معصیت نبوده
 بلکه مانع هم بوده است اما بعد از آنکه غبار این عصیان بلند میشود بلباس و اعضا
 و جوارح او هم بیک اندازه می نشیند هر چند که قلب او را ناپدید نشود و مخالفت داشته
 اما بعد از آنکه غبار جمالت آنها را میسوزاند و آنها را بیکه بخود و نمیکند و از این
 ایشان بیرون نمیرود البته غبار و عفو نشد این معصیت از ظاهر عریض نیست با او هم
 داشت و البته بعد از آنکه بنام مواخذة میشود چون بالعرض از این گردید با من او هم نشسته
 این است که بیک اندازه مواخذة که میشود شامل او هم میشود چنانکه در نوع خلق فرمود
 که کسی که در میان قوم عطاء باشد که خداوند بلا برایشان نازل کند و او اینکه خود
 اهل معصیت نبوده مع ذلک او هم مبتلا خواهد شد چنانکه روایت شده است که از قوم
 حصه بود علیه شخصی بود که پدرش پادشاه در میان قوم فرعون بود و در هنگام زلزله
 بلا که قوم فرعون مشرف بر فریاد بودند این شخص گشت بسوی ایشان که پدر پادشاه
 خود را از میان آنها ببرید و پادشاه را در این حال حکم غرق رسید و او هم با قوم فرعون

ملائک شد و این مجتبه این را از در تپاست و این کبریا میگوید و روشن
 میشود و این گفته که بنام غرق در پناه من است و غیر مستحق هر را غرق میکند
 غایت آنکه در میان از مؤمنین هست و مبتلا شده و خداوند ایجاب بلا را با او میدهد و
 تلاذات میشود و همین است که علت ابتلا به اینها و اولیا که فرمودند بلا لایقها
 شتم للأولیا شتم لاسل فلاسل اگر چه خود ایشان بعمل خود مستحق بلا نباشند
 اما چون زمان دعوت دارند و گرفتار مقامات و معاشرت قوم هستند این است که
 مستحق این شرم شرک ظاهر عریض با آنها خواهند داشت بلکه بنا بر این هم میکنند
 چنانکه رفته در بدین نقطه و غلابا اگر وقت و حقه منادق علیه السلام معاش اول
 بیت خود در بتدریک مدتی خاصه داشت معدن یک بر پیشکار خود را فرمود که بنام
 دارم بفرماید و ظاهر با مردم شرک میشود و سخت شد یعنی میکند و اینم شد
 بستی بر حال که عمل میفرمودند و بیکه شرک در بلا باشند بلکه بر ایشان برجا
 امت بدرجه است که با هم از ایمان خود بفرزند و خلاصه است و از خداوند بخیر
 چنانکه معلوم است که خیر بتدریک مدتی عریضه بین چهره و جمالت و حکمتها را دیگر
 همان مصیبات را ایمان خود بخیر و خداوند رسول خود میفرماید لَعَلَّكَ بَلِغٌ
 نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنَّ لَكَ تَوْفِيقًا إِنَّكَ تَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ لَّكَ بِشَانِ
 اسفا پس شاید تو خود را و الله میگوید بر عتق ایشان از غم که برایشان آید
 اگر ایمان باین حدیث نبی و از خداوند و اصل مطلب این بود که لازم بودن
 در میان قوم هم این است که با این ابتلا باینها و اولیا بشوند و در مثل
 حصه لوطه مقاضیه نبوده است که انقضای مبتلا شود و این است که در موقع نزول

بلا از شهر بیرون میرود یا مؤمنی که از اصل بیعت او بودند و اگر مانده بود در میان ایشان و بلا نازل میشد اسباب آن حجت بود و نکته خاصی که در این مقام ایشان است که اصلا اینها را و لیا چون ابواب خداوند برای کلیت امت هستند این است که بلا یا نعمت هر چه بنا باشد برایشان نازل شود اول بروزی در ایشان خواهد نازل و لیا اینکه بلا و نیت با ایشان عرضه باشد مثلا اگر محط و غلا بر آفتی نازل شود پیغمبر خدام عمدتاً گرفتار خواهد شد یا مثلا اراضی و مصائب برایشان وارد شود اینها هم گرفتار میشوند چون ایشان ابواب خداوند نیست بهمه آنچه بخلق میدهد و این است که فرموده است **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَرَدَّ** حدیث شریف فرمودند یعنی بموت علما بعد از آنکه اهل زمین مستحق بلا میشوند علما را از میان ایشان بر میداریم و هم چنین بنی اسرائیل مستحق گرفتاری بلیته میشوند و حضرت موسی علیه السلام با ایشان گرفتار میشود و چهل سال در تنگه میماند نادانان پس از دنیا میرود مثل اینکه سایر بنی اسرائیل مردند مگر سه نفر که نازل مخالفت نکردند و نمیتوان گفت که معلوم است حضرت موسی هم شریک در عصیان ایشان بوده که مستحق گرفتاری بلیته شده بلکه قوم چون مخالفت موسی را کردند مستحق ابتلا شدند و چه کند حضرت موسی علیه السلام مگر اینکه با ایشان صبر کند اگر آنها را ترک میکرد همه هلاک میشدند و بین چه مدت عظیمی دارند اینها را و لیا برینا که بدون هیچ استخفاف از طرف خودشان محض هدایت ما خود را گرفتار بلا میماند که هر بسبب مفاعله نازل میشود میکنند و بر خود میکنند و صبر میکنند تا ملائکه را در هر ناله که بر محافظ طفل خود عمدتاً باب انش و چاه میاندازد و بلا

ندارد و متوجه هم بر طفل نمیکند و ایشان هم همین طور بلکه فرار میبایست و باید اینها هم نمیکند از نیت مقتضای قول خداوند **لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ بَلْ يَسْتَصِيبُكَ اللَّهُ أَنْ تُبْذَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ** میکند و با کمال مرحمت از غایبیت **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ** بر کائنات پس این نحو ملوک حضرت موسی علیه السلام نیت بیرون حجت اصلش همین بوده با اینکه از خود هر روز عظیمی از اخلاف و تقصیر نبوده است اما لازمه همین که قریم فرموده و قوم را بخود وانگذاشته و از عقب حضرت موسی علیه السلام رفتند این است که نایبک اندان با ایشان در مواخذ شرک کند اگر چه آنرا کلیه رابیب بودن خود در میان ایشان مرتفع ساخته و با ان اندازه مواخذ را در این موقع بر خود میکند و در پیش از این ملجئ تفصیل نیست فرموده اند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ فَسَيَمْلِكُوا عَلَيْكُمْ كَبِيرًا** و اخبار و نوازه صبح صحیح علی محمد و آل محمد علیهم السلام بمانکان و مایکون که مستغنی از شرح بیان بوده بعضی از حضرات علما در مثل تبریز مرکز اسلام و تشیع عنوانه بغیر عالم بودن محمد و آل محمد علیهم السلام بعوام الناس که لا انعام بل هم اضل الفارغ من انبه مبار که در سورة اعراف که میفرمایند **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبُ لَا تَنْفَعُكَ مِنْهُ خَيْرٌ** ما مَسْنَى التَّوَهُُّ إِنَّا لَا نَدْبُرُ وَبِهِ يَرْفَعُ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و نقل بحال و مخالف نموده ان شاء الله توجیه فرموده حل و رفع شبهه و لازمه اناس خواهند فرمود جواب اول بعضی ابان دیگر هم که در این باب نازل

شده است نقل می کند و بعد برینیم که از آنها چه استفاد میشود و از اخبار و ما یح
سلام الله علیهم که در تفسیر این آیات و بیان این مطالب در شده است چه معلوم میشود
پس این دیگر که بجهت ظاهر می شود همین معنی است که در سورة انفطار می فرماید
قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ
لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَنْبِئُكُمْ إِلَّا بِمَا يُوْحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْمَعُ
الْأَعْمَى أَبْصِيرًا قُلْ لَا تَنفَعُكُمْ كُتُوبٌ وَلَا حِجَابٌ قَوْلُ خَاوِلَاتٍ
وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِتْنَةٌ
قَوْلُ خَدَّادٍ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ
مَا فِي الْأَرْصَادِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّا تُكْسِبُ عُذًا وَمَا
تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَازْجِلْهُ هَاسِتُ در سورة انفطار
وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَنْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ
فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
وَازْجِلْهُ در سورة نمل می فرماید قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَانًا يَبْعَثُون
و شاید آیات دیگر نیز باین معنی باشد و از جمله آیات است که بظاهر برخلاف
این دلالت میکند از جمله در سورة جن می فرماید قُلْ إِنْ أَدْرِي قَرَّبٌ
مِمَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمْرًا مَعَهُ الْغَيْبُ فَلَا تَعْظِمُوا
عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَافِهِ رَمَكُ وَازْجِلْهُ در سورة النمل می فرماید وَفَا
كَانَ اللَّهُ يُظْلِعُكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنَّ اللَّهَ يُجَسِّبِي مِنْ
رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا
فَأَكْرَمُ أَجْرٍ عَظِيمٍ وَازْجِلْهُ در سورة تکو می فرماید وَمَا صَاحِبُكُمْ
بِجَنُّونَ وَلَقَدْ رَأَوْهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ
بِضَنِينٍ وَازْجِلْهُ آیات است که بضم کردن بعضی از بعضی دلالت بر
ظاهر میشود پس از آیات فرموده است که در کتاب علم هر چیزی است مثل این
و کتبی احصیناه فی ائمه ربیبین که امام مبین را در ظاهر و کتاب
مبین تفسیر میکند و اما در باطن که خودش صریح در اصل مطلب است و
ذی بود و لا رطبٍ ولا یابس الا فی کتاب مبین و نیز فرموده است
فیه یتبین کُلُّ شَیْءٍ بِسَیِّئِ عِلْمٍ هَمَّ جَزَعُ رُكْبَتٍ وَیَا زَیْنَبُ
وَقَالَ الدِّینُ كَهْرًا وَالتَّوْحِيدُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
بِغَيْبِي وَبَيِّنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بِسَانٍ كَمَا كَمِ عِلْمُ
كُلِّ كِتَابٍ رَادُّ رَابِعَهُ كُلُّ شَيْءٍ رَامِدًا وَنَزْدُ سَوْدٌ نَحْمُ مِغْرَابًا
که هر دلیل علم ان حضرت است تا اینکه می فرماید فَاكْتُبْ لِقَوْمٍ مَا
رَأَى أَفْئَامُ رُؤُوسِهِ عَلَى قَائِمِي وَلَقَدْ رَأَوْهُ تَزَاجَةً أُخْرَى
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَ مَا جَنَّتُ الْمَنَارِیْ إِذْ تَبَعْتَنِي
السِّدْرَةُ مَا يَتَّبِعُنِي مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ
آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى و بدین است که در هر درج خود بخواند

میرود که این کبریا خدا را می بیند ایاث درون و در خارج و بطریق اولی مکشوف بود
خواهد بود و همه اینها علم غیب است چنانکه در چند آیه بعد از این در صفت یکی از
مناضین میفرماید **أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى**
أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهوَ يَرَى پس معلوم است که آنکه بنص ایاث
شایعه می بیند را در علم غیب هست و انواع استدلال از ایاث کتاب بر عالم ایشان
میتوان کرد الا اینکه ما در این مختصر اقتصار با صبر در یاد می نظر می دهیم و نمی توانیم
و از اخبار اهل بیت سلام الله علیهم نیز آنچه در این مآله وارد شده ذکر خواهیم کرد
و در این جایز است که سؤالی داریم از منکرین این فضیلت که آیا کسی از شیعه
شاه است که التمس سلام الله علیهم با استدلال نفس خودشان بدون حاجت
بخداوند عالم و بدون وحی و تعلیم او را در علم غیب شده اند که شمار ایشان
انکار کرده اند یا نه اگر مقصود این است و خواسته اند که در شرک و ازادمان و
دور کنند و اینرا نظریه عامی و بیهوده و در ایشان شمرده اند که بسیار خوب است و حق
و صحیح و همه ما در این سخن با شما شرکت داریم سهل است که اعتقاد ما در این مسأله
از اینهم شد بدتر است و غیب سهل است که ما شهداده ایم همین طور میدانیم و
نیت شما در ایاث هم معتقدیم که ایشان با استدلال نفس خود هیچ نمیدانند و حق اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بخوار خود چشم خود را هم بگشاید بدون حیل
و قوه خداوند و چیزی را به بیند یا گوش خود را فرا دارد و صدای را بشنود و نمیشود
غیب که جای خود را در جنایات شما داده ایم نمیداند بلکه با آنکه در اینها
نظم و سبک عرض کنیم به نیت که برای ما که از احوال و خلق ممکن نیست که چیزی

است ندانند خود می بینند و میدانند که ایاث معرفت و شناسائی هیچ چیز را به خلق
فرا داد نشده چنانکه در اخبار معتدیه وارد شده است که از امام علیه السلام
سوال کردند که آیا قرار داده شده است در مردم ادا که بسبب آن بمعرفت برسند
فرمود نه عرض کردند یا تا تکلیف بمعرفت شده اند فرمود نه بخداست بیان و بر حق
است که همین که خداوند تعریف نمود قبول کنند و اختصاص بمعرفت خداوند
و هیچ ارندار و بلکه بنده معرفت هیچ چیز را بخود می خورد نمیتواند داشته باشد چنانکه
قدرت بر هیچ چیز ندارد و در این مثال همه بندگان مساوی هستند و ضعیف
و قوی نسبت بخداوند فرض کرده نمیشود اما مذکور است نسبت با عباد و بنده و
بسیاری که در یاد خود دارد و توانائی که هر چه فرض میکنند و بسبب بیان فرض و کمال
انجام میسر می کند یا بنیاد و اولیای خدا از تمام خلق خود را عاجز و ضعیف تر
می بینند و میدانند و در باره خود اعتقاد دارند و از بیان همه ایشان خائش
و ائمه هدی صلوات الله علیهم از همه ایشان در این اعتقاد نسبت بخود قوی تر و بزرگتر
و ثابت تر هستند که این فقره را که با ما میفرماید **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ واقعا و حقیقه قوت و قدرت اختیار
بلکه وجود و هستی خود را در مقابل شئیت پروردگار از خود سلب میکنند و
همه را از خدا میداند و خود را نیست که از خداوند نفل میکند که فرموده است
إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ حَيُّونَ و حتم نیست که خبر از استقبال باشد یعنی
مستحق بلکه بعینه الان نیست هستی و **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**
پس قسکه الان خود را نیست میداند تصدیق دارد و قول خداوند را چگونه

کرده پیشو که خود را صاحب علم و ادراک از خود بدانند اما تا به خلق که کمال توحید
شان بدرجه ایشان نرسیده البته هر چه توحید ناقص شود بسبب این شرک است
که بدان پیدا شده و فرمودند شرک در این امت اخفا است از دین و غیب نمل و فرمود
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ و اگر چه که شرک بخداوند
بجستار قطع امر محال است و شرک برای او منتهی است و به موجب همان و عمل و
اعتقاد خلق اکثر مشرکند و بسبب همین شرک که دارند و همان انداز خود را صاحب
قوت و قدرت و استقلال توهم میکنند و اما ال محمد سلام الله علیهم بسبب کمال
خلوص توحید در ایشان ابدافرض استقلال برای خود نمیکند و کسی هم که معتمد
بفرمایشات ایشان است و تصدیق دارد قول ایشان را که فرمودند تَرَكُونَا عَنِ
الرَّبِّ يَتَّبِعُهُ و قولوا في فضلنا ما نشتم ولن نبلغوا نأجارا است که استقلال را بیک
از ایشان نفع کند پس در علم که بحال محال سخن است متقدم واقعا و حقیقه بدرون
شایسته تودیه باقیه که ایشان علم غیب بخودی خود را دانستند سهل است که علم
شهاده را هم ولو هر قدر علم جزئی تا فایده باشد بخودی خود را دانستند و خداوند
خطاب میفرماید بِرَبِّهِمْ جَبْرَ اللَّهِ عَلَيْهِ الْوَحْدَانِ مِنَ الْوَحْدَانِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوْا عَلَى
النِّقَاطِ لَا تَعْلَمُ لَهُمْ مَخْرَجٌ نَعْلَمُ لَهُمْ سَعْدٌ نَبَاهُ مَرَاتِبُ وَ تَبَرُّهُ بِمُفَرَّدٍ
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِقُونَ
بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ الْآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ
اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ و از این قبیل آیات متعدد است پس هیچ علم را بخودی خود
را دانستند اما معذرت معذرت که خداوند قادر است که اگر خواست

باشد ایشان سهل است که با دانه خلق خود علم شهاده با غیب با هر چه خواسته
بدهد و قدرت خداوند انعام نیست قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ لَكَ
تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَسْجُدُ الْخَبَرُ لَكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
طایر معنی را خود خداوند فرموده اینجا که بفرماید اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحَنَا
مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ پس خداوند در
را از امر خود بر او نازل کرده که اگر تفرموده بود انحضرت نمیدانست کتاب چیست
و نمیدانست ایمان چیست تا بعد از نزول روح همان کتاب که دانسته جامع
کل علوم و غیب شهاده است در حدیث شریف وارد شده است که بحضرت
ایحیی علیه السلام عرض کرد که در شفا کتب از انصاف ایمان افهین بود که شفا تواند
میکند که تو میدانی هر چه اب در دجله است و وزن از او میگوید دان
خال بر شاطی دجله بودیم حضرت فرمود خداوند قادر هست که نفویض کند علم را
مطلب بسوی پاک بعوضه از خلق خود یا به عرض که در بابی میتواند فرمود من
که اینم بر بخداوند تعالی از پاک بعوضه که پاک بشه باشد و از اکثر خلقت پس
و قتی که خداوند قادر است که این علم را به بشر بدهد پس ایا ال محمد علیهم السلام
نکرده باشد و خال بنکه میفرماید اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ آيَاتِنَا إِنَّهُمْ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَفْهَنَّا إِلَٰهَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ
أَفْهَنَّا لَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا و علم کتاب را علم ما کائنات و ما یکون همه هست و حق
صادق علیه السلام فرمود که از علم انعام و ده شایم ما از تقصیر قرآن و احکام

علم تغییر زمان و حد ثبات آن است که هرگاه اراده فرماید خداوند تو را خیر بپایان
 میثواند و اگر بپوشاند که اگر غیب شود هر چند نیست میکند در حال که معضلت
 مثل اینکه نشسته بعد که نامت فرمود بعد فرمود اگر و غلبه و مستراح و باقیم بگنیم
 والله المستعان خلاصه عرض این است که این مطلب بطور قطع دانسته باش که هیچ
 شبهه نیست اعتقاد باینکه الی غیره خود را در علم غیب هستند نکرده
 و البته متکررند خدا هم نباید بود و در زیارت جامع حضرت پرستگارانه لا اله الا الله
 قدره و لا ایزم لا ما شاء الله و در این هم شبهه نیست که خداوند خواسته که بایشان
 عطا کند و قادر است و از طرف ایشان هم نایب برای این مطلب نیست و دیگر
 هم نمیتوان منع کند و کلاً نمیدانم و قولا لا و قولا لا من غطاء ربك
 و ما كان غطاء ربك محظورا و الله اعلم بالصواب
 رسالت پر بعد از آنکه این مطلب دانسته اولاد و همان نامه میاد که محل
 سوال است ملاحظه بکن و معنی از اینها اگر منافی با آنچه عرض کردم شد پس باید که
 و تو است قل لا املك لنفسي نقما ولا ضرا ولا ظمما الا ما شاء الله
 و ما اذان بحسب خبری که منسبت که در ماند و از طریقه و از منبع ایشان نقل شده
 مراد آن است که بگویند مالک نعم و ضرر نیست مگر هر چه خداوند بخواند که مالک
 آن کند و در این مطلب بدیهه نیست بلکه از این بالا و در همان حال که مالک
 فرمود باز خداوند مالکیت غیرت و رفقه و مثل آن نیست که تو چنین بگویی
 از ملک تو بیرون رود بلکه موافق فرمایش خودشان که در اخبار جبریه و تقوی
 هو المالك لما ملکم و القادر علی ما اقدیر علیه لان الله لا یملک الا ما یشاء

ناده باز خود او مالک است و در قبضه قدرت است بعد میفرماید و لو کنت
 اعلم الغیب لاسئکمر من الخیر و ما منی الشوء و طریقه اینطور
 میکند که اصلش اینطور است که غیب نمیدانم مگر هر چه خدا بخواند که تعلیم
 من کند از غیب اگر غیب میدانستم از سنه محضه برای محمد به پیغمبر از رسالی
 برای خشک ساله و خبر میگویم و در اخبار هم همین قسم مانع نیست و غیره
 بمحض مال و سوء و اینجاست تغییر فرموده اند پس بدیهی است که ایشان بخود خود
 غیب نمیدانند مگر اینکه خداوند بخواند و ایشان و می کنند غایت خوف و این
 است که ایا چنین وجه فرموده بانه در صورتیکه پیغمبر علیه السلام را برای
 این علم میشود و از سنین محضه برای سنین محمد به خبر میکند ایا خاتم النبیین
 که شرف کل اینها است چنین وجه با و میشود یا نمیشود و ایا شواهد این از آن
 حشره به شده باز آنوقت که نفرین میکند بر طایفه مضر و میفرماید اللهم
 اشد و طائفت علی مضر و بان شدت عقیق آنها را گرفتار میکند میداند که
 میفرماید و تنظیر و چاره باز آنرا دارد بانه و الله که هوثر از سر شیعه ال محمد
 علیهم السلام مبرور که ناچه وجه را فیه بانکا و فضایل محمد علیهم السلام بشود
 که بایک ندارد از اینکه از زمان صاحب علم خطوط و حساب بر سرند که بگویند
 بکن که بیستم سال باشد تا و سال است یا خشک سال و اعتماد هم بقول او دارد
 و طایفه نمیدانند که خداوند بآل محمد علیهم السلام وجه فرموده باشد و بیان این مطلب
 نموده باشد و علم جبر و سوانح و اوستا به در کتاب باشد و حال اینکه در باب
 نیست که سخن در کتاب باشد و فرموده در عالم الکتاب که و الله عند او انیر

و دیگر که نقل کرده ایم قل لا أقول لكم عندی خزائن الله ناخر بحسب تفسیر یک
 از جمیع ایشان نقل شده یعنی بگو یا محمد که من نمیگویم بشما که خزاین خداوند در نزد من
 است و نمیگویم که غیب که علم آن مختص بخداست میدانم و نمیگویم که من ملک هستم
 و من ثابت نمیکنم مگر آنچه بمن وحی میشود بگو که ایماسا و پند کور و پنا یعنی کج
 میدانند و کسیکه نمیدانند یا فکر نمیکند پس از خود انصاف دهید ملاحظه کن که این
 صریح است در اینکه من ادعای خدای ندارم و نمیگویم خزائن خداوند من است و
 غیب نمیدانم و نمیگویم که من ملک و همه آنچه از من میپسند بوجه خداست بعد سوال
 میفرماید که ای اعمی بصیر من او هستند که مراد این است که من که خداوند مرا
 بصیر فرموده نا آنکه که کور است و وحی خدا با او رسیده ایماسا و پند و معلوم است
 که وحی خداوند را جمیع فرسده ام میشود که بعضی از خزائن خداوند از من یافتند یا علم غیب
 از من دیدند یا کار ملک از من برز کرده و هم وحی خداست که خداوند نبود من فرستاد
 و مراقب در آن داده است بر نی هیچ یک اینها را از خود نمیکند اما استغفار
 خود را نمیکنند و همه را از وحی الهی میداند و خود لفظ لا أقول هم که در این مقام
 میفرماید یا شعار میبکند که بعضی از شما نمیگویم و از این طلب نمیدهم نه اینکه
 از اصل چنین نباشد بلکه خداوند که صاحب خزائن است البته غنی تر دارم دارد
 غنی تر در ذات او نیست و از خود خلق است که بخلاف میدهند پس مانع ندارد که
 غنی تر دارم داشته باشد ایشان باشند غنی تر دارا و چنانکه در اخبار خود فرمودند
 خواب در این موقع بکجهانها چند فی انظار ایشان شده باشد و هم چنین نیست
 بعلم و ملکوت و هم بوجه خداست و عطا و مالک هیچیک با استغفار نیست

و همچنین خفیه این که که لا یحیطون بشی من علم الا ان شاء الله
 صریح در همین معنی است که بعضی با استغفار از نفس خود احاطه با احاطه ندارد و این
 است که خداوند خواست علم از اعطا میکند و عطا هم فرموده زیرا که علم کتاب
 که بعلم خود نازل فرموده و جامع همه علم است با ایشان عطا فرموده و اما این
 الله عنده علم الساعة یعنی تا آخر موافق آنچه از خبر من است پس نقل شده
 است این پنج علم مفاتیح غیب است که نمیدانند که اینها را که خداوند عطا و تمام
 علم هم این است بجهت اینکه شامل بدو و عود و پند و پنا و کسب است و شبه
 نیست که کل علم مخصوص خداوند عالم است و بعضی ما این بود که از خداوند خوا
 باشد این علم را بکس عطا میفرماید البته قادر است و منکر قدرت خداوند
 بود و اگر خود خداوند فرمود که داده ام این علم را بکس از خلق خود دیگر گفته اند
 که کس انکار کرد زیرا که انکار آن موجب تکذیب قول خداوند است یا موجب انکار
 قدرت او و هیچیک روا نیست و چنین است سخن در باب دیگر که فرموده است مثل
 انه قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و
 انه و عنده مفاتیح الغیب ناخر که میفرماید و لا رطب ولا
 یابس الا فی کتاب مبین پس تمام این علوم در کتاب ثبت است و اینها
 دیگر هم شاهد این معنی است حال اگر علم کل کتاب را خداوند بکس داد که میفرماید
 قل کفی بالله شهیدا یعنی و بپند که من عنده علم
 الکتاب البته آنکه که علم کل کتاب در نزد او هست باید دارد همه این علوم
 باشد تا همه نیست که باید دارد باشد و اما این فلا یظهر علی غیب

عند انما و اميدانم بعد فرمود و الله که بعد از من بيايد بگو و شيعه ميکنند تا اينکه بگو
 بعضی را بخوريد و از اين قبل اخبار بيايد است و اينکه در جواب از علم غيب فرمود که ميدان
 آنچه در صلاحيت او تمام است اشاره بپايه است که ميخواهد بيلم مانده الا رهام و اين علم را
 اختصاص بخداوند ميدهد و نیز حضرت صادق عليه السلام فرمود که عطا کرده شدم خصال را
 که سبقت نگرفته است بخواه اها احد پيش از من دانستم علم من با و بلا و فصل الخطاب
 را پس از من فوت نشد آنچه بر من سبقت گرفته و از من دور نشد آنچه از من غايب شد
 بشارت ميدهم باذن خدا تعالی و اما ميکنم از جانب او و همه اين از من خداست که بيلم
 خود مرا ممکن از اين فرموده عرض ميکنم اينکه اينطور اختصاص بخود ميدهند با از باب
 اتحاد نور و طبيعت انحصار است با ما يقين از يقين خاتم و ائمه اطهار و زيرا که ايشان
 پيش از ايشان و از ايشان اند همه اين علوم را و با مقصود اين است که در زمان خود
 من که سبقت نگرفته و هر چه و حقا است و بعضی اخبار را درم که دلالت ميکنند بر اينکه
 با و اده ايشان است بخوانند بدانند خداوند تعليم ميکند نخواهند بهيچ من حليه
 از حضرت صادق عليه السلام سوال کرده شد از امام که ايا غيب ميدانند فرمودند و لکن هرگاه
 اراده کنند که بدانند شي را خداوند تعليم او ميکند ان چيز را و چند حديث باري مضمون
 هست و بعضی اخبار هست که بکلمه علم غيب از ايشان نفه ميکنند از ان جمله در کتاب الميزان
 از ابي الغبره که گفت بود من و يحيى بن عبد الله بن الحسن نزد حضرت ابي الحسن عليه السلام
 پس عرض کرد چيزي جعلت فداک بدرستي که ايشان بمان ميکنند که تو غيب ميدان
 فرمود سبحان الله دست خود را بر سر ميکند او که والله با تو نمائند بگو در سر موده
 جسد و مگر اينکه بلند شد بعد فرمود و الله نبيت اين مکرور را نه از رسول خدا صلوات

الله عليه واله و اين حديث اشعار بيقين ميکند و در ايشان از سفير باعث سلبان نمي
 هر علي که گفته ما را باشند اول رسول خدا را و اياي ان علم ميشود بعد حضرت ابي عبد الله
 بعد بكي بكي از ائمه صلوات الله عليهم با با نام و زمان غيبه و غيب باشند با شهادت و فرق
 نميکنند و قصص بجاين مطلب ميکنند حديث که از سد بر صبر و روايت شده که گفت من
 بودم و ابو بصير و يحيى بن زاذ و درين کتبي در مجلس ابي عبد الله عليه السلام که نگاه
 بيرون آمد انحضرت و غضب داشت پس ميکنند چاه خود را گرفت فرمود يا يحيى
 بر ايه اقوامي که کان ميکنند که ما علم غيب ميدانيم غيب از علم غيب مگر خداي عز و
 جل فرمايند تحقيق که قصد کردم چاره خود را فالا نه بر من پس فرمود که از من پرسيد انتم
 دو کدام يك از بشو خاناست سد بر ميگويد که هيچ که از ان مجلس برخاست و منزل
 خود برگشت داخل شدم من و ابو بصير پس عرض کرد هم با و جعلنا فداک شنيده
 که چنين و چنان ميگويد و بياي کنيز خود و ما ميدانيم که تو علم بيايد و اده و تو دانست
 بيلم غيب نميدهم فرمود سد بر ايا قرآن بخواند عرض کرد بفرمود ايا با فاشه در
 آنچه خوانده از کتاب خدا قال الذي عنده علم من الكتاب انا
 انيك به قبل ان يوتى اليك طرفك عرض کردم بفرمود
 ايا شناخه اين مرد را و دانسته که چه بود نزد او از علم کتاب عرض کردم خبر بده مرا
 بان جعلت فداک فرمود بقد و قطره از آب در بجر اخضر پس چه مينماي اين در
 علم کتاب عرض کردم چه قدر کم است اين فرمود که سد بر چه قدر زيات است اين که
 نيت بد خدا را خداي عز و جل بيلم که خبر بدهم تو را بان پاسد بر پس ايا با فاشه
 در ان چه خوانده از کتاب خداي عز و جل بنر قل كفى يا الله شهيدا بيني

وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَمَّا كُنْتُمْ تَخْتَفُونَ
 از کتاب است بیشتر فیه با کسی که نزد او علم کل کتاب است عرض کردیم که کسی که نزد او علم کل کتاب
 است از او فرموده شد که نزد او علم کل کتاب است که کتب نزد ما است عرض میکنم ملاحظه
 کن این حدیث را که عینا مثل حدیث اول است که انجا فرموده این وراثت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و انجا میفرماید علم کتاب ادا و رسم و همه علم از غیب شهادت در
 کتاب است و صریح در تقیید است و بدیهی است بخانه که امر مذکور بدان هر دو رسید
 و کسری از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در بلاد شیعیه امر انقسم باشد که توان
 قضا را ایشان را ذکر کرد و در آن باشد تقیه و قوت خلفاء جور و عداوت اعداء
 بوده است این است که باین الفاظ و عبارات بیان فرموده اند و در این اخبار تفصیل
 ندارد و علم غیب از علوم دیگر جدا نموده اند و در اینها ما اخباری چند
 که جدا فرموده اند علم غیب از علوم دیگر و از آن مخصوص بخداوند شمرده اند و
 معرفت این اخبار مثل است مگر خداوند خواسته باشد که بفهماند و چشم بینائی
 عطا فرماید و بعضی از این اخبار را نقل میکنیم پس در کتاب البیّن انما صبیح ابن نباته
 نقل شده است که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود بدو سبکه
 برای خداوند و علم است عی که اخبار فرموده است از او غیب خود پس مطلع
 فرموده بران بنی از انبیاء خود و او نه ملکی از ملائکه خود را بران قول خداست
 است إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
 الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي مَا يَأْتِي أَرْضَ مَكُونٍ
 و از بر او علی است که تحقیق مطلع فرموده بران ملئکه خود را بران انچه مطلع

بران ملئکه خود را بران تحقیق که مطلع فرموده بران محمد و آل او را بر تحقیق که مطلع
 فرموده بران مراد بران و کویک نامیدند از انانکه قیمة برپا شود و از حضرت
 ابی جعفر علیه السلام روایت شده است در حدیثی که بجران فرموده و قول خداوند
 الغیب که خدای تبارک و تعالی عالم است با انچه غایب است از خلق او با انچه تقدیر میفرماید
 یعنی بعد از این از چیزی و قضا میکند از او علم خود پس این امر حیران علی است موقوف
 در نزد او و یوحنا و در آن مشیت پس قضا میکند آن را هر وقت اراده کند و
 میشود بر او و در آن پس میفرماید از او و اما علم انچه که تقدیر میفرماید از خدا
 و قضا میکند و امضا میکند از انچه میفرماید است پس آن علی است که منتهی بسوی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بعد بوی فاد حش صارق علیه فرمود که برای خدا
 دو علم است علی است که مکنون مخزون است نمیداند از او و از این علم است
 و علی است که تعلیم ملئکه و رسول را بنیاء خود فرموده و نامیدند و حش نام رضا
 فرموده حدیثی که روایت میکنم از پدرم از ابی جعفر علیه السلام که فرمود بدو سبکه
 برای خداوند عز و جل و علم است علی است که مخزون است که نمیداند از او
 مکر او و از این علم است بداه و علی است که تعلیم فرموده از او ملئکه و رسول خود پس علی
 از اهل بیت نبی تو میداند از او عرض کرد و دست میدادم که از کتاب خداوند عز و جل
 برای من برون بیاور فرمود قول خداوند عز و جل یسبحون و علی الله علیه و آله قَوْلَ
 عَنْهُمْ قُلْنَا إِنَّكَ بِمَكُونٍ اراده فرمود ملائکه ایشان را بعد باشد بر حق
 وَ ذِكْرُكَ الذِّكْرُ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ نا اینکه فرمود
 بدو سبکه بعضی از امور امور است که موقوف است نزد خداوند تبارک و تعالی

مقدم بدان ازان چه خواهد نمود و چه بداند و چه بخواند و چه بداند و چه بداند و چه بداند
که علم و علم است علی است که خداوند تعلیم ملنکه در سل فرموده پس آنچه تعلیم ملنکه
و در سل خود فرموده پس آنچه خواهد شد و تکذیب نمیکند نصر خود و نه ملنکه و در سل
خود را و علی است که نزد او مخزون است مطلق فرموده و بران احکام از خلق خود مقدم
ازان آنچه که بخواند و چه بداند و چه بخواند و چه بداند و چه بداند و چه بداند
را خداوند مخصوص بخود فرموده و این است که مکرر اهل بیت سلام الله علیهم بیفرمودند
لَوْلَا نِعْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ بِحَوْلِ اللَّهِ مَا بَاءَ وَبُنَيْتُ وَعِنْدُ عِلْمِ الْكِتَابِ
لاخرتکم بناکان و ما یكون الی یوم القیمة پس علم بداء که علم چیزها را باشد که منور
بعدها مضاعف رسیده و در خارج موجود شده است مخصوص بخداوند عالم است و منور
غیب همین است چنانکه در حدیث شریف فرمودند الغیب نالریکن والکلماته لا یلغز
کان یمنه آنچه هنوز موجود نشده و در عرصه بداء است ان غیب است که علم ان مخصوص
بخداست و اما آنچه موجود شده و از حد بداء گذشته است ان شهادت است و شهود
ایشان و ابتداء از انها از ایشان پنهان نیست و آنچه هم که محو میشود یا ایشان
میشود بسبب ایشان میشود زیرا که ایشان تدابیر خداوند بخلق و اسباب است
و در خلقت خلق این است که فرمودند بنا بحواله الله ما باء و بنا یبیت بر آنچه هم
که محو ایشان میشود بسبب ایشان میشود و البته در ان خال که امر بسبب ایشان باشد
میشود علم افزا خواهند داشت و قبل از ان هم که جاری بشود بعلوم تقدیر میدانند که
چه تقدیر شده و چون احتمال بداء و تغییر در تقدیر میرود این است که مدعی علم ان
بطور قطع و یقین نمیشوند و ناچار بیانشان را بداء بطور اختصار باید بشود تا سالی

انشاء الله ظاهر شود و بدانکه مساله علمي است و بسيار مشكل و اين رساله الكفايش شرح را
ندارد و بطور اختصار بمجمل بيان ميكنم پس بدانكه خداوند در علم خود جمیع آنچه حق
گفته شود از كليات پايه را تمام از اينكه در خارج عالم موجود شده باشد يا نشده باشد
ميداند و اينجا جاهل نسبت با فرض كرده نمیشود حتى جهل را ميداند و آنچه موجود نشده
اتمام از اينكه بعد از اين موجود شود يا هرگز موجود نشود همه را علمي التوا ميداند باین معنی
كه آنچه موجود نشده و ناپدید شود ميداند از اينكه بايد موجود شود و در چه مكان
يا چه زمان موجود خواهد شد و آنچه موجود نيايد بشود و خلاف حكمت است از اين
ميداند و ميداند كه موجود نمیشود خلاصه كه علم او احاطه بمرجه فرض كرده شود يا
نشود دارد و حد و حصر نمائيد بر علم خداوند نيست و استنباط از چيزي نمیشود
بلكه هر چه موجود شده و ميشود يعلم او موجود شده و ميشود و هر چه موجود نمیشود و نيز يعلم
او موجود نمیشود و هيچ چيز از هيچ جهت بر او مجهول نيست و هر چه خداوند خواسته
باشد با اراده نمائيد يا نقيض را كند يا اقتضا نمائيد و در اين بين در هر مرتبه كه باشد
خداوند بداند و از او محو كند و چيز ديگر اثبات كند هيچ محاليت در علم خداوند
و اثبات چيز ديگر نيز در علم خداوند و جاهل هيچيك از اين دو نيست و عين
هر چيز و حقيقت آن و امكان آن و كون آن را ميداند و محتاج بتعليم از ديگر نيست
و اين علمي است كه معلوم با آن نيست نه اينكه مقصود از اين الفاظ و عبارات اين باشد
كه معلومات در ان مقام جمع هستند مانند كتاب علمي كه مسائل بسيار در آن ثبت
شده باشد با اعيان موجودات خارجيه در ان مقام جمع باشند و اگر چنين باشد
لازم ميآيد كه معلومات در عين ذات او جمع باشند و نه اينكه علم عين ذات او است

اگر معلومات در حق او باشند و یا او باشند پس ذات او متکثر خواهد شد چنانکه
 معلومات متکثرند و اگر میگویند ذات او قدیم است واحد و بسیط پس معلومات هم
 با او در عرض او باشند مثل او خواهند بود و تعدد قدما لازم می آید خلاصه
 علم خداوند سابق بر همه خلق است و معلوم هم با او نیست چنانکه مکرر در اینجا
 فرمود مانند که العلم ذاته ولا معلوم والتمتع ذاته ولا ممتع والبصر ذاته ولا مبصر
 پس علم خداوند خاطره هیچ چیز ندارد و هیچ چیز هم با او نیست و اگر میگویند نمی فهمیم
 راست میگویند و این مطلب چیزی نیست که بفهم و ادراک خلق و باید مکرر آن چیزی
 که خداوند غایب بخلاق خود داده است از خود که معرفت او را با آن چشم حاصل کنند
 که اگر با آن چشم نظر کنی بی نصیب نمائی انشاء الله باری و بعد از آنکه خداوند خوا
 که ایجاد کائنات را بفرماید اول چیزی که ایجاد فرموده است همان نفس شیت است
 که سابق بر همه موجودات است و همه موجودات را با آن ایجاد فرموده است که فرمود
 خلق الله المشیة بنفها ثم خلق الاشياء بالمشیة پس چون شیت پروردگار و بسبب
 خلف همه کائنات شد و امر و شیت خدام یک است چنانکه فرمود **وَمَا أَمْرُنَا**
إِلَّا وَاحِدٌ پس این است که باید بیک در رنگ و به شکل و به کیفیت باشد و اگر آن
 خاص و کیفیت مخصوصه است این همه خلق متکثر از او حاصل نمیشد پس همین یک
 شیت مطلق است که تعلق بخلف کائنات مختلفه گرفته است خفایات با شیت مختلفه
 و از این وجوه متکثره که برای خود میگردانند انشاء الله که در نفس خود یک رنگ است اما
 در اینها مختلفه بر حسب نیاز عکس میدارند و نور خود را در هر مقام مناسب
 مقام القاء کند و از اینجا بجای دیگر رنگ آینه جلوه میکند پس در نفس شیت الله

هیچ اختلاف نیست و بعد از آنکه تعلق بخلف هر چیزی از کائنات باید یک رنگ است
 متعدد و مختلفه بنسبت از چیز بسبب مشیت الله احداث کرده بشود و تقریباً بسبب
 میشود تا با آن شیتی خاص معین میرسد و کلیتاً بسبب که برای خلف هر چیزی قرار دارند
 است چهار سبب چهار مرتبه است و مثلی در این مقام باید بیان کنیم تا مطلب در اینجا
 مثلاً شخص تجار قصد میکنند در بشارت پس اول در نفس خود میداند و علم
 دارد که از این میبرد و اگر نداند طالب مجهول مطلق خواهد بود پس علم بر در باب
 دارد اما معلوم نکند نفس او موجود نیست و اگر موجود بود که محتاج بصفتان نبود
 و بعد از آنکه شیت این کار را میکند و مصالح برای صنعت در لازم است و لا چوب
 میخواهد که اگر چوب نباشد در ساختن نمیشود و این چوب البته مناسب برای در ساختن
 باید باشد چوبها متوجع غیر نیست مثلاً مناسب نیست پس چوب مناسب که مثلاً
 در ساختن دارد و باید باشد بعد از آن قطعات چند از این چوب قطع میکند باندازه
 در نفس خود دانسته و قصد ساختن از آن کرده بعد از آن شروع میکند و این قطعات چوب
 هم جفت میکند تا آنکه در آخر در تمام میشود و بینه همانکه در نفس خود دانسته و در آخر
 موجود میشود پس آنکه اول در نفس خود دانسته است مثل علم خداوند عالم است و آن
 که چوب میکند که در دریا باشد مثل اول مقام است که شیت خداوند بشاعت این
 در تعلق میکند و همینکه چوب خوب مناسب است بنیاید البته غرض او در ساختن در دنیا
 پیدا میکند و این مثل اراده خداوند عالم است و بعد از آنکه قطعه معین تمام
 آن در یک مغز است و یک در این مثل قد خداوند میشود که نقد به چیز را میکند
 و در روان از این ازمایش میفرماید و بعد از آنکه شروع در جفت کردن قطعات میکند

این مثل قضاء خداوند است تا وقتی که در تمام شوا و امضا شود پس در ساختن و پرداختن
 در خارج کند و شود پس آن در که شخص تجار و در نفس خود دانسته ان مثل علم از
 خداوند است و در تمام شوا و امضا نیست و در حالات و در شخص تجار و در نفس خود
 پیدا اند و از علم خود کار میکنند تا چوبی که میگرد بر لب ساختن در ممکن است
 که ملاحظه کند که این چوبی است ساختن نیست پس بیاندازد و در اندازد و بگوید
 از آنکه چوبی بیاید و عز را در هر چوبی که در شینت ممکن است که باز هم
 فتح عزیمت کند و در اندازد و ممکن است که فتح عزیمت نکند و قطعه های چوبی باندازد
 در دیگر را تا باز بدی است که هنوز هم در موجود نشد پس ممکن است که باز هم دست برد
 و چوبها را بپندارد و ممکن است که شروع در ساختن و جفت گیری بکند و در این
 هم ممکن است که در بین جفت گیری باز فتح عزیمت کند و در باقیان را بپندارد تا بپندارد
 آنکه در تمام شد و بعد از امضا رسید دیگر ممکن نیست که بعد از ساختن ساختن شود
 در ساختن شد و گذشت غایت عمران کوته یا بلند شود ممکن است مثلاً در قابل این
 است که بپناه سال و امکنده تا این سال چو هنوز امضا نشده حتم نیست و ممکن است
 بعد از آنکه در مرتبه چوبها در درازم برینند و چیز دیگر بپندارد یا با آنها را بپندارد
 خلاصه عزیمت است که علم خداوند نفس از آنکه بپندارد و این چوبی ظاهر شود و همین
 آن در خارج ظاهر شود و در این چهار مرتبه که عرض شد بطور کلی در هر مقام احتمالی
 بداهه و دانانکه در تمام شود که دیگر بپندارد و خلقت ان نیست و بدانکه این مثال چون
 موافقت تمام با اصل مطلب ندارد این است که در دست خلقت حقیقت نمیشود و چوبی که
 که محو و اثبات و بدانکه در ساختن این در حاصل میشود و باید در علم نفس از آنکه

اما چون موانع و مقصبات که بر لب ساختن این در است همه را اختیار شخص تجار نیست
 این است که محو و اثبات ان بطور قطع معلوم از نیست مثلاً ممکن است که تجار قصد
 بطور قطع که در لب از اما هر چه شخص کند چوب پیدا نشود یا اگر پیدا شود مناسب نیست
 نباشد یا اگر مناسب هم باشد دیگر از خارج بیاید و مانع او شود پس تجار در علم خود
 هم چه میداند که در البتة تمام میکند و چنین و چنان میفرماید و در مانع از ساختن
 پیدا میشود و در مانع میکند پس در ساختن نمیشود اما نیست بخداوند و لا یبورن
 چوب مانع نیست زیرا که امر او کن فیکون است و بعضی که خواسته باشد چوبی را خلقت
 میکند و بعد از آن هم که چوبی خلقت کرد مانع خارج بر لب خداوند وجود ندارد که
 او را از فعل خود باز دارد پس در تمام نکند و جاهل ان باشد یا در خلقت اصل
 چوب یا صنعت ان بصورت را که خود خداوند مانع دیگر بحسب حکما که منظور نظر او است
 پیش او در که آخر در ساختن شد ممکن است تا دیگر بپندارد و خواست خداوند
 علم خدا مانع او شود و از انجام این کار فرض کرده نمیشود و با علی در ملک بجز خداوند
 نیست و در کند برای قضاء او یا نیست نمیشود پس تجار از محو و اثبات و بداهه در کار
 خبر ندارد و معلوم از نیست اما خداوند که لا مانع لما أعطیت ولا معط لما منعت
 هر مانع که پیش بیاید و هر مقصبت که ایجاد کند خود او میکند پس این است که عینا
 همان طور که نقد بر اول خود را میداند و همان را هم بعین میداند و اثبات چیز دیگر را
 نیز میداند و چوبی را برای او نیست خلاصه پس چون این مقدمه را دانست بدانکه علم از
 خداوند مخصوص باوست و کمال خداست که فرمودند العلم من کماله کید ان منک و انتم
 که معلوم با این علم نیست و هر خلق از اول ما خلق الله گرفته تا آخر هر معلوم از خدا

که در مقام خود چنانکه از مقام خود تجاوز نمیکنند و خداوند اخطا به آنها نداشت
 اما احدی از مخلوقات خدا یعنی خلق او که بمشیت خداوند ایجاد شدند باین مشیت
 الله که اول خلق خداست هیچیک اخطا به علم خداوند ندارند چرا که دانسته که علم خداوند
 و بالا از همه آنها است و همه خلق دون و ثبته و هستند و از مقام مشیت الله نابجا
 که آنچه خدا خواسته امضا شود هر مقامات محو ایشان است که ممکن چنین شود ممکن
 چنان شود مثل اینکه ملاحظه کردی و چون هر مرتبه از مراتبان ممکن بود که در خصله
 بشود و ممکن هم بود که در موقوف شود و اصلا ساخته نشود پس آنکه که مقام عرض
 او در مقام مشیت الله است باید و در جبران نمیتواند اخطا به علم خداوند کند که
 مقام او فوق مشیت الله است بلکه سبب ایجاد مشیت است که فرمودند بالعالم خلف
 المشیت پس مشیت مخلوق بعلم است و البته دون در جبران است و بدانکه ماله علی
 است و بسیار مشکل و واضح از این نوشتن صحت دارد پس مقام ال محمد علیهم
 که اول مخلوقاتند بمشیت خداوند و نسبت بمشیت الله بمنزله است بن هستند نسبت
 بدست با ایشان هستند برای مرغ چنانکه حضرت حجة علیه السلام در بیان این مطلب
 فرموده است چون در مقام ایشان دادند که محو ایشان در اینجا جاری میشود و تمام
 علم دنیا و کمال آن اینجا جلوه گرفته هر چند که علم به ذات برود که باشد اما کل
 علم اینجا نیست و از مشیت خداوند و تمام از خدا طلب علم میکنند و میخیزند
 از علم خود باز پسند و تمام شد برای آن نیست پس آنچه از علم خداوند باز پس پرت
 مشیت و اراده و قدر و قضاء بیرون بیاید و امضا شود ال محمد علیهم السلام ان
 علم و اراده میشوند و ایشان بجهول نمینانند زیرا که هر چه خلق شود و موجود شود بر

دست خود ایشان میشود و ایشانند سبب چنانکه در زیارت میخوانی ان من تبتی
 الا و انتم له السبب الیه السبیل پس چون سبب خلقت هر چه هستند ایشان است
 که هر چه که موجود میشود اول از علم خداوند و خود ایشان نازل میشود و بعد از آن سبب
 ایشان و ایا در ایشان در خارج عالم موجود میشود چنانکه شخص سلطان غنی در دار
 دارد که هر چه عطا میکند با او میگیرد و در دست او دیگر عطا میکند و ایشانند
 خزینة و ان خداوند این است که علم هر چه که موجود میشود اول با ایشان میرسد بعد
 دست ایشان در خارج موجود میشود و اما آنچه در این عالم موجود نشد و بحد امضا
 نرسید هر چند که مشیت خداوند بان تعلق گرفته باشد یا اراده هم فرموده باشد
 یا تقدیر هم نموده باشد یا شروع در قضا هم نموده باشد اما هنوز بحد امضا نرسید
 و احتمال بداد میرسد چنانکه فرمودند که دعا و صدقات قضاء میرسد و بر میگردد
 پس این است که جو احتمال بداد میرسد و شاید بشود یا نشود این است که ال محمد و سائر
 الله علیهم که مقام ایشان بمنزله است بن مشیت خداست هر چند که بدانند که مشیت
 تعلق بخلقت فلان گرفته یا اراده هم فرموده است یا تقدیر هم فرموده یا شروع
 در قضا هم نموده اما چون هنوز بحد امضا نرسید و چنانکه در مثل عرض کردیم هنوز
 در در خارج عالم موجود نشد و تمام نشد است ایشان است که بخداوند عالم نمیکنند
 که البته چنین میکنند یا چنان میکنند و اختیار را از خدا سلب نمیکند چنانکه بود
 گفتند بئذ الله مقلول که هر چه باید بشود تقدیر آن شد و خواهد شد
 دیگر رگشنی نیست و خداوند برافرازد فرمود که غلث ابدیهم و اخیوا
 یما فالو ابل باده مبطوطان بنفوق کف بشاء

و این است که ال محمد صلوات الله علیهم هر چند که از تقدیر خداوند باخبر باشند و آنچه
تقدیر شود در سینه خود ایشان تقدیر شود و حقیقت لیلۃ القدر وجود مقدس ایشان
باشد اما معدن آن چون تقدیر پیش از امضاء است و هنوز بمجا امضاء نرسیده این است
که بر نه را حتم نمیکند که البته چنین خواهد شد و لولایه بدانند که چه باید شود و این
است که فرمودند که اگر این امر در کتاب خدا نبود بمحی الله ما یثاب و یثبت
و عند الله امر الکتاب مرنسبه بمکان و مایکون نار و نته خبر میدادم اما
ملاحظه اخبار پروردگار و اینکه هر چه بخواد بکند میکند و هیچ چیز بر او حتم
نمیشود این است که حکم بقدرت قبل از وقوع آنها نمیکند مگر اینکه شرط بداند
خداوند بکند که اگر بخواد بر مگر داند به چیزهایی چند است که خود خداوند از علم
خود و مقتضای ایشان وحی میکند که باید چنین شود و این حتم است و بداند و اینست
پس در این حال از ابراهیم علیه السلام باینکه بگوید خدایا حق است و بر او حق
خلق شده و باطل زایل است و البته بر حسب عده خداوند حق خالق باید در دنیا
بروز کند و تحت عصر محمد بن عبد الله فرجه با کمال قوت و قدرة و قهر و غلبه باید بروز کند و
و عده خداوند خلق نمیشود و این حتم است و خبر هم بیان میدهند که باید بشود و اگر از
دنیا پیش از یکروز نماند نفعی نمیشود تا آنحضرت ظهور فرماید و ظلم و جور را از عالم بردارد
اما مشا و وقت بر دزدان خواهد بود البته بر حسب پیش از اسباب است و استعداد
اصل عالم و چون عالم اعراض است و هر روز عرضیه پیش میاید پس گاهی موانع پیش
میفتد و گاهی مقتضیات که هر روز هر چه خداوند خواسته باشد جاری میکند
پس این است که با وجود اینکه اصل ظهور و حتم است که باید بشود معدن آن بحسب

حتم نیست که فلان وقت معین باشد لولایه که در علم خدا اجل معین بر او ظهور است
که همین که آن وقت برسد یک ساعت پیش و پس نمیشود و اذا جاء اجلهم
لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون اما آن مطلبی است که در
الواح محو و ثبات هنوز معین نشده و بداند و این است که میفرمایند تا
علم ان را ندانیم و ظاهر که توفیق نکرده و نمیکشیم و هر که توفیق کند مترین بگو
دروغ میگویند و این است آن علم شایعه که مخصوص بخداوند است و در بعضی اخبار
هم که اشعار به بوقت فرموده اند و غالباً بداند از همین باب است که وقت حتم نبوده
و حقیقت توفیق نیست بلکه تقریب است خلاصه عرض آن است که چون علم خدا که محض
بماکان و مایکون است سابق بر مشیت او است و خلق خداوند از مشیت قادر و
همه ممنوع از اطاعت بین او مستند مگر هر چه خواهد چنانکه فرموده است و لا
یجیطون بشی من علیه الا بما شاء بر این است که هر چه از علم خود بخواهد
خلق خود عطا کند میداند و هر چه از آن سرچشمه جاری نشود هر چند که در الواح تقدیر
چیز میچند باشد که امثال ال محمد علیهم السلام بدانند که چنانچه و چنان تقدیر شده
اما چون محتمل بداند این است که بر سبیل حتم نمیفرمایند و پیش از این در بیان این مطلب
اگر چه که اظهار شده مگر در مقامات درواز من اقامع ذلك چند کلمه دیگر میگویم
و جعلنا من بین یندیهیم سدا و من خلفهم سدا اما غشیانهم
فهم لا یبصرون بدانکه چون خداوند عالم اجل شایسته خلق را بر او معرفت و حق
خلق فرموده است و احد بمقام ذات او نمیرسد که معرفت ذات او را حاصل کند
این است که خداوند عالم اباب و مقامات و علامت چند در خلق ایجاد فرموده که بلیا

تعریف و شناساندن او باشند و البته اگر این مقامات بصفت خلق باشند و بخلقت ادراک
 کرده شوند معرفت خداوند بانهما حاصل نمیشود بلا تشبیه که در پشت پرده باشد و
 سفید و سیاه و بلند قامت بر شخص پناه خلک و ذمیم کونا و قدی و نشان دهد
 و بگوید ای بسبب این شناسیدن بتمتع در دست نشاندن تو را گمراه کرد است اما سفید
 بلند قامت و نشان دهد که مرا از این بشناس در دست گرفته و هدایت نموده خال اند
 که خواسته مقامات و علامات خود تعریف نفس خود را بکنند چنانکه در دعا میخواند
 مقاماتک و علامتک لایزال لا یغیبل لحنه کل مکان بعزک لجان عرفنا کریم
 این مقامات بیکدیگر و صفات خداوند بود و بدیهه که البته این تعریف و نمیشد پس لا محاله
 باید موافق باشند و فرق در میان نباشد اما مثل آنهم فرض کرده نمیشود که در مثل
 عرض کردیم که سفید و بلند قامت دیگر و با همین صفت نشان دهد که مرا از این
 بشناس و قیاس بر این کن زیرا که خداوند پس کماله شئی است و صاحب صفت نیست
 که بر صفت خدا باشد که است تعریف او شود اما خداوند بانه که معرفت و منزله از جمیع
 صفات است و این صفات کماله چند برای خود اختیار فرموده که نفس این صفات را است
 تعریف خود قرار داده که فرقی میان آنها با خداوند نیست زیرا که خداوند قیاس بغير از
 همین صفات نفرموده که احتمال فرق برود و خود این صفات که با آنها جلوه فرموده که
 خود را نمایند و فرقی میان شیء با خودش نیست این است که از عقب همین قدر و غایب
 که لا فرق بینک و بیننا الا انهم عبادک و خلقک و نیز در زیارت میخواند السلام
 علی نفس الله الغائمه فی بالین و عین الله من عرفها بطلین یعنی سلام بر خود خداوند
 که قائم است در ملک بستانها و عین او انجان عین که هر که او را شناخت مطمئن

میشود و عین او هم بجهت خود است و عین او با عین او فرق نمیکند و نفس او با نفس او
 فرق نمیکند زیرا که یک است و این است که فرمودند که ما مع الله حاله صوفیها و عین
 فیها هو و هو هو و عین سخن خلاصه عرض این است که خداوند بانه که معرفت و خلق
 نمیشود و لا اله الا الله و صفات و مقامات و علامات برای خود اختیار فرموده که اینها
 آیات تعریف و شناساندن خود فرموده و ال محمد علیهم السلام مقامات و علامات
 خداوند غایب است بر اینها نشان مقام خلقتی است بجهت بخلقت و صفت کرده میشود
 که در این مقام دون درجه شست الله ایشانده اند اما مقام کنه و حقیقی علایق بر این
 دارند که در این مقام ثواب توحید خداوند موضوع بخلقت نمیشود و هر چند که
 از حد مخلوق خارج نمیشوند اما معذرت نماید خداوند و العبودیه جوفیه
 که آنها الربوبیه پس را بهیچا اولایا و صفات خداوندند که فرمود سخن و ان الله
 الحق فی امر الله ان ندعوهم با و ثانی موضوع این صفات هم خود ایشانند و ذات احد
 مقترن بصفات نمیشود اما ایشانند که در مقامی که دون درجه شست الله دارند
 مواقع صفات خداوند و احکام را داده او و او کار شست او که فرمودند من عرفنی
 اعرفنی بلغ قران المعرفه و در مقام و شست الله نفس الهیاء و صفات او پس و معانی او که
 شخص بجهت علیه فرمودند اما المعانی فحق معانی ظاهر فیکم اخر عنان نور زانه
 و فوض الیها الموعباده و شخص با قرع علیه فرمودند اما المعانی فحق معانی و عین
 جسیه و به و لسانه و امر و حکم و کلمه و علم و حقه و اندک شناساء الله و پرورد الله
 مانزله و در مقام کبونه الله و نفس شست مقام موصوفت با این صفات دارند
 بلکه در خود کبونه مقام قدس و منزله و سبوح و قدوس و دانند غایب که

از وجه ذات غیب انبوب پروردگار البتة با ایشان را نازل داد و از اینکه گفته
دیگر فایده هیچ فضیلت نیستند و خدا اینطور خلفشان کرده و حدیث بر ایشان
سجده ندارد و مشیت برسدان زدن به حاصل است **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ**
عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا پس در صورتیکه در مقام
مشیت الله و نفس و بنصر فرما بر حقیر باقر علیه السلام دانسته که ایشان علم خداوند
و حق او بر در این مقام اگر نگوئیم احاطه بعلم خدا دارند خواهیم گفت که عین علم خدا
هستند و حق و نهایت معلوم است که در این مقام اگر معروف به صفت خلقت
بشدند بخدا نسبت داده نمیشدند و این است که ملاحظه میکنی خداوند در کتاب
مجد خود فرموده **لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** پس امر را غیر از خلق شمرده پس جایگاه ایشان
عین امر خدا و مشیت او باشند و مشیت و صفت خلق نمیشوند پس بنسب بخالق خواهند
شد پس در این مرتبه و مقامی و کمالی که باشند و دخل با ایشان ندارد و کمال خداست که
با او شریک نیست و جایگاه خداوند میفرماید **هَلْ لَّكُمْ مِنْ مَّا مَلَكَتْ**
أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَآنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ
أَخْفَوْهُمُ لَخِيفَتِ كُفْرُكُمْ أَنْتُمْ پس در این مقام چه میتوان گفت
اگر بنده از خود بد تو شریک تو نیست بنده را که خداوند از عدم بوجود آورده
چگونه شریک او بخواند پس احدی شریک خداوند نیست و در این مقام که ایشان
کمال خدا و علم خدا و حق خدا و نفس خداوند را از خود هستی ندارند بطریق اولی شریک
خدا نیستند پس ایشان در این مقام علم خدا هستند و علم خدا مختص اوست و مکنون

و غزین و در نزد اوست و دخل با ایشان ندارد و ایشانند عند الله و عند الرکب
کتاب مجید دارد شده خلاصه که توضیح مطلب پیش از این نمیتوان کرد و عرض همان
است که گفتیم احدی از خلق حق تعالی محمد علیهم السلام محط بعلم از پروردگار نیستند
و هم در الواح و اشیاء افتاده اند و خبر از علم از ندارند مگر هر چه خداوند
خواسته باشد و بوی خاص با ایشان الفاکن و بدانکه نکات و جزئیات اینها
بسیار است و در دست تفصیل آن نیست و لا حول ولا قوة الا بالله تعالی در صورتیکه
گفته شریفه **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَا اُبْرَحُ حَتَّىٰ أَتْلُغَ بَحْرَ**
الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَبَاهَا
حُوتُهُمَا لَ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا و از این روایت نسبت نشان بخدا
موسی علیه السلام و در پیشان داده شده و در ثانی در این شریفه آخری نسبت
نشان را فقط بر نقش داده اند نشان به پیغمبر معصوم مثل حضرت موسی علیه السلام
الله و علیه الصلوة و السلام چطور با سایر فرشتگان مطابقت دارد و مرتبه فرشتگان
رفع اشکال بطور صراحت بقولانند عرض میکنم آنچه از آیات ذکر شده چنین است
نَبَاهَا حُوتُهُمَا فَاَتَخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ
لِفَتْنِهِ إِنِّي نَاغِدَاثَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا
قَالَ أَرَأَيْتَ إِذَا أَوْبَيْنَا إِلَى الْفَتْحِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَ
مَا أَنشَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي
الْبَحْرِ عَجَبًا و در این روایت دیگر بعد از آن است **قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ**
فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا

اَنْبِيَاءُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا وَرَجَعْنَا ظَاهِرًا
 ايات موافق آنچه از طبریه علیه الرحمه و بعضی از کلمات بهضاده نقل شده است
 است که بینه یار و یار و رفته را که مؤمن علیه السلام میخواند که پوشش بن نون
 باشد که وجه آن حضرت بود و مقام نبوت داشت بقدا از مؤمن علیه السلام فرمود از سر سفر
 منفک نمیشو تا به جمع الیچین برسم که مراد از و عجز بحسب ظاهر عجز فارس و درم باشد
 که در مقام آن در و غیره غذا خضر علیه السلام را با آن حضرت داده بودند پس با آنجا برسم یا
 مد فهای مدید سپر کنم و او هشتاد سال باشد پس هینکه به جمع و عجز رسیدند ماه
 خود را که ماه شوکر بود که برای نوشته خود برداشته بودند و از فراموشی کردند بینه تر
 کردند و بجای آمدند و اصل ماه نزد پوشش علیه السلام بود و او بود که ماه را بجای آورد
 بود تا نسبت بهر داده شده است از باب این است که قوی که مصاحب هم هستند
 و یک نفر این ایشان است که نوشته قور سپرده او است اگر فراموشی کند نشان را
 به نسبت میدهند و لو اینکه یک نفر این فراموش کرده باشد و همچنین اگر یک از طایفه
 بکنفر از طایفه دیگر را بکشد طایفه مقتول بطایفه قاتل خواهند گفت که شما خون
 ما را بکودن گرفتارید و حال اینکه قاتل و مقتول هر یک یک نفرند و در این مقام هم نایب
 پوشش علیه السلام بود و نسبت بهر داده شده است از باب ضایعته که داشته اند
 خلاصه که خوش خود را فراموش کردند بینه بجای آمدند پس ماه را در دریا ریخته
 گرفت و رفت که گفتش این بود که ماه نمک سوخته بود و نوشته خود برداشته بودند
 بهر ماه دریا میرفتند تا اینکه بسکه بر ساحل دریا رسیدند پس انجا منزل کردند و چشمت
 ایا در ان مقام بود که اسمش عن الجوده بود پس پوشش علیه السلام و از ان باب خود گرفت

و زینبی از چشمه بنامه ریخت پس ماه زنده شد و جفت بد را از هر طرف بهر شتاب
 میبرد میشد و میرفت و جوانان اب تمام میشد و دایه که ماه میرفت مثل و در نه باقی
 ماند بود خلاصه پس هینکه از انجا گذشتند حضرت موسی علیه السلام پوشش فرمود که غذا
 ما را که غذا باشد که برای صبح تهیه میکنند بیاور که ما از این سفر تعب فزادیم
 و حال حضرت موسی علیه السلام طوری بود که تا بهین الجوده رسیدند هیچ خستگی از سفر
 نداشت بجهت اینکه در و بمقصد میرفت و همین که از انجا گذشتند حضرت موسی علیه السلام
 بتعب نثار و خسته شد خلاصه که بعد از آنکه حضرت موسی علیه السلام غذا خواست پیش
 علیه السلام جواب داد که انوقت که هلو و سنگ منزل کردیم من ماه را فراموش کردم و بزرگ
 کردم و از خاطر من بزرگ شیطانی که تفصیل حال ماه و زنده شدن از انجا
 نقل کنم و دایه خود را گرفت و رفت بد را طوری عجیبی که اشاره با انجا از باب بانی
 مانند اثر سپر ماه میکند حضرت موسی علیه السلام فرمود این همان بود که ما طلب میکردیم و علامت
 مطلوب ما همین بود که ماه را در ان مقام زنده شود پس برگشتند بجهان راه که آمده بودند
 بر اثر قدمهای خودشان پس یافتند بنده ان بندگان ما را که رحمت خود را بینه نبوت را
 با وعظا کرده بودند و تعلیم او کرده بودند از نزد خود علی را که مراد حضرت خضر علیه السلام باشد
 و در کثر الدقایق از علی بن ابراهیم نقل کرده است در حدیث که حضرت موسی علیه السلام بوجه خود
 پوشش بن نون فرمود که خدای عز و جل ام فرموده مرا که از عقب مرا که زنده ملتقای
 بهرین است بروم و از او تعلیم بگیرم پس حضرت پوشش علیه السلام نمک سوخته را نوشته برداشت
 و با هم پیرون رفتند پس هینکه پیرون رفتند و بان مکان رسیدند مرا را یافتند
 که به پشت خوابیده پس او را نشان دادند پس پوشش و حضرت موسی علیه السلام ماه را بینه

در آنچه ندارد و این نشان در کلام خداوند بجهت ترک کردن هم بسیار استعمال شده
 است چنانکه خداوند بخودم نیت میدهد و **لَوْ أَنَّ اللَّهَ فَتِيَ بَيْنَهُمْ**
 و همچنین **قَالَ يَوْمَ تَقُتِلُهُمْ كَأَنَّهُمْ قَتَلُوا الْقَاءَ** بگویم هم خدا را این نشان
 اختیار است بخت ایشان را ترک کردیم و معامله کردیم با ایشان مثل کسیکه کبیرا
 فراموش کرده باشد و احسان او را فراموش پس نشان بجهت ترک مستحالات و در
 این مقام هم بجهت ترک است که بعضی وقت را بجمال خود گذارد که راه دریا گرفت و در غیر
 برهان حدیث نقل میکند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام که فرمودند
 از آنکه امر بوسیله رسید با نجا که رسید عطا کرد شد مکلفی که مراد از نیت است که در آن
 حوث نمک سوخته بود و گفته شد با آنکه این حوث قریب لالت بضابط تو میکند نزد
 جمع العجین که هیچ چیز نیستی یا چشمه نمیرسد مگر اینکه نیت بشود و آن چشمه را غیر
 الحیوة میگویند پس نظر کن این وقت که مقرر را به بجهت پس پوشش منطلق شد و رفت
 که ماه را در چشمه بشوید پس حوث مددست پوشش اضطراب بسیار کرد تا باندازه
 که خدش هم بر او وارد شود و از دست او رها شد پس پوشش ترک کرد ماه را پس
 همگذاشت وقت که بهفت باشد گذشتند و خوشنشد پوشش فرمود که خدایا ما را
 بنا و در آن این سفارش شدیم تا اینکه پوشش انقضای جواب گفت و برگشتند و دیدند
 که حوث بدریافت پس اثر آنرا گرفتند و رفتند تا بضابط خود رسیدند و درین برهه از
 جوار بحر را از حدیث شریف و از این حدیث ظاهر میشود که اصل این حوث را بر این
 باقتضای داده بودند و عطاء خداوند بود که امتحان همین الحیوة را بان بکند و دلیل
 چشمه و دلیل خضر علی السلام باشد و ترک کردن آن و دریا که بر او خور و در کانه

نیت و پوشش هم نبوده و از بسیار اضطراب که ماه کرده از دست او رها شد و
 رفت است بل نیت که واقع شده همان است که در آن خواشانه میکند و ما
النَّاسِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ که تکلیف او این بوده که همیشه
 این حال را به پند بوسیله علی السلام بگوید که ماه رنده شد و رفت و نگفته
 و از آن اعلی عرض کرد و بامور رفت است و اگر چه این نشان بجهت ترک است و فراموش
 نیست اما همیشه که از انبیا و شیطانات داده معلوم است که بجهت خود عصیان شمرده
 و باید فهمید که معنی این عصیان چیست و با ما نیت بابت و عصمت است پایت
 و بدانکه همین بجهت طلب از شیخ ار خدا علی الله مقامه در سال قطیفه سوال شده است
 و دوست میدارم بجهت و تبرکات این عبادت جوابی که ایشان فرمود مانند در این مقام
 ترجمه نمایم و بعد از آنچه خداوند توفیق دهد عرض کنم پس از ایشان سوال کرد
 که معنی قول خدا **تَعَالَى وَفَا النَّاسِ إِلَّا الشَّيْطَانُ** چیست و چگونه
 فراموش میکند از محصور با آنکه شیطان باعث فراموش کردن او میشود و فرمود
 اند که معنی این است که من ترک کردم آنچه که اولی فکران بود با آنکه غافل شدم از آنچه
 اولی تذکران بود و این فارح در حق انبیاء علیهم السلام در حال نبوت و مانع از آن
 نیست و اگر چه از انقباض و مصیبت شمرده و در نفس خود بر خود عتاب میکنند و ایشان
 علیهم السلام میدانند که این عمل واقع نشده است از ایشان از جهنم و جوشان که نور
 خداست و این است و جز این نیست که واقع میشود از جهت مهربان کردن از نوع
 جملی است که ابله پس نظر این جملی است و معنی اینکه ما مهربانان از نوع جملی است این
 است که از عدم است بجهت اینکه ما همیشه بجهت وجود موجود شده و وجودی با آنکه

ندارد لکن مهیت و حق اینها علیهم السلام مثل شیعی است که نزد پادشاه فانی شریعت
 قوت نور و جوابشان و همین جهت است که حسانت ابرار و شایان مقررین شمرده شده است
 پس هر یک که چیزی از ترک اولی یا فعل مباح از ایشان سرزند از ذنب بشمرند و نسبت
 به شیطان میدهند بجهت اینکه منشأ آن از نوع جنایه شیطان است و از این جهت
 فرموده که شیطان از زمین برده و نفرموده که خود را فراموش کردیم و بجهت ترک هم که
 بکبریم یعنی این میشود که شیطان باعث ترک من شده و نفرموده خود ترک کرده امر
 بجهت اسکا اینها چیزی را بخود نسبت نمیدهند بلکه حق را بخود نسبت میدهند
 اولی و فعل خا بر شیطان نسبت میدهند و اما جواب اینها آنکه چگونه نشان غار ضلالت
 میشود پس این است که معنی نشان غار ضلالت و میشود پس این است که معنی نشان ترک
 کردن و اعراض کردن و دور کردن با آنچه اتم از آن است از مشغول شدن وجود او و پروردگار
 خودش پس همین که مشغول شد با آنچه اتم است از چیزی دیگر پس اگر این چیز نوع منفعتی
 آن است یا از نیست که ترک آن را نسبت بخداوند بدهد بجهت اینکه خداوند از منفعت
 نمیکند و اگر چه که باشد لا یغریب عنه میثقال ذرره و نیز جای نیست که
 ترک را نسبت بخود دهد بجهت اینکه اینی از خود ندارد پس است که از شیطان نسبت
 میدهد و اگر این چیز هیچ نوع منفعت و زیان نباشد پس صرف و منع از آن از روح
 القدس است پس خداوند بوضع و مشغول بدن خود کرده و از ذکر حق غافل شده و
 نسبت داده است نشان ذکر حق را به شیطان بجهت همین که ذکر کردیم بجهت اینکه
 شیطان لیس له سلطان علی الدین امنوا و علی ربهم یتوکلون
 اتقوا و بدانکه نکات و قایم که در این بیان گذارده اند اولاً که از ادراک ما

خارج است و اینها اندر جزیه و هم که بفرماییم اگر خواسته باشیم بیان کنیم سخن بطول
 به انجامد و به اجالا همین قدر عرض میکنم که اعمال مکلفین کلیه بر سه قسم است
 یا موافق رضای خداست یا برخلاف رضای خداست یا بین اینهاست اما آنچه بین
 است از مباح میگویند و آنچه موافق رضای خداست یا این است که در ترک آن ابدی
 رخصت نیست از واجب میگویند و اگر رخصت در ترک آن داده باشد از رخصت میگویند
 و در جایزه برای مستحبات است که فعل آن مشایخ اندازند تا بگوید داشته باشد که در
 زیاده و همچنین آنچه برخلاف رضای خداست یا این است که رخصت در فعل آن ابدی
 نیست پس آن حرام محض است و یا این است که رخصت در فعل آن داده شود و آن مکروه
 است و مکروه را هم در جایزه است مانند مستحب در شدت کراهت یا ضعف آن و چون
 این را دانست پس بدانکه اینها خداوند برخلاف رضای پروردگار که ابدی از ایشان
 علی سر نیز نه اتم از اینها که حرام نباشد یا مکروه و بیکلی از آنها معصومند و همچنین نیز
 و واجبات هم از ایشان قوت نمیشود زیرا که ترک واجب عینا حرام است و ممکن نیست که
 مرکب محرمات شوند و آنچه از این قبیل در بعضی کتب سماوی یا اخبار و اقوال عامه
 عباد است تمام کنند افراط و تفریط و تضارب این مجموعه را در کتب خود دانند
 که رخصت برای ایشان در معصیت باشد و عامه عباد متمسک باینها شدند که ائمه
 خود و ضلالتی که برای خود گرفتند هر چند که مرکب شایع بودند اهل فحشاء و اهل
 هدایت بشمرند و خداوند ائمه و انبیاء و حج خود را معصوم از کثافت و غیره و ترک
 واجب با فعل حرام و مکروه از ایشان سر نیز نه اما معذرت از اختلاف در جایزه برای
 ایشان است چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده **رَلَاکَ الرَّسُلُ فُضِّلْنَا**

حال با بد از عقب قریب برود چه سهولتی بر بدن مقدس داشته و له عرض این است
 که در طلب ضایع خداوند ناله ندارد از این صدمات و با کمال سرور و طبع خاطر
 از عقبش میبرد نه اینکه نعوذ بالله و قطعاً آلتی باشد و سهولت کار بوده بلکه طالب
 رضای خدا بوده و در هر چه میخیزد که در آن بوده و با کمال خوشوقتی استقبال از این امور
 که غرض اینست که اختلاف در میان اینها بر حقیقت در جانش عمل باشد نیست با نفع برایشان
 مستحب با مباح بوده و عمل بر آن نشود که گاه گفته میشود اعمال مستحب بر غیر مستحب
 هر غیر مستحب واجب بوده اگر چه عبادت مانده بطور عموم در همه اعمال مند و بر نظر
 ندارم و له بالفرض چنین هر باشد از ادعای بدل یک دیگر واقع میشوند مثل اینکه
 نوع کفار و مشرکان و بیگانه اما اقسام دارد که بدل یکدیگر واقع میشود با مثل نماز
 نوح و اجابت اما محبت و موعبت میشود پس این جهات باز شایسته استجاب
 با ایا حار جاری میشود و معنی اولی اینست که اعمالی که بدل یکدیگر واقع میشوند
 یکی از دیگر اولی و ارجح باشد و دیگری مرجوح خلاصه البته بدیهی است که هر عملی
 که خداوند را ضعیف است اولویت دارد و هر عملی که ضایع او نیست همان که است
 البته مرجوح میشود نیست با و له هر چند که خود آن هم مرعات خداست پس ممکن است
 که در مقام عمل از یکی از ایشان ترك اولی و ثانیه سرزند با اینکه خود را نفع عبادت و نواز
 اعمال مند و بر مرغوب باشد اما چون عمل دیگری در این موقع است که بهتر و بالاتر از آن
 باشد و آن عمل که اختیار کرده باشد از جمله طبیعت سهلتر باشد با اینکه طایع ایشان
 بیک نفعی و مثلاً است و هرگز چیزی که بخلاف رضای خداست از ایشان نمیروند
 اما از همان اعمال مرغوب چیزیکه از جمله سهلتر باشد با اختیار کنند و همین جهت

در کمال است

که کاتر قرب منافات بنقام طبیعت پیش شد و لو آنکه اصل آن نرسیده است معذرت
 در عرض خودشان و نسبت با باقیین خودشان عمل ملائت واقع میشوند و همین را
 بر او خود عیبشان و نسیان بشمرند و این است که فرمودند حسنات الا برار
 سبب ان المفرین پس عملی که یکی از او میکند نسبت به عملی که مقررین میکنند
 باشد که مجامده که در آن سینه شمرده شود و حال آنکه همین عمل که سینه شمرده شده
 نسبت به یکا بیک در سبب بران دان طاعات بسیار بکواس اما نسبت به مقررین
 سبب است مثل این مطلب فرضاً مثل این است که بدل و عطا قلیل و کثیر و خوب
 و قلیل هم از منع صرف مسلم نیست اما معذرت آن بخشدن یک قرآن مثل بخشدن
 دو قرآن نیست و دو قرآن مثل سه قرآن نیست و هزار قرآن مثل دو هزار قرآن
 نیست و هکذا خلاصه که این جهات ممکن است که از بعضی اینها گاه اعمال حسن
 با مباح سرزند که نسبت به عمل دیگری از ایشان رجحان کثرت باشد و کاتر تقریباً
 بمقام طبیعت و همین شده باشد این است که این عمل با نسبت به شیطان سبب هدایت
 و رجوع قسرو این عمل شیطان و جهل و ظلمت خواهد بود نه خود ایشان بلکه نسبت
 بد و در وجه اینها خداوند میفرماید اولئك يبدل الله سببائهم
 حَسَنَاتٍ زَكَرَ اَكْرَجِعَ سَبَبَاتٍ كَلْبَةٍ يَجْهَلُ اسْتِشْطَانِ وَ رَجْعَ مَنَاتٍ
 کلبه بقتل است و در حق خلاصه که این ترک که از خصم پوش علی السلام در این مقام
 سر زده و نسبت به شیطان داده شده است از این باب است و باز بیان دیگری عرض
 میکنم تا آنچه عرض کردیم ملغی شود و شیخ او حذام را بنقام اشاره فرموده اند
 و نقل شد و در تفسیر کز الدقایق عبارات حکمانه در این مقام منوبید و گفته

۶۹۱
 اشارت الی نفس و شهادت
 و توحید و توحید

و علمه ان ذلك لا يستغفر في الاستبصار و انما يشهد الی جناب القدس بلاءه
 من شاهدة الايات الباهرة و انما نسبة الی الشيطان ههنا النفس و لان عدم حقا
 القوة للجانبین و اشتغالها باحد ما عن الآخر بعد من نقصان بعض و شاید حضرت
 پوشع علی السلام ترك كرمات حوث را بجهته اینكه مستغرق در استبصار و بینا
 شده و مجذب شده است بنفخ جسد خود بوی پروردگار را بآنچه غایب او شده از
 شاهدة ايات باهره و نشان دانت بشطان داده از باب هضم نفس که مراد است
 نفسی باشد باینکه قوه او متحمل ظاهر و باطن هر دو شده و مشغول شده بیک
 از آن دو که مراد باطن است از دیگر از نقصان شمرده میشود پس نبش بشطان
 داده و کلام متین است و اشاره باصل طلب این است که حوث مملوح در این مقام که
 بظاهر برای توحید خود بر داشته اند بلکه خداوند مخصوصا عطا فرموده چنانکه از
 حدیث شریف دانسته تغییر حالت از نفس انسان و مثل ان است که مشق از جهه است
وَ ان الداء الاخره لیلی الحيوان و اول چیزی که در روز مؤمنین در جنت
 میشود موافق اخبار یکد حوث است زیرا که در روزی شخص با دوازده ماده خود را باشد
 که در آن قوه است و باعث تقویت میشود و در این مقام چون برای طلب علم و تقویت
 و تکمیل نفس میرفتند که فرمودند الجنة اسفلها اكل و شرب و اعلامها العلم و تکمیل
 نشانه بعلم است که ماده نفس است و از ارض علم خلقت شده چنانکه فرمود **كَلَّا**
اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا بَعْلُون و بحسب قواعد علمیه ما بملون بنا و بل مصدر
 یعنی شما را از علم خودتان خلقت کرده ایم پس ماده او علم است و طعام او هم از علم است
 چنانکه در حدیث فرمودند **وَنَادَى ابِلَ قَلْبُظَرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ**

بعضی الی علمه عن باخداة پیر و به مقام که برای طلب علم میرفتند و در این مقام
 هم از حوث گرفتند که اسلا از جهه نفسانی گرفته شده و اما همینکه بدینا آمدند
 غایب او شده و در از بعد خود گردیده پس جهه او بدل بموت شده و اما در این
 مردم غالباً متوجه غایب ایشان شده و قادریم باینکه بگویم چنانکه پیش از این
 و چینه کنند به بشود اما حوث ایشان مملوح بود که موجب حصول بودن آن از مشق
 باشد و ملحق هم از طهارت دنیا است خلاصه این حوث مملوح که این نفس ایشان بود
 همین که بعضی از جهه میرسد که ظاهر ایشان است و باطنش خود شخص خضر است
 است که نزد عین الجوده بوده و شسته شده حوث بان این باعث جهه او است چنانکه
 استغاضه و استفاده از خضره نیز باعث جهه است **اِسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ**
اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ و الناس موات و اهل العلم احیاء پس همینکه با مقام
 رسیدند و مملوح نفس ایشان زنده شد یعنی الجوده و شاهده خضر علیه السلام
 باقر بمقام او چنان حال میماند و اضطراب و طربان برای ایشان حاصل شده که مثل
 آن حوث طوطی مضطرب شد و در دست پوشع علیه السلام بچرک درآمد که خدشه
 بر دست پوشع وارد آورد و بعضی میگوید که طبیعت بشری غلبه از نگاه دارد آن شد
 چنانکه در موقع مشاهده ايات خداوند خرم و شادمان میشود و مستغرق در استبصار
 میشود و بفرمایش شیخ از حدیث رو میکند باینکه هم است و مشغول بپرونده بشود
 پس اعراض از ظاهر میکند و از آنکه میکند و در کجهه حوث از نظر او میروند
 متوجه بنات مطالب مسائل که مملو بجهت حصول علم بوده در این مقام نمیشود چنانکه
 عالم کای که مجرب و مطلوب الی الله است همینکه دست بپای چنان مستغرق در مشا

نور و جمال و بشو که از پیش از مسافر و محفل بکلی باز بماند اما چون مانو
 تحصیل علم و معاش بایستد که با وجود اشتغال با هم از غیر هم مشغول نشود و بظاهر
 باطن هر دو را در چنانکه در سوره نوح علیه الله علیه و آله باشد تا اقبال و توفیق که نیاید
 داشته اند کسب فی الجمله هم میفرمودند محض اینکه با این سبب توجیه بظاهر هم فرمود
 باشند و هر چیز را بجا میخورد که بوده باشند تا حضرت موسی علیه السلام بعد از آنکه
 مشاهده نمود شجر را میبکند خطاب قائل خلع ثعلبک با و میرسد و در جبهه خود
 در میان آن ترس میکند زیرا که تحمل حفظ ظاهر و باطن هر دو را نمیتواند و در این
 حضرت موسی علیه السلام که صاحب این درجه نبودند بعد از آنکه مشاهده جوه
 حوت را نمودند و بطریق همین از مشاهده حضرت علیه السلام با قریب مشاهده که با و محال
 کرده اند چنان اغلاط با ایشان دست میدهد که از ظاهر غفلت میکنند و از باطن
 میکنند و ندانند اما همینکه از انظار دور میشوند و البته در آن بیدار نیستند و ضعیف و نوری
 میشود پس خشن میشوند و این است که فرمودند **اِنَّ اَعْدَاءَ اَللّٰهِ لَیْسَ مِنْهُمْ**
هٰذَا نَصِیْبُ اَبْرٰهَیْمَ که به قصد پیدا کردن و چهره پیشروانند و بزرگتر میبندند
 این بزرگتر نمیشد و شاید توفیق میشد هم که از این حرکت کردند اگر چه در باطن نقصان
 پیدا حاصل کرده بودند تا چون از ظاهر و باطن دور میشدند و هیچ باطنی
 ظاهر نیست این است که خشن شدند و گرسنه شدند پس بیا غدا آمدند پس
 آن هنگام بوش مندرگ شد که غدا ایشان در همان مقام که هلو حرم توقف کردند
 بماندند است و از همان راه که آمده بودند برگشتند خلاصه که این فرموده و از آن
 چندان عیب نیست و لو اینک جامع محط اگر بجا ایشان بود از ظاهر و باطن که هر دو

ملفوظها باشند و غفلت نمیکرد چنانکه حضرت امیر علیه السلام با کمال توجه که در نماز
 داشت اقامه زکوة را فرمود و در سوره نوح علیه الله علیه و آله و قیام نماز میفرمود و بجمعه
 نماز را تمام کرد و عرض کرد ندیده چه توفیق فرمود خدا عطف فرمود و انشاید بد که گویند
 بجهت این بجمعه که در منزل ایشان بوده و در مسجد نماز و تمامه اما این فرمود پس پیش رفت
 و خم شد و چو در بر داشت و تمامه پاک کرد و برگشت بجا خود و بدی است که تا
 ملتفتان نشد بود بظاهر چنین نمیکرد اما بعد از آنکه این امر ظاهر بایست غفلت
 او از باطن نشد و بقیه کمال خلوص توجه را هم داشته است و یکی از ائمه صلوات الله
 علیهم بودند که پیر میخواستند ایشان را بنامیده بود و نماز میکرد و وقت خواست عصای
 خود را بردارد و برود و حضرت نماز بودند پس خم شدند و عصای پیر را برداشته
 و با و دادند بلکه از این قبل برای سایر مردم هم اذن رسیده شلاعض میکنند و از
 که مشغول نماز و پشت دیوار ایستاده اند در گردش است جایز است که گاهی دست
 بدیوار زنم که غلام را بیدار کند فرمود چه نعل است طلب و خود را میبکند و این عبارت
 توانست و از این قبل در مواقع متعدده اذن رسیده حق را و میگوید بی خدمت
 امام علیه السلام بودم و مشغول نماز بود و وقت نماز را قطع فرمود و فرمود شصت است ای
 آورده و خادم او را منع میکند بر و مثال را بگوید اذن داده اند در صورتیکه کینه
 فراموش کرده و در نماز مشغول و پیوسته تلف نشود نماز را قطع کند و عقوبت
 بر او با چون شلاعض باشد و میرود که بر او ان را بگوید و بر بند خلاصه و این
 است که مقصود این نیست که هر حواس خود را در ظاهر بکن و از نماز خود غافل باش
 اما توجه خود را داشته باشد و ظاهر را باندازد که صورت نماز را محو نکند حفظ کند

بارش بر این چنان که آیت کمال در مقام نبی است و ظاهر و باطن هر دو باید درجه ۴
خود محفوظ باشند و در این مقام حضرت پویش از شدت غلبه که بر بطن و باطن
بمقصد حاصل کرده اند که غلبه از غلبه نبوده این است که بر خود غلبه گرفته و ما
آئینیه الا الشیطان گفته است و اینهاست که اینها خدا فرموده باشد
باشد با حقیقه شیطان برایشان غلبه جوید و از یاد خدا بیرون بلکه از شدت یاد خدا
است که چشم از ظاهر می پوشد و در یاد بر این حاجت تفصیل نیست و شاید که در جواب
از سوال آخرم بجهت مطالب بناید که راجع باین مطلب از تمامیت آن باشد و لا فوه
الا بالله فرمودند ششم در رساله مبارکه سوالان جناب فایز ابراهیم شریف
رحمه الله که حضرت سلطان بر الله فی الانار استیداد خدا علی الله مقامه و رفع فی الخلد
اعلامه جوابی شایسته مرحمت فرموده اند و در آخر رساله شریفه در جواب سوال
ما الدین و المذهب الا السلام و الا یمان و حق البقیه و عین البقیه و علم البقیه
و الحقیقه و الشریعه و الطریقه و الفرق بین هذه الکلمات فی مذهب اهل البیت
علیهم السلام که جوابی شایسته و کافیه مرحمت گردیده نارشته کلام شریف بجهت
رسیده بعضی فرمایشات از تقدم مراتب علم حقیقه بجهت اختلاف مراتب موجودات
و اختلاف فی شاعرشان بعد میفرمایند فتنها ما بدلت بعلم البقیه و المذهب و علم
النفس فی مراتب و علی الله التوکل فی کل حال هر چه انظر فی انظر فیکرده بلا تشبه
بلا تشبه که حضرت مولی الموالیه ابی المفضلین صلوات الله و سلامه علیه و آله و آله
له الفداء بجناب کمال فرمودند ما لک و الحقیقه و با بفرمایش حضرت استیداد و خدا
الله مقامه در جواب سوالان یک از علما فرموده اند بمناسبت علو مطالبه فقدان

شمر بوده چیزی دستگیر نشود و مرحمت فرموده در همان طلب حقیقه بطور علوی
مطلب عنوان فرموده که شاید ان شاء الله از بزرگ انعام مقدسه حضرت خدا بندگان
اعظم روحی لذت ابدی قدامه افدا به نصیب نبوده باشم **جواب** اولاً عرض کنیم بدو ان شاء
شکسته نصیب که نیست بکلمات مشایخ عظام علی الله مقامهم و خاصه نسبت به این
شیخ و حدیث اجداد علی الله مقامهم و خاصه در جاهل صرف بدانم زیرا که غالباً اینها
ایشان بر توضیح مطالب نیست و با حال میکند و مانند و فقط بفرمایش شیخ و حدیث
الله مقامه که در فرمایش نویسد رایت الله محب علی ان اروعهم بجناب من المطالب
لم یکن کراکرها فی کتاب لم یکن کما فی خطاب مقصود همین بوده است که مردم را مانند
کنند که در این پنج دست دارند مطالب بگویم هست و خود ایشان شرحی که راجع به این
مطالب است میفرمایند باز هم عجل عرض میکنم از راه دیگر که چون غالباً اینها مرد
بر این است که اگر آنان با الفاظ سهل و سادگان در بیان قناعت کنند اعتناء آنها
بمطلب کم میشود و از قبیل علو و معرفه متداوله بین خودی پندارند و همین که عتناء
انسان بمطلب کم شود منتفع از آن نمیشود چنانکه اگر در راه هر چه که ابتدا میجنات
و آخر در آن مقام نرسیده اعتناء تو بدیدن و وقت کردن در آن مقام کم میشود و قیاس
بنابر مقامات عادی خود میکنی و این است که سرعوا با اصطلاح ذله و در جاهلانا
اگر جوهرات نفیسه هم در گوشه و کنار این راه و پنجه باشد و از همه چشم پوشیده و راه
خود میرود اما اگر امحیی را در اول بوشان بدهند که کسر دیده باشد پس اینها
وقت در این مقام بکن اوعی نقایسه که در گوشه و کنار پنجه است خورده خورده
میآورد و این است که غالباً کج و در و برانه هانها می کنند محض اینکه و برانه کج

مجموعه مقامات نیست باعث اینست که انسان از در غفلت از انجام عبادت و کار
در این مقام ننماید پس کتب محفوظ بنام خدا و تاسیخ ما اعلى الله مقامهم چون غرضشان
افاده و افاضه و تعلیم مردم فرموده است خواسته اند که اول نفوس و عقول مردم را
بسیب همین الفاظ غریبه متوجه خود بکنند و بعد از آن خود ایشان را کسانیکه بعد
از ایشان شارح مطالب ایشان هستند بر بیانات واضحتر بیان کنند و اگر ملاحظه
این نکته بشوید خواهی دانست که علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول جمعا
فرمود و بعد که از دنیا میرفت حضرت امیر علیه السلام را امر بصبر فرمود همین بود محض اینکه
اگر خود پیغمبر هم صبر و مدارا فرموده بود و بطور متعارف سلوک فرموده بود
مردم ابتدا متوجه او و او صیاء او سلام الله علیه نمیشدند و تشافعی از ایشان حال
نمیکردند این است که در اول نمیشد و مردم را قهر و طوعا و کرها و بخود میکنند
و بعد از آن دیگر امر میکنند به ایستادن بر علیه السلام و اگر صبر کن و مردم را هدایت
و تعلیم نماید این است که خداوند میفرماید خطاب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله اِنَّمَا
أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ تو را تذکره دهنده و برای هر قومی هاد
هست و زوال محمد علیه السلام همیشه هادی بعد از هاد است این است که میفرماید
ما هم آمه خواسته اند که اول بعضی از مطالب عجیبه مردم را بپوشانند که تو
بمطلب ایشان بکنند و بعد از آن خورده خورده بر بیانات سهل و آسان تر مطالب
خاله کنند و این است که اگر نا اهل ادراک مطالب بودیم البته میبایدیم که بیاناتی که در
فطره التلیه بلکه در انوار شامی میشود بآیات بالا از غایب مطالب است که شایسته
سابق آمه فرموده اند خطاب ایشان از باب محیب علی ان اروعهم بعبادت من الطالب

مقاصد خود را در عبارات بسیار مشکل پنهان فرموده اند و میباید بزرگوار من آمه
قد کتب تو خیر فرموده اند و شاید اگر بدقت نظر کتب بیانات اولیه بمنزله الف باه و در
مجموع بود که بیانات از همه باطفال مشکل بود و گاه گاه هم معانی که چوبه را حرکت
داد که نفوس اطفال را متوجه خود کند تا خورده خورده بزرگ بشوند و عقل پیدا
کنند و بفهمند که باید تحصیل علم کرد پس از در وقت و بصیرت متوجه علم شوند
پس خورده خورده معلوم و فقه پر از اند و معذرات عباراتی که در تعبیر از بعضی کلمات
میکنند بجهت ظاهر است و راست از عبارات که بیانات مخالف است میگویند و
اینست سرچشمه است خطاب هر دو که بجهت مصلحت فیه بیان میشود خلاصه که بیانات
اظهار شکسته فیه از این قبیل عبارات که سوال نموده اند و در کلام بسیار حد
بسیار است خیلی که هر دوام و هر یک عبارتشان مشتمل بر علوم بسیار است که نا و فنی که
انسان اهل ان علوم نباشد بلکه اصطلاحات آنها را حاضر در ذهن نداشته باشد
نمیتواند متفهم از این عبارات بشود و یکی از اخوان خواهرش نمودند که عبارت از طبعه که
استاد و خدا اعلى الله مقامه را اول شرح قصیده انشا فرموده اند شرح تمام و حال اینکه
شاید بیست بیست کتابت بیشتر نیست و با خطاب قصه خودم در معرفت ان و کمال انشاء
شرح نوشتم که شاید چهار بیست متجاوز باشد و البته قلی از کتب انچه میخواهم
بر آن بوده بیان شده است و علوم بسیار در آن خطبه شریفه گذارده شده است
که از ادراک آنها عاجزیم مثل اینکه در این عبارات که سوال فرموده اند از علم الهی
بعضی از حق با علم طبیعی و باخ و خاصه از هفت بنفصل و طب بنفصل و علم
حروف و علم اسماء الله و غیر ذلک از انچه خدا را نا است گذارده شده است که حقیر

دارای این علوم و نسبت فقط کلمات و عبارات مجمله شده باشیم یا بدیه باشیم و چه
 بحقیقتان برده چیزی بگوئیم خلاصه که اگر خواست باشیم شرح این عبارات شریفه را
 تفصیل عرض کنیم گنشته از اینکه خودم جاهل باشم باز همانکه از سایر بیانات ایشان
 بتوان استفاده کرد البته کتاب مفصل خواهد شد و مجال تفصیل نیست و لا اله الا الله
 مخصوصه مثل اینکه خاشیه بران عبارات شریفه نوشته باشیم عرض میکنم و بعد از آن بیان
 مختصر در حقیقت بفهم ناقص خود مان عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم و صلوات الله علی محمد و آله الطاهرين پس از آنکه بدانیم که هر این تفصیلی که در مراتب علم
 الیقین که متعلق نفسانیات است فرموده اند تا اواخر صفحه ستوم که باز در مقام علم
 الیقین بیانه فرموده اند متعلق بظاهر حقیقت است و قشران و آنچه در مقام علم الیقین
 و شهادت عقلیه فرموده اند متعلق بباطن حقیقتات و آنچه در مقام حق الیقین
 و ادراکات فواید فرموده اند راجع بحقیقت حقیقت است پس و لا آنچه در مراتب
 علم الیقین فرموده اند کلمات این مراتب مراتب بیست و هشت گانه است که بر آن است
 است و مشایخ آئم در بعضی مقامات بیان آنها را فرموده اند که من جمله بیانات است
 که شیخ اوحد علی الله مقامه در رساله توبلیه و در بیان دایره عقل فرموده اند نوشته
 دایره و البته در آن رساله مبارکه باید دیده باشد همین قدر را بجا آنکه ذکر مراتب
 و هشت گانه را میکنیم و از اسماء الله آنچه متعلق به مرتبه است یعنی در باطن آن مرتبه گذران
 شده است عرض میکنیم تا آنچه در تلو بیانات است و احوال آن از این مراتب مذکور است
 ملتفت شویم پس تعداد مراتب بحسب اسماء کونیه این منوال است (۱) عقل کل
 (۲) نفس کل (۳) طبیعت کل (۴) جوهرها که عالم ماده منظور است (۵)

شکل کل که عالم مثال منظور است (۶) جسم کل که اصل این عالم باشد (۷) عرض
 (۸) کره (۹) فلك البروج (۱۰) فلك منازل بیست و هشت گانه فلك الزمان
 و تفاوتیم مضبوط است شریفین بطین ثریا و بران ناخ (۱۱) فلك زحل (۱۲)
 فلك مشتری (۱۳) فلك مریخ (۱۴) فلك شمس (۱۵) فلك زهره (۱۶)
 فلك عطارد (۱۷) فلك قمر (۱۸) کوکب نار (۱۹) کوکب هوا (۲۰) کوکب
 (۲۱) کوکب تراب که غایت قوس نزول است و از اینجا بنا به صفو میکند ارد (۲۲)
 مرتبه جناد (۲۳) مرتبه نبات (۲۴) مرتبه حیوان (۲۵) مرتبه ملک
 (۲۶) مرتبه جن (۲۷) مرتبه انسان (۲۸) مرتبه جامع علیه السلام و مرتب
 از این مراتب مظهر اسماء خداوند هستند که همین ترتیب ذکر میشود (۱)
 بدیع (۲) باعث (۳) باطن (۴) اخر (۵) ظاهر (۶) حکیم (۷) محیط
 (۸) شکور (۹) غنی الذم (۱۰) مقتدر (۱۱) رب (۱۲) علیم (۱۳) قاهر
 (۱۴) نور (۱۵) مصور (۱۶) محیی (۱۷) مبین (۱۸) قابض (۱۹)
 محی (۲۰) مجی (۲۱) مبت (۲۲) عزیز (۲۳) دذل (۲۴) مدل
 (۲۵) قوی (۲۶) لطیف (۲۷) جامع (۲۸) رفیع الدرجات و بدانکه این
 هریک از این اسماء مبارکه بیست و هشت گانه با مواضع بیست و هشت گانه است
 است که بان جهات مختار شده است و در صد شرح آنها نیستم اگر چه علم هر آنها
 را هم ندارم و نه انقدر هم که ظاهر است مجال تفصیل ندارم و در بعضی از این اسماء که
 ستاد واحد ذکر فرموده اند مناسبات و وجودی که ملاحظه شد و بقیه این ترتیب
 شده اند و اختلافات نظار در حکمت بواسطه ملاحظه ظاهر و باطن و سایر محال

و حیوت بسیار است و نیز در مراتب علم الهی که تعداد فرموده اند ملاخطه میکند که بعد
از بسیار از این مراتب که ذکر فرموده اند مراتب دیگر هم ذکر فرموده اند و آنها جزئیات
همین مراتب است مثلاً در این دایره نفس کل و طبیعت کل و جوهر هبیه و شکل کل میفرمایند
و در کلام بسیار حداء ذکر قوه حافظه که عالم باشد و واهیه و متخیله و متفکره و حس
مشترک فرموده اند و قوه عالمه قبل از عالمه هست که شاید از قلم ناسخ سقط شده
و علی ای حال اینها قوای نفسی است که در حق نفس اتحاد دارند و در عرصه مثال
بر حسب ظهور در مراتب افلاک این عالم خصوصیت پیدا میکند مثلاً در زحل عالمه
بروز میکند و در مشتری عالمه و در مریخ واهیه و در زهره متخیله و در عطارد متفکره
و در قمر حس مشترک و واهیه را در این مقام فرموده اند مدرك صور غیبه است و غایب
گفته میشود که مدرك معانی جزئیات است که از شان آنها ظهور در جسم نیست مانند
میز قوس یا محبت در کوسفند نسبت بکرب یا بفرزند خودش مثلاً که صورت ظاهر ندارد
و معانی بکدام یک هم نیست و همان معانی جزئیات نسبت بمعانی کلیه صور خوانده میشوند
اما نسبت بصورت جزئیات ظاهر که بمقابل مدرك میشود مدركات واهیه را معانی میگویند
و هر دو حق است و این مطالب علمیه است و بیان کردن آنها در این مقام که فایده است
و خاصه بزبان فارسی مشکل هم هست خلاصه هم چنین جزئیات که بر این حس مشترک
شمرده اند و فرموده اند که در عالم برزخ بروز میکند و مراد از این برزخ کانه برزخ
بین دنیا و عالم مثال است تا اصل عالم مثال مراد از جابلقا و جابلسا که حضرت
ادم علیه السلام مدون مقام خانی شده همین عرصه حس مشترک است که بظاهر
متصل بدنیاست و بحسب باطن بمثال و جابلقا و جابلسا که در لوح با مقام میرند

وسط عالم مثال است و عرصه که در آخر رجعت بروز میکند اعلام از آن است و با
بنظر وسط و اعلام منقلب میشوند و هر حال که همه اینها جزئیات عالم مثال است که بسیار
قرب و بعد با این دنیا و عرصه بدن و عود تفاوت میکند و عرصه که طالع دنیا را سرطانی
است و جزیره خضر که فرموده اند مقام اصول عالم جسم است از ماده و صور آن
با قطع نظر از اعراض این عالم و آن فریب جهان جنت ادم علیه السلام است پیش از این که دنیا
مبوط کند و بفرماید تغیرت البلاد و من علیها و وجه الارض غیرت میاید
حضرت عیسی علیه السلام فرجه تشریف بیاورد و تغیرات و قبایح را بردارد و بصورت اولیه
برگرداند و بعد از عرش نبی خاکی که شمرده اند فریب ظاهرها احتیاج با اصطلاحات
هیچ است که هست افلاک را بر حسب طایفه قدما بیان کرده اند و در کتب هست
مثلاً تذکره و غیر آن بیان شده است و در فارسی در بعضی فصل و شرح بیست باب
نعم نیز بقید اینگونه نوشته بدست آید بخوبی نوشته اند و واضح است و حاجت
بنفصل در این مقام نداریم بحال چون اوضاع و حرکات مختلفه که در سیارات عالم
شده و در طبیعت ثابت کرده اند که در افلاک و کواکب حرکت یک نوبت باید باشد
مشاهده حرکات مختلفه در آنها لازم است این شده که افلاک متعدده با اوضاع مختلفه
و حرکات متکثره در هر یک فلک کلی ثابت شوند و هر یک از افلاک جزئیات مختلفه
حرکت متساویه یک نوبت داشته باشند اما همینکه این حرکات مختلفه نایک دیگرند
میشود اوضاع مختلفه از سیارات مشاهده شود و اگر بقی در کتب هست بخوانید
ملففت آنچه عرض کردم میشود و له خاکی که فریبگان ارا و دیگر در هست افلاک متکثر
انچه از اقوال نادره قدما و بده اختیار نموده اند و میگویند اقصاب ساکن است

وین متحرک و کلیه حرکات مختلفه دارد و تار و نیت یکدیگر کربیب جذب و
 انجذاب و در بعضی قسمتها و یک منکر هیت قدیمه هستند و اینچنین بر بعضی
 شده است همان است که هیت قدیم اقرب بصواب است خلاصه که این افلاک
 متعدده که در این عبارات برای هر یک اسمان از اسمائیه هفتگانه شمرده اند
 همان افلاک است که در کتب هیت ثبت است و حاجت تفصیل بیان نیست و
 هم چنین چیزهاست که در مراتب عناصر شمرده اند نیز در کتب هیت مضبوط است
 معلوم و بعد شرح مفصلی را منجزه مختلفه که برای مرکبات حاصل میشود از ترکیب
 عناصر و مزاج معتدل میشود و بیست و یک نوعی است که در مرکب جمع میشود
 حصول طبیعت خاصه معتدله یا آنکه مزاج متغیر حاصل میشود و یکی یار و نه
 از اینها غالب میشود بر یاقه و بدانکه در مراتب از مراتب کلیه و جنین عوالم و مولد
 که در مراتب حاصل میشود و در مزاج ملاحظه کرده میشود یکی مزاج نوعی باطنی افلا
 و دیگر مزاج نوعی ظاهری مثلا در شیوخ نوعا مزاج ایشان سودا و تب پیدا میکند
 و برودن و یسوت غالب میشود تا معتدل چون حرارت در مزاج ایشان که میشود
 و رطوبات فاضله را تحلیل نمیرد این است که با وجود سودا و تب اصل مزاج یک طوری
 فاضله هم در ایشان دیده میشود که از چشم و بینه و دهان ایشان را هم رطوبات
 میریزد اما این رطوبت عرضی است و اصل مزاج سودا و تب دارد و باز مزاج شخصی
 علاوه بر این هر کس پیدا میشود چنانکه بیان این مطالب مطلب بطور کلیت شده است
 و اگر خواسته باشیم عین عبارات افلاک را نقل کنیم سخن بطول می انجامد و مقصود
 همین است که افلاک سرشته بدست بیاید و بیان ظاهر و باطن و دیگر دلائل و ملا

میشود پس هر افلاک را کفیات خاصه مزاج طبیعت هر یک از این است که ارمه از
 و کفیات عناصر و اجزاء هر یک حاصل میشود و باطن از اینها از باب یک نوعی
 در ملک بخیر خداوند عالم نیست و البته هر یک را باغذای نبات یا حیوان یا هر چه باشد
 بحسب مزاج و طبیعت صاحب مزاج خاص است بلکه اصل مزاج حقیقه آن نور است
 که از تحت جناب احدی برود کار در این دنیا قابلیت و شایستگی نیست
 پس باین نظر که ملاحظه کنی بواطن ایشان همه اسماء خداوند عالم است که در هر چیزی
 برود و نفوذ دارد که در دریا و غایتها و نامشده و دریا و ذره شفا و همین شفا که از در
 خاص و متین ملاحظه کنی عینا اسم خداوند عالم است که فعل او را در این مقام اظهار میکند
 و در این مقام با نظر گرفته است که هر چیزی را با احاطه و بینه و همه را نسبت بخداوند میکند
 که لا مؤثره الوجود الا الله و همه ایاات شریف و تعریف خداوند هستند چنانکه فرمود
 سُبْحَانَكَ يَا شَائِدَ الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَبْتَلِيَنَّ طَمَ أَنْهُ الْحَقُّ
 أَوَلَيْكَ بِرَبِّكَ أَنْهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و عبادتی که
 هر چیزی را خداوند میکند همین اسماء است که در دریا و غایتها و نامشده و دریا و ذره شفا و همین شفا که از در
 با اسمائیه جمیع خلق و راه و وسیله را به هیچ چیز بسوی خداوند نیست مگر همین
 اسماء و صفات و با این است که نظر نظر شرح است و ان در مقام است که خداوند
 در مقام قطبیت ال محمد علیه السلام تجلی ایشان فرموده است و ایشان را موعود
 اسماء و صفات مضبوطه خود قرار داده بر اینچنین و عالم بمیزان عدل ایشان
 سنجیده شده که فرمود و السَّعَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و با ایشان موا
 و عطا کرده دارد در مقام ملاحظه است ان اسماء حسنه خداوند خواهد بود و

با ایشان مواضع ندارد خداوند پسندیده و اگر اسم خوانده بشود از اسماء سوئی
خواهد بود مثلاً بگوید **اِنَّ الدِّينَ لَا يُوْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ**
زَيَّنَّا لَهُمْ اَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَسْمَعُوْنَ و بجای دیگر میفرماید **وَاذْكُرْ**
لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَا لَهُمْ پس بحسب نیاز و توان اشتغال نمود
خدا را از مرتبه خواندن اما بحسب این تائید موقوع این اسم شیطان است و واجب بالیه
خدا نیست و همچنین میفرماید **اَرْتَدُّوْنَ اَنْ تَهْدُوْا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ**
وَيَسْرِ اِذْ يَخْلُوْا الله علی علم و در جاهای دیگر مثلاً **بَشْطَانِ**
بِاسْمِ یا غیره میفرماید **اِنَّا الدِّينَ اَضَلْنَا مِنَ الْجَنِّ وَالْاِنْسِ**
وَيَسْرِ اِذْ يَخْلُوْا الشَّامِرِ و میفرماید **اِنَّ الشَّيْطَانَ لَا صَلَوةَ لَهُ وَلَا مَسْجِدَ لَهُ**
وَلَا مَرْقَمَ لَهُ فَلْيَبْغِزْ بَيْنَ اِيْمَانٍ اِلَافٍ وَاَلَا مَرْقَمَ لَهُ فَلْيَبْغِزْ بَيْنَ
خَلْقِ اللّٰهِ وَمَنْ يَخْذِ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَقَدْ
خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا پس بحسب نیاز و توان خداوند مصلی شمرده شد
و بحسب آیات دیگر نسبت به شیطان و غیره از خلق داده شد و البته اگر بگوید
مصلی را اسم خداوند بشمرند از اسماء سوئی خواهد بود نه اسماء حق و چنین است
از جمیع چیزها بهین ترتیب است چون عرض کردیم که هر چیزی از باب تاثیر است که
متفرع بر آنها است اسم خداوند است لا یشترک فی الوجود الا الله اما چون بنظر شرع
تاثیرات پسندیده خداست و خداوند بخود نسبت داده و بعضی تاثیرات است که خداوند
نفسندیده و از خود در بسیار مقامات نفی میفرماید پس شریک آنها را اسم خداوند
نمیشمردند خلاصه بدانکه مراتب کتبیه است و هستی که در دایره عقل اشاره

بانهما از عقل گرفته فساد و تائیدات قوس منقول که ثابت باشد و از اینجا فاقون
تائیدات قوس معنوی و جوهری جامع علیه باشد اینها امری است که محل ظهور امر خداوند
و بجلالشان است و در هر یک که بروز و ظهور میکند البته بحسب قابلیت جوهری
خواهد کرد پس در هر یک که ملاحظه کن از حیث ظاهر و قابلیت هسته بهین مراتب
که ذکر شد و از حیث حکایت فعل خداوند است بحسب مورد و بشود که در اخبار اشاره بلها
شد چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام بر آن فرمود که بدانکه ابداع و مشتت و اراده میسر آنها
یکی است و اسماء آنهاست و استیلا ابداع و اراده و مشتت و حرف بود و نمیکانها را
اصل هر چیز معقولات و دلیل بر هر یک که فاصل بر این هر یک و این حرف تفریق
هر چیز به پیش و از اسم حق یا باطل یا فعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی و بر این حرف تفریق
مجموع شده و بر این حرف قرار نداده است و در ابداع خودش برای آنها معنی غیر از
خودشان بنهاده و نه و جوهری است که ابداع شد ببداع هستند تا آخر حدیث شریف
عرض میکنم عرض از این حرف همان ظهور و مشتت خداست در قابلیت مراتب کونی و مثل
اینکه اقاب در اینها عالمی که از آن بروز میکند و در یک نور خاص بمقتضای آن
عمل بروز پیدا میکند پس این نوا و خاصه که در اینها ظاهر و کرده اند حرف هستند که
موارد نوعیه کل ایشانند و اینها اصلاً اگر چه از عالم سرمد هستند تا جوهر طهرشان
در عرض جبروت که اعلام عالم و هر یک است این است که ملاحظه میکنی در کلام است
او خدا علی الله مقامه که در این حرف و از ایشان عقل مرتفع گرفته اند و اگر که عقل
مرتفع هم گاهی ملحق بقواد میشود و از عرض سرمد سرمد میشود اما بملاحظه عقلانیت
از عالم جبروت است و واقع امر آن است که این حرف چون مصدر است و مستند

چون در این عالم بین غایب و حاضر هستند پس در این عالم هم عقل و تبحر خواهند بود
 که برین بین غایب است خلاصه در هر دو طرف موازنه و توحید اگر ان و اعیان این عوالمند
 که بعد از آنکه بعضی از آنها با بعضی ترکیب شده باشد خاصه در صورت مخصوص و یکدیگرند پس
 غرض از این حرف که بمنزله عنصر از عناصر مولدات است در کلمات متعدد و هر یک یک
 و اسماء مختلفه از آنها ترکیب میشود و چون اصلا هم شئون و ابداء و مشیت خداوند
 است این است که ملاخط میکند و عبارت است از حد تعبیر از هر یک با اسماء مختلفه خداوند
 آورده شده و مقصود ظاهر این اسماء نیست بلکه وجودات کونیته اشباه همه اسماء
 خداوند هستند و نیز صورت و بیته آنها که در الواح اسمان و زمین و اوراق و صحا
 همان عوالم نوشته میشود و نوع و بیته است و مقصود کلمات مکتوب و در کتب نیست
 خلاصه هر یک کلمه از فرمایش ایشان شرح بسیار دارد و اما اولاً که در این حقایق
 آنها را نمیکشیم و ثانیاً انقدر بهم که بمعونه سایر بیانات ایشان ممکن باشد که بفهمیم
 شرح بدیهه بحال تفصیل نیست خاصه که بیانات علمیه مشکله است که زبان قادر
 شرح کردن آنها شکل است و کافیه با و و این مقام هم اگر چه نیست بمقام سابق که
 مراتب علم الهی باشد بالا را است معذرت نیست بعد کثرت قواعد که در این
 بطور اختصار از مرتبه حق الهی فرموده اند باز بمنزله قشرب است و مرتبه حق الهی
 است و منفرد تمام اینها و انجاست که حقیقه توحید انقدر که برای بنده امکان ظهور
 دارد ظاهر میشود و انجاست که بی نهایت و عظمی است قیسی که ظاهرش عین باطنش
 است و باطنش عین ظاهرش و انجاست که ظاهر و باطنش هر دو برابر است
 که اختلاف ندارد و خلاصه در این مراتب مواضع ظهور حقیقه در خال و مقال هر دو

میکنند

میکنند تا در خال محبت فعلیه است که برای هر مرتبه از این مراتب در اشخاص حاصل
 میشود و اما مقال محبت اظهار است که از هر مرتبه نسبت بخارج میشود مثلاً ان
 در فعلیت شمس خال دارد و غنیمت آن قسمی است که خداوند و اناست و اما باطنش
 در مادی و خودش البته کیفیت دیگر دارد و البته قابل مادی و در شمس تاب ظهور شمس
 علمای علی در مقام خود ندارند و در باطن متعده خداوند بین اقتضای زمین
 قرار داده که ملائکه خداوند مستقر از آن در باطن است پاشند بر نور اقتضای کسوف
 حرارت آن را می کنند تا اهل زمین تاب حرارت آن را بپای آورند و چنین است نسبت
 با مقال در اشخاص و البته خال که با فعلیات و کالات خود دارند نسبت باطنیه بیان
 میکنند بر این حرف دارد و البته مقالات مختلفه هم برای هر صاحب خال نسبت
 مختلفه خواهد بود خلاصه بعد از آنکه این حواشی مختصر را دانستید و در عبارت
 شریفه ایشان ملاخط کنید بعضی از ظواهر و بیانات ایشان را ملاحظه میشود و چون
 نا انجاست که حال بیان مختصر در حقیقه باید کرد که بعد از آنکه خداوند نصیب
 به مطالب میرسیم پس بدانکه در کتاب الیقین از طریق القیامه نقل فرموده اند عن کبیر
 بن زیاد انه کان ذات یوم ردیفاً لاهل المؤمنین علیه السلام علی ناقه فقال یا کبیر
 ما الحقیقه فقال علیه السلام مالک و الحقیقه یا کبیر فقال کبیر اولست هذا حقیقه
 فقال بلی و لکن بر شیء علیک ما یطیع من قال او مثلک یحب ما لا یدل الحقیقه
 سجات الجلال من عبارته قال زدنی بیانا قال علیه السلام محو کرم و محو العار
 قال زدنی بیانا قال علیه السلام منک الشرف لعلی الشرف قال زدنی بیانا قال علیه السلام
 جذب لاحتی لصفه التوحید فقال زدنی بیانا قال نور اشرف من صبح الازلی

علی هذا کل التوحید ثانی قال زدنی بیا نافع الی الخ التریج فقد طلع الصبح و
 اذن بطور اختصار ان است که کسب سوال میکند تا حقیقت و مراد از آن حقیقت
 که معرفت بر این مکان امکان دارد پس ان خداوند متعال و نیست زیرا که معرفت
 ذات بر این احکام از خلق ممکن نیست و محل سوال واقع نمیشود و پس بحال القول
 محذور و لایزال مسئله عند جواب حتی صوفیه هم که گمان کرده اند مراد از این حقیقت ذات
 است خطا کرده اند و بعضی از توفقات خود را مستمای بدن کرده اند و با این که متصور
 از حقیقت ذات نیست و بعضی از مقامات خود خالق است معذرت که حقیقت جواب
 بکمال مالک و الحقیقت و محتمل است که این توانا باشد که فرموده است انما یابن بود
 که کسب با اهل بیت در این مقام نبوده و جوابها هم که بعد از فرموده اند بر این
 فرموده اند که بر این دیگران نقل کنند چنانکه فرمودند و رجاء افقه غیر فقه رب محال
 فقه الی من هو افقه منه و احتمال هم میرود که اهل بیت را شنیده اما از باب تحریص و تعجیب
 بر حاضر کردن ذهن برای فهم مطلب باشد که این طور فرموده چنانکه گفته اند
 اولئک انهم یمنع علی ما منع پس همگانی قسم جواب فرمودند عرض میکند اولئک
 صاحب سیرت ابا من صاحب سیرت تو نیست و ظاهر از این عبارت این است که علت جواب اول
 همان عدم اهلیت استعدا و بوده و اگر اهلیت داشت صاحب معرفت بود که
 اینطور عرض نمیکرد ملاحظه کن سلطان خودش عرض میکند با امیر المؤمنین علیه السلام
 در ضمن عرض بر آنکه میکند و انت قصه اتوب و سبب تغیر نعمه الله علیه پس حقیقت اینست
 مبداء قصه اتوب سبب تغیر نعمه خداوند بر او چیست عرض میکند خداوند میداند و تو
 یا امیر المؤمنین پس ملاحظه کن نفسانی که خودش بر این ان خیر اثبات میکند هم چنانکه

از او میپرسند که مبداء عرض میکند تو غیر مبداء پس بین که چقدر در حق است میان
 مقام سلطان اعلا الله مقامه با کسب که عرض میکند بمحض ابا من صاحب سیرت نیست و در
 اینحال حقیقت ملاحظه ضعف بنده و ثقت معرفت او را میفرماید و او را با یوسر میفرماید
 پس جواب میفرماید بلفظی که حاصل معنی این همین باشد که بلی تو صاحب سیرت نیست اما
 بطور ملائمت بیان میفرماید پس چنانکه بر تو میگوید میگوید از اینجه از من سر بر نمیکنند
 و معلوم است که آنچه از ایشان سر بر کنند از قشور علم ایشان است چنانکه از لفظ بطبع
 این معنی ظاهر است و عربی غیره را که گفت دیک را با این که بگوید میگوید که طایف
 و سر بر گرفته اند دیک را از آن میگویند و علاوه است که گفت دیک چنانچه در این
 هست چنانکه شکر را در دیک میگویند با اب میگویند و سفید تم مرغ بان میگویند
 تا چون این در ضمن گفته اگر نشود و شکر سفید شود پس آنچه هم که در این مقام فرمود
 البته از حقیقت اسرار ایشان نیست و گفته اند است که از علل نظیر قشور الفاسد بریزد
 باشد و شاید همین توانا باشد که این را در سوال بود که این قسم عرض
 کند پس بناء الفاسد را بگذارد و عرض کرد و مثلاً بختیبت من انلا یعنی هر چند که
 قابل سر شمانباشم و لغات شام بر این جاری نشده که سائیل را عرض میفرماید پس از آن
 رحمت ان حقیق را بنفاطر میآورد و میفرماید حقیقت کثرت سبحان الجلال من غیرش
 یعنی حقیقت کثرت نمودن پرده های جلال است بدون اشاره زیرا که اشاره هم یکی از
 پرده ها است و چون مقصود این است که هیچ سجد بر این جلال خداوند را نمیتواند باقی
 نماند این است که فرمودند بدون اشاره باید کشف شود و مراد از سبحان تمام ما و
 حقیقت است مثلاً در شخص انکه تمام مراتب و جوار و گردون در جبهه نفس او است تمام

افعال و افعال و اوصاف و همه بجز نفس او بند و یکی از بجات اشاره است که البته باید
 کشف شود و بجا آرشد بگوشت نمودن بجات با اشاره منتهی بمقام تعطیل میرسانند
 مثل اینکه آنکشت بیاد و حروف و کلمات در صفحه را پاک کنی پس صفحه را معطل
 بگذار و لمعت و دراز کشف در این مقام این نیست بلکه باید طوطی کشف شود که بون
 و نبودن و اثبات و نفی بجات هر دو از میان برود و سوا جلال خداوند چیزی باقی نماند
 و این است که در بین توحید فرمودند فخرج عن الحدین حد التعطیل و حد التثبیه
 بعد باز عرض میکنند در بیان این بخش زیاده بفرماید و میفرماید محو الموهوم و صحو
 المعلوم یعنی موهومات که همان بجات باشد که مراد هر چه فاسد و محقق است باید
 محو شود و معلوم که همان جلال خداوند است بکمال وضوح و صفای بدو شود و زیاده
 که در این بیان است که اول که فرمود کشف بجات تا جلال اعتمال هر وقت که
 بجات وجود نماید ثابت مستقیماً باشد ثابت باید معدن کشف کرد و ثبوت
 مانند برده غلبه که بر دهنده اند و مستقل و ثابت است اما از بالا میزنی و کشف میکنی
 از نوا و از آن واقع اینطور نیست و بجات نیست بجلال حقیقت و جو ثابت ندارد
 بلکه موهوم است که اگر پیش حقیقت بگویم ابتدا پیدا می شود و از آنجا می بیند چنانکه حقیر
 سید الشهدا علیه السلام فرمود ایکون النور من الظلمه ما لیس لک حق بکون المظهر
 لک و در مثل ظاهر مراد و موجد انبیا باشد و با شرف و نظایر انبیا که هر چند که در چشم تو
 و در فضا هر نور انبیا است اما چون نور و جو ثابت مستقیماً از خود ندارد و این است
 که تو غیر انبیا فی بی و نور از جهت خود موهوم است که همین که انبیا ثابت معلوم
 را دید موهومات از نظر تو محو میشود و این امثال عرض است و موافقت تمام ندارد

نفسی نمیکنند خالصه بجز انفس این جواب میدهند باز ملاحظه میکند کمال که
 این موهوم کاره است که از شان نظر گشته است چنانکه محو کردن موهومات
 اوست باید معلوم را هم خود را واضح و مشکوف نماید پس عرض میکنند در بیان
 و حقیر جواب میدهد باید مثل التثبیت التدریجی و در بعضی نفع است مثل التدریجیه
التدریجیه حاصل هر دو یکی است پس مثل ستر که مراد همان کشف بجات و محو موهومات
از شان تا طریقت اقامه جلال معلوم از غلبه خود است و در مثل ظاهر در شان
انبیا کاره که از توریب اید همین است که چشم خود را بکشان و اگر کشف حجره با حجاب
دیگر جلو چشم تو است مرتفع سازم و از انبیا خود بغلبه نورانیت منافذات همه
فضا را بر کرده و محض اینکه حجاب از چشم تو برداشته شد انبیا بنظر عباد یکسو میشوند
و همه عباد از ما است نه از حقیقت است غیر محبوب عن غفلت الانا ان یجهل الامان
و نیک و اگر حجاب برای حقیقت کشف شود از غلبه نورانیت و ظهور است که فرمود
خفی لشد ظهوره و استر لعظم نوره مثل اینکه عرب نور انبیا را حجاب انبیا بگوید
و بر آنکه از غلبه نورانیت چشم انسان را خیره میکند که نمی تواند در نور انبیا چشم
بکشد و به بیند و بدو می است که نور حقیقت انبیا فی پوشاند بلکه ظاهر میکند
و از شدت ظهور و غنا از چشم ضعیف میشود و خالصه اصل این فرمایند این شد
که کاره که نظر کنند باید بکنند همین است که برده طایر پیش چشم خود در کند و پا
نماید و ستر که همان جلال خداوند و همان معلوم است خود را آشکارا است و غالب
همه عباد است چنانکه ملاحظه میکند کمال که با کشف بجات و محو
موهومات و مثل انوار که از شان بند است این کاره است که بند بخود خود

بتوانند این کار را بکنند با اینهمه التزم بوقوع خداست و بنده با اینهمه قدر کار
 بکند بوقوع خداوند و حول قوه او که مجاهد با نفس خود بکند و از خداوند بخواهد
 و خود را حاضر کند برای منکشف شدن جانیها و مشاهده نور خداوند پس خداوند
 خود همه جانیها را مرتفع ببلای خود چنانکه فرمود **الَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا**
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و فرمود **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَتُهْزِبِ**
أَقْدَامَكُمْ و فرمود **أَرْغَوْا فِي الْحَبِيبِ لَكُمْ** بر در این مقام
 جواب فرمود جانب با احدیة لصفة التوحید و مراد از صفة توحید همان سجات
 است و اشار که همه صفات توحید خداوند و ایات و دود در این باب است که
 دلالت بر توحید در یگانگی او میکند چنانکه گفته اند و فی کل شیء لدایة تدل
 علی الله واحد و در مقام ظهور حقیقة همین سجات و اشار میجوید او بیشتر
 و ایات آنها محو و منی میشود چنانکه در مثل ظاهر رطوبات و روغن که جناب مال
 آن است و مانع از بروز آنش همین که آتش بنای ظهور میکند در رطوبات و روغن
 همه منجذب بویه آتش میشوند و تحلیل میشوند تا آتش بکمال ظهور و شدت برود
 میکند و اینها اشغال غرضه است و حقیقة غیر اینها است و بعضی تقریب ذهن
 از همان تا گرفتار عالم اعراض است از عرصه اعراض مثل منبریم و اصل این مطلب
 تفصیل دارد که ناچار باید اشاره بان شود و بعد از فراغ از بیان حدیث
 انشاء الله بیانه خواهد شد پس مقصود این است که اگر جلال خداوند و ستاد
 خود بنفسه ظاهر و معلوم است کشف سجات و محو موهومات هم باغات و نصیر
 او باید بشود که گفته اند از این صورت کریم و جان تو فی غایت هم این ز تو

هم از تو ما اصابتك من حسنة فمن الله وما اصابتك من سيئة
 فمن نفسي و در حدیث شریف از حضرت صادق علیه السلام در بیان دله دارد
 شده است الدعاء استجابة الكل منك الحق و تدرب لمرجه فی مشاهده الز
 و ترك الاحبار رجوعا و تسلیم الامور كلها ظاهرا باطنا لا اله الا الله تعالى عرض میکنم
 منتهی شد صفات توحید بوی خدای احد در مقام عمل این سوال است که در این
 حدیث شریف اشاره فرموده اند خلاصه بعد شاید که از این فرمایشات که بیان
 کرده باشد که عین ذات پروردگار است که مکتوف و موبد میشود و باز عرض
 کند در فی باب تا بر باز میفرماید نور اشرف من صبح الازل فیلوح علیها كل التوحید
 اشاره و مراد از صبح ازل مقام مثبت پروردگار است که اول مقام ظهور و تجلی
 است که کتوبه الله باشد که اول مقامات و علامات خداست و حقیقة الحقائق
 و حق افاض است که خداوند بان تدریج نفس خود را بر همه کائنات علی مراتبها فرمود
 و مثبت الله اول قابلیة است از موجودات که حکایات از انموده مانند روغن و قبله که
 مستعد میشود و آتش از ان بروز میکند و همی که از ان ظاهر شد مانند در همه افعال
 فضاء میشود پس همه این هوا و فضاء و درود و ان بنی از چراغهای کوچک کوچک
 میشوند بر حسب قابلیتها خود و هر یک حسب استعداد حکایة از آتش میکنند و از
 این فضاء و فضاء دیگر و از این بحر و بحر دیگر که عکس میداند همین سوال آتش برود
 میکند و چون قابلیت همی که با استعداد روغن و قبله اول نیست این است که
 هیچ کدام هم بکمال و حکایات آتش را نمیکند و با صلاحه این انواع ظهورات اند
 تجلیات او که بی شعله و شایط دیگر که در بین افتاده اند در سایر جاها برود

کرده و این است که همایات تمیزند و بشوند خلاصه بر این و دیگر از صیغ ازل که مقام
 شته الله باشد و نابد بر هیا کل توحید که هویت ایشان و اشخاص باشد و انا زان از
 ان هیا کل برود می کنند که فرمود الخ فی هویتها مثاله فاعلم عنها افعالها و اشار
 بیان این نور است و فرمایند حضرت امیر علیه السلام که در جواب امیر اهل ملک دوم فرمود
 اما بعد فان الروح نکتة لطيفة ولعبة شريفة من صفات بارها و قدرة منسبها اخرجها
 من خزائن عزیزه و اسكنها في ملكه فمعه عندك سبب له عندك و بعد فذا اخذت منك
 عند اخذت ماله عندك و انك لا لام و عینا همین معنی است که در فقره حدیث کسب فرمود
 باضافه مطالب دیگر که اگر خواهم شرح کنم سخن بطول می انجامد پس بعد از آنکه این نور
 که نور خداوند عالم است ظاهر شد در هیا کل توحید که فایده آنها و اشخاص باشد البته
 نور و حیا باشد و بسم منیر خود میشود و چنانکه انوار اقبالی هم با بسم اقبالی میشود
 و از این باب است که در صفت نفس لا هوته ماکونه میفرماید حضرت امیر علیه السلام در حدیث
 بسم فی قوة لا هوته جوهره بسیطة خيرة بالذات اصلها العقل منه بدت و عنه و
 و الیه ردت فاشرفت عودتها الیه ذاکلک و شایسته و منها بدت الموجودات و الیه ردت
 بالکمال فی ذات الله تعالى العلیا و شجرة طویلة رسد فالتی فی الجنة الما و من ههنا الم
 بشق من جهلها ضل و غوی و بدانکه مراد از ههنا همان حکایات اسم است و وصف
 ندانکه بنده خادش مخلوق بذات خداوند میسر شد چنانکه متقی لغتهم الله کان کون
 و همچنین و را که جوهر بسیط خوانده اند و می بالذات یعنی نسبت بماد و نور خود و الا
 با و چونکه در همین حدیث میفرماید که اصلش عقل است و ازا اولیاد شده و با و
 میگرد و در حدیث دیگر از کسب که باز در صفت نفس میفرماید نیز فرموده است و صفه

نفس فاعلم که موادها الذایات العقلية فعلها المعارف الزبانية من مادة نفسنا ازل
 انما یبد عقل شمره چگونه فرض میشود که معدن لک و با جوهر بسیط واقع شمرده باشد
 و بحال انشای بر مقصود از این فرمایشات یعنی نسبت بماد و نور خود و از این مطالب
 و ظهورات خود این طور است بر خدایند و اینه تعریف خود فرموده و حقیقه ان همان
 نور خداست که در هیا کل توحید که مراد صور انسانی است افتاده چنانکه فرمود حضرت
 امیر علیه السلام الصور الانسانية و اکر حجة الله علی خلقه و هم الکتاب الذی کتب به
 و هم الهیکل الذی بناه یحکمه و هم مجموع صور العالمین و هم المختص من اللوح المحفوظ
 و هم الشاهد علی کل غایب و الحجة علی کل جاحد و هم الصراط المستقیم الی کل خیر و
 القصر طالممدود بین الجنة و النار و هم چنین میفرماید انوار اقبالی من نور فانه
 بنظر نبی و الله الذی خلق منه خلاصه بعد از طلبت بار میبکند نابدانند که فایده
 درجه حقیقه همین است که در این جواب فرموده است با از این دو جهر هم بالا و
 میبرد پس حضرت جواب میفرماید که بحسب ظاهر بلند پرواز و او را که کند چنانکه در
 جاهای دیگر هم گاهی که اصحاب سؤالات میگردند میفرمودند سل عما بینک
 و دع نالا یسئک و در این مقدم فرموده است اطفی التراج فقد طلع الصبح یعنی
 چراغ خاموش کن که صبح ظالم شده است یعنی همین جوابی که در این مطلب ظاهر شد و دیگر
 چراغ سؤالات خود را خاموش کن که صبح ظالم شده است و مطلبی اضع شد و بحسب
 چون در فقره سابق فرموده است نورانی من صیغ الازل فی لوح علی هیا کل التوحید
 اشاره و بدیهی است که اثار نور و نور درجه نورند و اثار نور نورند و نور که نسبت
 به صیغ ازل که بیان است البته نابع ان است و اثار و قاسم بان است پس آنچه در هیا کل

توحید که صورت انسانی باشد نسبت بصبح ازل ظاهر میشود در درجه سوم میباشد که
 ازل مقام صبح ازل دوم مقام نوران و سیر و مقام آثار نور که در هیاکل انسانیته که
 هیاکل توحید است بروز میکند و در این جواب اخبر که کائنات استزاده که کرده سوال
 از غایب مقام حقیقه میکند بفرمایید اگر خاموش کن که صبح ظالم شد و این همان
 صبح ازل است که در دفتر سابق فرموده پس معلوم است که مقام حقیقه بلا غایب بالا
 می رود زیرا که غایب برای صبح ازل نیست و بدانکه شیخ او حدیث این جواب اخبر ^{تفصیل}
 زیاده میفرماید و نصیح میبرد فرموده اند و خوشان میسر میمانند که منظور
 و شاید اشاره بباطن باطن باشد خلاصه پس قیاسی که مقام آثار نور و موقع افکار و
 صور انسانیته است مقام نور حقیقه انبیا سلام الله علیهم خواهد بود و مقام صبح
 ازل مقام انوار علیهم السلام است که حضرت ابی علیه السلام میفرماید انا صاحب
 الاشیة الاولیة باری پس میفرماید که هیچ شاعر مددک و او قمار خود را خاموش کن
 که صبح ازل ظالم است و حاجت به شاعر نیست و اینها تا پیشه در درون دل دارند و نمایند
 او نیستند و در این فرمایش راه کشف بجان و محو موهومات دل است میدهند که
 بدان مقصود این نیست که در مضاربه ها چند را بکش و چه چیزه از بخت انداخته را با
 برزخ پاره کن و غریب نما تا با کلمات و حروف باشد که بر لوح نوشته بخونان و پال کن
 تا صغیر شده نمودار شود که هر چه از این راه بر جز این که از مرده بریده و از مجرای
 بخار دیگر و نتیجه ندارد اما اگر چشم خود را بیتی بیند از کار انداخته که برده ها دارند
 و ملتفت آنها نشد انوقت صبح خود بر ظالم است و ظاهر و موبدا و هر چند که برده ها
 بخانه خود باشند کائنات نیستند و باز دارند نمیشوند و حاجت به چیزه نمیشوند و ^{خدا}

صلی الله علیه و آله فرمود در معراج خود بخانه رفت که همه خلق را مردگان در پیش ^{کن}
 همان سرخ خاموش شده هستند و گفتند بر نیاید ز مردگان آواز پس نهضت
 دارند و ندا داد که درنده را بمقام چیزی سوا از خناره بچوب است اشدان کل بیو
 مدارون عرشان را قرار در ملک الله بقیه فی باطن مضمحل ماخللا و حجاب الکرمیته
 اعتراف جبر من ان یصفی الواصنون کینه جلاله او قلک القلوب لکن غطیه و اگر بایز
 رسید که هر چه از غایب شاعر تو خاموش شد بتواند چنین شهادت بدهد و لا در شهادت
 خود کاذب و لودر واقع هم چنین است مثل اینکه منافقین در شهادت برسانت پیغمبر
 کاذب بودند خلاصه پس این عرضهای کنگانه محلی از شرح حدیث شریف که در بیان
 حقیقه فرموده است ظاهر شد و باز باید بیان دیگر نمود که بقیه میبویاز مقصد
 او حدیثی که از عبارات مسئول عننا داشت اند ظاهر شود پس از آید ان که خداوند
 جل شانه همه موجودات و برای معرفت خود خلق فرموده چنانکه در وقت قیامت است
 کت کثر الخلق افاضت ان عرف خلقت الخلق لکی اعرف پس معلوم است که کل خلق
 برای معرفت خلقت فرموده و آنگاه که در کتاب مجید خود فرموده و ما خلقت الجن
 و الانس الا ليعبدون و در تفسیر ليعبدون وارد شده است که ليعبدون
 دلیل اختصاص بطلب حق و انش نیست زیرا که سایر مخلوق را هم بر حق و انش خلقت
 فرموده و مستحق ایشان نموده است پس معلوم است که علت غائی هر همان معرفت حق
 و از این گذشته که معلوم است ایشان بی غیة فاعلا نمیکند پس ثبوت این غایب بر آن
 جن و انس دلیل این نیست که سایر بر و ان غایب خلقت شده اند و از این گذشته
 که در بیان مکرر میشود که همه اشان عموم مطلب کفایت با قوه و اثر می کنند

مثلا اگر بخواهیم در تعریف مبتدا بگوئیم که هر مرغی را میگویند که بگوید
 بان مله شکاره لان هو امیرکون منظور این نیست که سایر مرغها را میگویند بلکه بگویند
 اوله هو امیرکون یا مثلا بگوئیم فلان در جنگ رستم را مغلوب میکند منظور این نیست
 که غایب رستم سایر پادشاهان بلکه منظور این است که سایر پادشاهان او را مغلوب او پسندیدند
 اگر گفتی مثلا لاطین برهان همه برای بندگی امیر المؤمنین علیه السلام خلفت شد اند منظور
 این نیست که سایر مردم نباید اطاعت بکنند خلاصه پس جائه که جن و انس را بشناسند
 و گوییم که دانند برای بندگی خدا خاضع شده اند سایر پادشاهان او را برای بندگی خلفت
 شده اند و لازمه بندگی معرفت است بلکه اول عبادت خداوند معرفت اوست
 و جمیع نقایات موجودات برای معرفت خلقت شده اند و چنانچه اولاد که راه معرفت
 ذات خداوند ندارند پس احکام از ایشان مکلف بمعرفت ذات نیست و تمام معرفت
 و کل آن در معرفت مواقع صفات است که فرمود من عرف مواقع الصفه بلغ قرار
 للمعرفة و ثانی اینکه از درجه بندگی بحدی که بحدی غیب الغیوب نمیرسد و معلوم است که برای
 هر یک از بندگان مقامات معلوم خاص خودی که فرمود و ما میثا الاله
 مقام معلوم و هیچ یک از بندگان از مقام خود هم بالا نمیرود و این است که
 اگر خداوند همه بندگان را برای معرفت خلقت فرموده لا محاله باید برای هر یک از
 مقامات خود شان تجلی بفرماید که هیچ عذر برای بندگی نماند و اقرب چیزها
 به بندگی و برتر از هر چیزی که عذر او را قطع میکند و حجت را بر او تمام میکند نفس خود
 اوست که خداوند نفس خود را برای او تجلی فرموده و این توحید خود را در او گذاشته
 که فرمودند من عرف نفسه فقد عرف ربه و اعرفکم بنفسه عرفکم بربه و اعرفکم بانفسه اعرفکم

از وجود خود ایشان می بیند مثل انبیاء و اولیا و نجیب ظاهر و باطن و تکمیل همین نفوس است
 که ایاات جوانبه توحید است و بحسب باطن ایشان اسیاب و شایطان ایجاد و توحید
 همین نفوس هستند تا بعد از آنکه در اشخاص و در ممالک توحید ظاهر شد و لایزال
 بر توحید خدا کنند و شان ایشان البته فوق شان خود نفس ایشان است و این حرف
 در این است که راه بوی معرفت انبیا و اولیا هم نیست مگر از راه معرفت نفس
 اگر این نفس در شخص موجود نشود ابتدا انتفاع از وجود انبیا و اولیا نخواهد داشت
 و بحسب کون که این سخن محض فرض است و هر چیزی که موجود شد در حد خود را
 این نفس میشود بل در شرع ممکن است که کسی اعراض از نفس خود کند یعنی او را نشناسد
 و خود را جاهل کند پس به نفس روح بنماید پس متوجه شود و در این حال انتفاع از
 انبیا و اولیا حاصل نمیکند چنانکه فرمود انک لا تمع من فی القبور و
 انک لا تهدی من اخبیت و لکن الله یتدی من یشاء خلاصه
 پس این خاصه هر که در چیزی همان نفس اوست که خداوند برای او قرار داده
 و همان است حقیقت آن چیزهاست اگر از جهت آنست خود بخود نظر نماید غیر از خود
 چیزی نمی بیند و این توحید خداوند نمیشود و اگر قطع نظر از اینست خود را و خود
 ندید و نور خداوند را مشاهده نمود از جهت اینست نور بلکه از جهت حکایت منبر که فرمود
 العبودية جوهره کنهها الرقوبية پس معرفت خداوند را بقدریکه سعه قابلیت اوست
 و اهلیت معرفت دارد حاصل میکند و بدین است که احد از مقام خود تجاوز نمیکند و
 معرفت بالا از مقام خود حاصل نمیکند بلکه چنانکه خداوند خود را بر این امر و اینان
 معرفت دار داده هر چه در خود ببینند خدا را هم تبار خود ببینند چنانکه در حدیث

شریف فرمودند که مورچه وصف میکند خدای خود را بان الله زبانین زیرا که کمال
 مورچه در این است که در زبانیه داداشنه باشد که اگر نداشنه باشد کارها را مهمل
 و معوق میبند پس این است که وصف غایب خود را هم بکمال خود میکند و میگوید الله
 زبانین و نکته رقیقه در این حدیث شریف است که با اکثر شنیده باشی چون تعین و
 تشعیر حیوانات و صوت نفس ایشان همین است که از این باب حاصل میشود و منبعث نفس
 چون از قلب ظاهر است چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرماید و تعینات و هر چه برای افشا
 نیست و این است که بعضی آنکه تغییر در ایدان ایشان حاصل شد نفوس ایشان هم
 منقلب میشود پس مورچه مورچه است مادامیکه بال ندارد و بر زمین راه میرود اما
 هرگاه بال برین آورد و پرواز نمود پس از طوطی شود و نفس او نفس ظاهر است و در
 کربال او نیست و صورت مورچه میشود و نفس او نفس مورچه است و همچنین
 که برایشم مثلا مادام که بال ندارد از سطح دیدان شمرده میشود و همین که بال برین
 آورد و طیران نمود از سطح طائر شمرده میشود و در مرغ اید دیده شده است که آنکه
 مثلا و تخم میکند و یک مرتبه منقلب میشود و ذکر میشود و همان پرهای مختص مرغی
 ذکر را برین آورد و آثار ذکر بر ایمان حاصل میشود پس نفس انسانی منقلب بنفس ذکر
 میشود پس صوت نفس حیوان همین است که حاصل از بدن او است پس از اینجهت صوت
 نفس مورچه همین است که صاحب زبانین است که همین در شاخ بار یک بلند شد
 که بر سر خود دارد پس چون صوت نفس او همین است پس حاصل از این است این است که
 وصف خدای خود را هم همین خواهد کرد و پیش از این از معرفت خداوند تعالی و نیست
 خلاصه مردم بر سر مطلب هم چنین حکایت از چوپان و مناجات که میکرد شنیده که

یا پروردگار خود میگوید که ای که بر این تو شریفی است و سکه و پند و یاروم کماله که تو
 تو را بشویم و شستهایم تو را بکنیم و خطه میوه علیه بر او گذشت و او را از این عبادت
 منع فرمود که اینها چیست که نسبت بخداوند میکند و شخص چوپان چیز دیگر میگوید
 دانست از این سخنان هم که ممنوع شد بکلی از مناجات یا پروردگار عز و جل و شتر
 موسی علیه السلام بگوید طو رفت و خداوند با و فرمود که جواب ده مرا از مناجات یا
 باز دانستی عرض کرد از سخنانه که لایق شان تو نبود خدا او ند فرمود من از او همین را
 خواسته بودم و از او میپندم خلاصه که تخیل پروردگار برای هر شده بقدر قابلیت
 او است و معرفتی هم که به پروردگار خود حاصل میکند همان است که خداوند نفس او را
 بان صفت خلقت فرموده پس این مطلب اختصاص برین دانش ندارد و هر چه را در حد
 خود هر فحاش و عبادتی و شیعی حتی آنکه فرمودند ما بهت الله ما شیم لربهم عن قربها
 رتبا و ايات و اخبار یکدیگر عبادت و شیعی همه چیز دارد شاه بسیار است پس چون این
 مقدمه را دانستی حال کرد و کلام است و خدا را ملاحظه میکنی که فرموده اند چو رتبا
 صلی الله علیه و آله فرموده است که انما لا نفاطیل الناس الا عما بهم فون این است که
 شرح این حقیقه را که مراد معرفت توحید خداست و معرفت بحال ان و ارکان ان و حلال ان
 و استقامت ان و صفات ان و ثواب و عقاب و همه اینها را خداوند برای احوار موجودات
 و مراتب آنها و مقامات آنها شرح فرموده است یعنی برای هر کس بنفش خود او خود را را
 او وصف فرموده تا اینکه سبب معرفت او شده و این است که حضرت استیلا که میباید
 در دماغ عرفه فرمود ترفیت لکل شیء فاجعل ملک یبصر و تمام مراتب بیست و شش
 که کلمات مراتب باشند و در تمام مراتب جزئی نسبت بکلیات مزبور که سبب استیلا

شمرده اند و جزئیات جزئیات که کاهی تعبیر هزار عالم میاورند و البته وقتی که مرآت
 مرآت از این عوالم را ملاحظه کند در ده هزار و هزار خواهد رسید و بعد از آنکه
 موالید هر عالم را ملاحظه کند از حد حاصل بیرون خواهد رفت و از برای خداوند
 در هر مقام از این مقامات قیله خاصی است که باعث تعریف و ترفند و برای خود متنا
 ان مقام است و هم چنین برای نظر کننده از خارج بان مقام که فرمود سُبْحَنَ هَیْهَ
 اَبَانِنَا فِی الْاَفَانِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ حَقٌّ یَبْیُنُ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ
 اَوْ لَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ و چون نا اینجا آمدی بگویند که
 همان طور که در این دو حدیث از توحید و وجه و شخص چو بان دانسته که خود تو
 با این علم و معرفتی که در خود داری توحید و وجه بلکه توحید شخص چو بان را
 ناقص میدانیم بلکه شرک میشمردیم و خداوند خود را از ان منزله میداند نسبت تمام خلق که
 در مراتب مختلفه افتاده اند باینکه یکی همین منوال بدان و این است که در مراتب این
 و معرفت اختیار بسیار رسیده است که اختلاف بسیار دارند و هر کس تحمل همان قدر
 که خداوند با و فهمانیده دارد و بیشتر بر او نیاید حمل کرد که او را شکند و خداوند
 میفرماید لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا اَتَتْهَا بِفَعْلِهَا وَ فَمَوْده است
 لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و اختلاف مراتب خلق بسبب جامعیت و کمال
 و نقصان و تصور ایشان است که هر چه شخص جامعتر و کاملتر باشد درجه معرفت
 او بالاتر میرود و هر چه ناقصتر باشد درجه معرفت او پائین تر میاید و علت این
 مشابهت این است که هر چه شخص جامعتر باشد نفس او بالاتر میرود و بزرگتر
 میشود و هر چه تصور و نقصان او بیشتر است نفس او پائین تر میرود و کوچکتر

مثل ظاهر برای این مطلب اینکه ان کیم که ریاست یک قریه را دارد و او را که خداوند
 قریه میگویند که متصرف و محیط همان قریه است و ان کیم که ریاست یک بلوک که مثل
 بر چند قریه و مزرعه است دارد و متصرف و محیط بکل آنها است او را صاحب بلوک است
 الحکومتان بلوک میدانیم و ان کیم که ریاست یک شهر که صاحب چند بلوک است دارد
 او را حکومتان شهر میگویند و ان کیم که ریاست مملکتی دارد که مثل بر چند شهر
 خاکی نشین است و ان مملکت میگویند ان کیم که ریاست ممالک متعدده را دارد
 سلطان ان ممالک میگویند و متصرف و محیط و جلال و عظمت هر یک از آنها را از همه
 متصرفات ایشان میتوان استنباط کرد و علو نفس هر یک از این ظاهر میشود
 این مثل ظاهر مبرضه است در واقع چون دنیا عالم اعراض است و بیغلب بمقامات
 میبندیم نیست که همین منوال باشد تا اگر جامعیت و کلیت در خود و جرات خاص
 البته نفوس ایشان همین منوال بالا خواهد رفت و مثل دیگر که مناسب اهل علم باشد
 عرض میکنم که در این عالم اگر قطعه تری را ملاحظه کنی البته ظاهر ان خاکست باطن ان هم
 خاکست و نفس ان هم خاکست و بالا تر از خاک نمیرود پس همانطور که ظاهرش محدود و باریک
 انش است و در عرض ان ایشاده و تصرف و محیط نیست باینکه اندازد نفسش هم
 چنین منوال است و اگر چهار عنصر مثلا با هم جمع شد ندانیم مزاجی که طبیعت خامه
 این عناصر است برای آنها حاصل میشود و نفسی که باطن همین مزاج است البته بزرگتر
 میشود و محاطه باریک انش و و او خاکست که برای طینت گرفته شده میکند و انست
 خبری از آسمان ندارد و در تحت تصرف آسمان افتاده و هر چه از انجا بیاید
 با او باید قبول کند و محکوم میگردد ان باشد تا اگر اجزاء آسمانی هم در او گذارد

شد و از او بالفعل شد البته مقام او بالا میبرد و نسبت با سلطان صفت فرزند پادشاه
 بر اندازد که از ایشان در او بالفعل شد پیدا میکند و اگر کسی خداوند را و بالفعل شد
 البته نفس او از درجه ایشان هم بالا میبرد و نسبت با او درجه با آنها حاصل میکند و هر یک
 بمحضت او تربیت شوند اما با آن در تحت تصرف عرش واقع است **وَالرَّجَالُ**
قَوَامُونَ عَلَى السَّيِّئَاتِ بِمَا أَفْسَدُوا لَهُمُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَهَبْنِ
 که عرش هم در او بالفعل شد مثلا صفت پادشاه نسبت به هر یک پیدا میکند و همه در تحت
 تصرف او واقع میشود یعنی اگر جزئی است نسبت با جزاء وجود خود در چنین خواهد
 بود و اگر کلی است نسبت بکل یا درون عرش چنین خواهد شد و اگر در آن همه
 شد او هم میشود مانند این ملک که مصداق حقیقه جسم و مظهر آن خواهد شد
 اما با حقیقه جسم مستعلا بر او و محیط باوست و اگر از این مقام هم مرتفع کرد و نظام
 باطن و مقید و مطلق کل این مراتب را داشت خود حقیقه جسم حقیقت او خواهد شد
 و بجای خواهد رسید که چنانکه بگوید خود او بحجم اجزاء و جزئیاتش در تحت تصرف
 اوست تمام این ملک نیز در تحت تصرف او خواهد بود مانند وجود مقدس الهی که
 علیه السلام که تصرف ایشان در تمام این عالم و نظرشان بکل با نظر یک بکف دست
 خود میکند و تصرف بی نظیر انداختن نمیکند و اگر چنین قسم که در عرصه اجسام نظر کرد
 در همه عوالم غالبه هم نظر کند و همین قسم بالا برود نسبت با او را که که از آنها را در و
 خالی آنکه مسلم او را که ناقص است یک اندازه در مقام خود از عظمت نفس ایشان
 است و علامت دست مبارک بر همه مرتفع و انبساط آن بقدر وسع و انبساط امر
 را جزاء و جزئیات آن است و هر را که است بمثل الله نقصان خواهد داشت و او را

حقیقه آنچه عرض کردیم که نشاء و مداد است و از مقام اسماء و صفات او عرضها
 میکنم که اسباب تفریب و من شود پس بدانکه او را که صفات خداوند بر او بنده ممکن
 مگر اینکه فعلیت آن صفات پسند و وجه بر او حاصل باشد تا او را که آن صفات
 بنامد مثلا اگر کسی که در مداد و زار باشد هر چه باو بگوید که خداوند تو بصیر است او را که
 این صفت را نمیکند و اگر که مداد و زار هم باشد هر چه باو بگوید که خداوند تو بصیر است او را که
 این صفت را هم نمیکند هر چند که بصیر و بصیر بودن خدا مثل غایب نیست و در هر
 باشد لابد تو باید چشم و گوش داشته باشی تا او را که این صفت را بطور نقص یا کمال
 بنامد و هم چنین اگر تو هیچ وجه قدرت و توانایی نداشته باشی و قدر که بشود خداوند
 قدر است هیچ از صفات نمی بینی که علم این نداشته باشی از علم بودن او هیچ نمی بینی
 و اگر علم نداشته باشی از علم بودن او خبر ندانی شود و کلیه مرتفع و کمال که در
 خود تو فعلیتی دارد او را که از آن خارج هم میتوانی بکند و هر چه فعلیت هیچ وجه
 و توانی از آن خبر نداری نمیشود و در حدیث شریف فرمودند انما اتخذ الاله
 انفسها و اشیر الالات انظارها پس هر چه در خود تو موجود است اله میشود
 برای اشاره بظهور آن در خارج و اگر موجود نیست خبری از خارج ندارد بلی ممکن
 که در تو ضعیف باشد و او را که از آن خارج بطور قوه نمائی و ممکن است که عمل
 کردن بمقتضای آن نیز در خود هم تکمیل و تقویت نمائی و هر چه تکمیل شد باعث تقویت
 معرفت تو هم نسبت بخارج میشود چنانکه فرمود کلمات حق لم علیا و ضعف لم
 حلتا البس لم یجی غایب و لا غایب پس هر چه علم زیاده کنی معرفت تو نسبت بعلم خداوند
 و سایر صفات او که در حقیقت معاویه دارند و یاد میشود خلاصه عرض این است که

بند در معرفت خداوند و تکمیل آن باید تحصیل جامعیت نماید و علم و عمل خود
 انطور که خداوند دوست داشته زیاده را نکند تا باعث از یاد و تکمیل معرفت شود و علم
 و عمل در صورتیکه مقرون بهم باشند علم بمنزله سماع معلومات و عمل بمنزله وصول
 بمعلوم و این است که اگر علم مقرون بعمل نباشد از دست میرود چنانکه علی که علی از
 ندارم خورد و خورده از زمین قوم میرود و این است که فرمودند العلم یجف بالعمل
 فان اجابته لا یصل خلاصه برادران هر چه می شود با این است که فعلیت آن چیزی
 نشان موجب باشد و الا از یاد انسان محو خواهد بود و این است که اگر صاحبان صنایع
 بسیار و این است که اگر از آن صنایع را خود قلمش را در راه می بیند و بیاید جاهای پس مانده را
 که خود را در آن می بیند پس می گوید فلان نجار است و فلان حداد و فلان حصارا تا
 صنایع را که ابدار ربط و علم ندارد بر فرض که بر پیچیده بعضی از ایشان حرکات دیگر میکنند
 و هیچ نمی فهمی که صاحب چه صنعت هستند زیرا که اصل علم آن مطلق نیست و این
 امثال را اگر در این مقامات دانستی و معرفت خداوند را که بمعرفت مواقع است و
 او ست از همین راه ملتفت شو که با وجود اتم و تصور نقصان بلکه فقدان تکمیل
 معرفت نمیتوان کرد و باید بدی در کتاب علم کرد که هر چه معلومات تو زیاده باشد
 زیادتی معرفت تو خواهد شد و بدانکه توحید خداوند و احدیت کامل او مقتضی
 همین است که این همه خلایق متکثر بر او باشد و اگر خلق خداوند منحصر بیک نوع
 و بیک قسم بود و معین بود البته دلیل این بود که احدیت و بلاط او ناقص بود
 چنانکه فی المثل از آتش غیر از سوختن روشن کردن کمالی بر او نمیکند و دفع عطش
 و تبرید نمودن بر او نیست پس از این می بینی که البته آتش فی ذاته فقط سوزان و روشن

است و کمال تبرید و تطیب بر او نیست پس عدد و مجدایست و در عرض آن است
 و اخطا و احدیت نیست باید ندارد و هم چنین آثار و احوال نیست پس اخطا
 هم ندارد و آثار خالص هم بر او نیست پس اخطا با هم ندارد پس آتش یکی از چهار
 عنصر است و شریک با بیاد دارد و اما عنصر مطلق که آب و آتش و خاک و هوا هر یک
 تصرفات آن است و اخطا هم دارد پس از آتش تعین میکند و از آب تبرید و از هوا مثلا
 بسط و تطیب میکند و از خاک قبض و تجفیف پس عنصر مطلق صاحب همین آثار است
 و در همه نافذ و از همه ظاهر و بجز یک آن است و به تنهایی و بیکانگی خود ساطغان کل
 چهار عنصر است و خلاف آتش تنها که سلطنتی بر او ندارد و بهیچ تناسل
 نیست بنا بر موجودات هر چه بنامت زیاده تر میشود سلطنت و اخطا و بهیچ نیست
 با آثار پیشتر میشود و اگر چه توحید و احدیت پروردگار بر این موال نیست و پس
 بعین فساد لا الاجناس و لا بیکانیت اجناس است لای بر او میتوان کرد چنانکه در
 بکلیه الاجناس بتبدل علیه پس این امثال است لای بر او نمیکند و لای اینکه مجد
 زیاده بر حال غرض این است که خود احدیت پروردگار مقتضی این است که انواع
 و افراد خلق او از حد احصاء خارج باشد بلکه غایت نداشته باشد و این است که در
 تحصیل معرفت او باید انسان تحصیل جامعیت کند که گفته اند هر چه می داند دلیل بر
 هست حسن تو پر قدرت خدایت و لای بر هر چه جامعیت زیاده شد معرفت زیاده
 میشود و بحقیقت نزدیک میشود و هر چه جامعیت کرد معرفت نقصان پیدا
 میکند و از حقیقت دور میشود و لای که از هر چه پیش از آنکه دانا هست و دور
 و مع او است که شناسد خواسته اند و تکلیف بالانرا نکرده اند و بهیچ معرفت

ناقص و بمعرف کامل نیست دادی بقدری خواهد شد و این است که فرمودند
 حسن الارادته انما للمفترین پس از اینجهت است که ملاحظه میکنی در بیان حقیقه
 تعداد این مراتب و افزوده اند و حال آنکه البته کمی از بیار و شمرده اند و این
 تعدد و انفعالاتی که لا تخصوها تا اینکه معلوم شود که انسان ناواقف که
 در مقام انانیت دارد این مراتب و ادراکات و آثار و افعال و خواص و خواهر
 بواطن آنها نشود و مقام استیثانها را نشناسد خبر را از معنی نمیشود و معرفت
 کامله در مقام خود حاصل نمیکند و اما بالا و از مقام انانیت که فوق مالا
 پناه است بمالایقنا و در پایه و این حاجت بیبط و تفصیل در این مقام نیست
 و از خداوند متعال داریم و عرض میکنیم اللهم عرفه نفسك فانك ان لم تعرفه
 نفسك لم اعرف رسولك اللهم عرفه رسولك فانك ان لم تعرفه رسولك لم اعرفك فانك
 اللهم عرفه ولبك فانك ان لم تعرفه ولبك لم اعرف جنتك اللهم عرفه جنتك فانك
 ان لم تعرفه جنتك ضللت عن ربك اللهم لا تمسني ميتة الجاهلية ولا ترغ ظمير بعدا
 هذه و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب و كلام را بهین جا ختم میکنیم و الحمد
 لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
 نماز شد بدو مرتبه و منقش شده است زین العابدین کویم خامدا مصلی استغفر الله
 عفودتیه در یوم و ثلثه و شایسته می نویسد لغناء الخلق استغفر الله علی ما جرمها
 (الصلوة والسلام)

قد وقع الفراغ من توبید هذه الادوات الشریفة بیدایة العباد ظاهر من المرحوم الحاج
 عبدالرحمن غفر له فی یوم السبت ثامن شهر رجب من شهر سنه اربع و اربعین و
 (ثمان مائة بعد الف من الهجرة النبویة)





